

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ولایت فقیه

حکومت اسلامی

امام خمینی (س)

صفحه شناسنامه

فهرست مطالب

۱	مقدمه ناشر:
۹	مقدمه
۹	ضرورت و بداهت ولایت فقیه
۹	نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام
۱۹	خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب
۲۰	اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است
۲۵	دلایل لزوم تشکیل حکومت
۲۵	لزوم مؤسسات اجرایی
۲۶	سنت و روئے رسول اکرم (ص)
۲۶	ضرورت استمرار اجرای احکام
۲۸	روئے امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)
۲۸	ماهیت و کیفیت قوانین اسلام
۳۱	بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی
۳۱	۱- احکام مالی

۳۳	۲- احکام دفاع ملی
۳۴	۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی
۳۴	لزوم انقلاب سیاسی
۳۶	لزوم وحدت اسلامی
۳۷	لزوم نجات مردم مظلوم و محروم
۳۸	لزوم حکومت از نظر اخبار

۴۳	طرز حکومت اسلامی
۴۳	اختلاف آن با سایر طرز حکومتها
۴۷	شرایط زمامدار
۴۹	شرایط زمامدار در دوره غیبت
۵۰	ولایت فقیه
۵۱	ولایت اعتباری
۵۳	ولایت تکوینی
۵۴	حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی
۵۵	هدفهای عالی حکومت
۵۶	خصال لازم برای تحقق این هدفها

۵۹	ولایت فقیه به استناد اخبار
۵۹	جان‌شینان رسول اکرم (ص) فقهای عادلند
۶۶	بحث در روایت اذا مات المؤمن...
۶۹	بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل...
۷۰	هدف بعثتها و وظایف انبیا
	فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و
۷۲	دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند
۷۲	حکومت بر وفق قانون

۷۵	منصب قضا متعلق به کیست
۷۵	دادرسی با فقیه عادل است
۷۸	در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم
۸۳	بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله
۸۳	بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید
۸۸	مقبوله عمر بن حنظله
۹۰	تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا
۹۱	حکم سیاسی اسلام
۹۱	مرجع امور علمای اسلامند
۹۱	علما منصوب به فرمانروایی اند
۹۲	بحث در روایت ابی خدیجه
۹۴	آیا علما از منصب حکومت معزولند؟
۹۵	منصبهای علما همیشه محفوظ است
۹۶	بحث در صحیحۀ قَدَّاح
۹۷	بحث در روایت ابوالبختری
۹۷	بررسی روایت ابوالبختری
۱۰۴	اثبات ولایت فقیه از طریق نص
۱۰۵	مؤیدی از فقه رضوی
۱۰۵	سایر مؤیدات
۱۲۶	برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی
۱۳۱	اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات
۱۳۳	عاشورایی به وجود آورید
۱۳۴	مقاومت در مبارزه‌ای طولانی
۱۳۷	اصلاح حوزه‌های روحانیت
۱۳۷	از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

۱۴۳

اصلاح مقدس نماها

۱۴۶

تصفیه حوزه‌ها

۱۴۸

آخوندهای درباری را طرد کنید

۱۵۰

حکومت‌های جائز را براندازیم

● فهرس

۱۵۵

● فهرست آیات

۱۵۷

● فهرست روایات

۱۵۹

● فهرست اعلام

۱۶۱

● فهرست کتابها

۱۶۲

● فهرست اصطلاحات فقهی و حقوقی

۱۶۶

● فهرست مآخذ پاورقیها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و الصلاة والسلام على رسول الله محمد خاتم النبيين و آله الطيبين.

کتاب «ولایت فقیه» که اینک متن مصحح آن همراه با پانوشته‌های توضیحی و مجموعه‌ای از فهرستها به جامعه اهل فضل و تحقیق و مشتاقان آثار حضرت امام تقدیم می‌گردد، مجموعه سیزده سخنرانی است که حضرت امام خمینی، سلام الله علیه، در فاصله سیزده ذی‌قعدة ۱۳۸۹ تا دوم ذیحجه ۱۳۸۹ (مطابق با ۱/۱۱/۱۳۴۸ تا ۲۰/۱۱/۱۳۴۸ ش.) در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرموده‌اند. این سخنرانیها در همان ایام به صور مختلف، گاهی کامل و گاه به صورت يك یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. و در پاییز ۱۳۴۹ ش. پس از ویرایش و تأیید حضرت امام برای چاپ آماده گردید و نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در سال ۱۳۵۶ ش. در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء» به ضمیمه «جهاد اکبر» چاپ شده است. کتاب «ولایت فقیه» همچون دیگر آثار امام خمینی در رژیم شاه در صدر لیست

کتاب ممنوعه قرار داشت و چه بسیار بودند کسانی که به جرم چاپ و تکثیر این کتاب و حتی به جرم همراه داشتن و یا مطالعه این اثر به زندان افتاده و زیر شکنجه قرار می‌گرفتند ولی علی‌رغم فشار ساواک و تزییقات رژیم شاه، جانبداری از اندیشه حکومت اسلامی که مبانی فقهی آن در کتاب حاضر به وسیله حضرت امام خمینی تبیین گردیده بود به سرعت در میان نیروهای مسلمان و انقلابی در حوزه‌های علمیه، دانشگاهها و دیگر مراکز گسترش یافت و ایده تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه به عنوان یکی از اصلیت‌ترین آرمانهای قیام پانزده خرداد و نهضت امام خمینی جلوه‌گر شد.

فقها در باب ولایت فقیه معمولاً به تناسب مورد در ابواب مختلف فقه بحثهای کوتاهی کرده‌اند و گرچه بعضی بسیار مختصر و برخی به تفصیل بیشتر به موضوع پرداخته‌اند اما یک بحث منظم و جامع در این مورد در کتب فقهی قدما دیده نمی‌شود که دلیل آن را می‌بایست در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر تاریخ گذشته ممالک اسلامی و سلطه حکومتهای جائز و عدم امکان طرح چنین مباحثی به لحاظ مهیا نبودن شرایط حاکمیت فقها جستجو کرد. در عین حال قطع نظر از اختلاف آرای فقهای شیعه در محدوده اختیارات و شئون ولایت فقیه در زمان غیبت، عموم فقها در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع‌الشرایط اجمالاً اتفاق نظر دارند، که اخیراً در همین رابطه آرای فقها در باب ولایت و دامنه اختیارات آنها در زمان غیبت در ضمن کتابهایی چند گردآوری شده است.

بر اساس منابع موجود مرحوم آیت‌الله ملاحمد نراقی از علمای عصر قاجاریه در کتاب «عوائد الایام» بیشتر و جامعت‌تر از سایرین به این موضوع پرداخته است. ایشان ابتدا با تمسک به روایات متعدد، به طور کلی ثابت کرده است که در «عصر غیبت» فقیه در دو چیز حق ولایت دارد.

۱- در همه اموری که پیامبر(ص) و ائمه(ع) در آنها صاحب اختیار بوده و ولایت داشته‌اند مگر اینکه مواردی به دلیل شرعی استثنا شود.

۲- در همه اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد و باید انجام شود. ایشان در ادامه به ده مورد از شئون ولایت فقها و از آن جمله: افتاء، اجرای حدود الهی، حفظ اموال یتیمان و مجانین و غایبین، تصرف در اموال امام معصوم(ع) و... با استناد به آیات و

روایات و استدلال‌های فقهی توجه خاص کرده و به تفصیل بحث کرده است.^۱ گرچه از مطالب اولیه مرحوم نراقی (رض) برمی‌آید که او ولایت فقیه را شامل امر حکومت نیز می‌دانسته است، اما خود در وجهی گسترده بر آن تصریح و تأکید نمی‌کند. پس از مرحوم نراقی، حضرت امام خمینی (س) تنها فقیه‌ای است که علاوه بر بحث در این مورد مثل سایر فقیهان به تناسب مسائل مختلف، ولایت فقیه را در تصدی امر حکومت با همان معنای جامع و شامل، برای اولین بار با روشنی و تأکید و تصریح، تفصیلاً مورد بررسی و اثبات قرار داده است و چنانکه اشاره شد مبحث ولایت فقیه را یک بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده‌اند که کتاب حاضر، صورت مکتوب و ویرایش شده همان درسهاست. و بار دیگر مبحث ولایت فقیه را در جلد دوم - از مجموعه پنج جلدی - «کتاب البیع»^۲ تقریباً با همان سبک نوشته‌اند.

امام خمینی در کتاب «ولایت فقیه» با عنایت و تأکید بسیار، اصل «ولایت» - که اساس و پایه تمام وظایف است - بخصوص ولایت در امر حکومت و جنبه‌های سیاسی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. و در این باب علاوه بر تبیین عوامل سیاسی و اجتماعی که سبب شده است تا این مهمترین موضوع اسلامی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، ضمن بحثهای استدلالی بر همان روش متقن فقهی، به برنامه‌ریزی عملی برای تحقق ولایت فقیه در امر حکومت با طرح کردن راههای مشخص و قابل عملی نیز توجه داشته‌اند.

حضرت امام در این کتاب ابتدا به نقشه‌های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده اشاره می‌کنند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل اینکه اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا اینکه موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ضعیف و ناتوان است، پاسخ می‌دهند و در همین رابطه اشاره می‌کنند که القائات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست حتی در حوزه‌های علمیه نیز اثر کرده است به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه کند. امام خمینی با اشاره به ضعفهای داخلی و خودباختگی در برابر تمدن جدید که رهاورد تبلیغات استعمارگران بوده است، به حوزه‌ها و طلاب جوان و اندیشمندان اسلام

۱ و ۲. کتاب البیع؛ ج ۲، ص ۴۵۹ - ۵۰۱، نشر مؤسسه اسماعیلیان، قم.

هشدار می‌دهند که با جدیت تمام به وظایف سیاسی و اجتماعی خویش همت گمارند، و فریب این نقشه‌ها و شبهه‌ها را نخورند زیرا اسلام با پیشرفت مادی مخالف نیست و مشکلات اجتماعی راه‌حلهای اخلاقی و اعتقادی می‌خواهد و اسلام دینی است جامع که قادر است تمامی مشکلات را حل کند مشروط به آنکه اندیشمندان و علمای اسلام به تلاش برخیزند.

امام خمینی با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اکرم (ص) خلیفه تعیین کرده است. این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام که خلیفه نمی‌خواهد. خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روشن می‌شود.

حضرت امام در این کتاب مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است؛

۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست. مثل: احکام مالی، دفاع ملی، و احکام حقوقی و جزایی.

امام خمینی پس از بیان مستدل ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی‌امیه باز می‌گردد و در دوران بنی‌عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کنند. با این بیان که روش آنان در حکومت شیوه‌ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دورانهای بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تأکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می‌کنند پس وقوع یک انقلاب سیاسی ضرورت می‌یابد و علاوه بر ضرورت جلوگیری از حکومت طاغوتی و لزوم ایجاد زمینه لازم برای حکومت اسلامی و پیاده شدن احکام اسلام، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و بخصوص

علمای می‌باشد، انجام یک انقلاب سیاسی را ضروری می‌سازد. امام خمینی در ادامه با ذکر روایتی از فضل‌بن شاذان در فلسفه تشریح حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می‌پردازد.

بخش مهمی از کتاب «ولایت فقیه» به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومتها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی نوع خاصی از حکومت مشروطه است یعنی مشروط به قوانین اسلام؛ بدین جهت از نظر امام خمینی وظیفه قوه مقننه و مجالس قانونگذاری در واقع برنامه‌ریزی برای وزارتخانه‌های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است نه قانونگذاری مصطلح در سایر حکومتها.

حضرت امام در ادامه مباحث ولایت فقیه به شرایط زمامدار که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می‌کند و می‌فرماید: پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر برای زمامدار دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

ولایت فقیه در عصر غیبت موضوع مباحث بعدی کتاب است. امام خمینی با تکیه بر مطالب گذشته می‌فرماید: «اکنون که دوران غیبت است و از طرفی بنا است احکام اسلام اجرا شود و از طرف دیگر از طرف خدای متعال کسی برای اجرای احکام تعیین نشده است، تکلیف چیست؟» و سرانجام پس از بررسی این موضوع چنین نتیجه می‌گیرند که «خداوند خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان [شروع غیبت] حضرت صاحب(ع) موجود بود برای بعد غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عدهٔ بیشماری از فقهای عصر ما موجود است، اگر با هم اجتماع کنند می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند» و بعد به این مطلب اشاره می‌کنند که ولایت فقیه یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای ادارهٔ جامعه داشته‌اند برای فقیه جامع‌الشرایط نیز ثابت است و این ولایت «واقعیتی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست بلکه وسیلهٔ انجام وظیفه اجرای احکام است.»

حضرت امام پس از این مباحث به هدفهای عالی حکومت و خصال لازم برای حاکم

اشاره می‌کنند و با ذکر اخبار و استدلال بر آنها به اثبات ولایت برای فقیه در معنای تصدی حکومت می‌پردازند که قسمت اعظم این کتاب را همین مباحث تشکیل می‌دهد. بخش پایانی کتاب به ضرورت برنامه‌ریزی مبارزه طولانی برای رسیدن به این هدف الهی اختصاص یافته است. امام خمینی در این قسمت ابتدا به مسأله تبلیغات و تعلیمات و اهمیت و ضرورت آنها اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: باید اجتماعات در خدمت این دو امر قرار گیرد. باید در این مورد مثل عاشورا برخورد شود باید کاری کرد که راجع به حکومت اسلامی موج به وجود آید و اجتماعات برپا گردد. و نباید منتظر بود که زود به نتیجه برسد بلکه باید به يك مبارزه طولانی همت گماشت.

لزوم پرداختن به امور آموزشی و تبلیغاتی، اصلاح حوزه‌ها، از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعماری، اصلاح مقدس‌نماها، تصفیه حوزه‌ها و طرد آخوندهای درباری و اقدام‌های عملی برای براندازی حکومت‌های جائز، از جمله مسائلی است که در قسمت نهایی کتاب مطرح شده است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که امام خمینی پس از آنکه قیام الهی خویش را در پرتو عنایات حق تعالی و بیداری و اتحاد مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با سرنگونی نظام سلطنتی ایران و تشکیل جمهوری اسلامی در این کشور به ثمر نشانند، بر اساس خواست عمومی ملت ایران و بر طبق اصول قانون اساسی نظام اسلامی در نقش رهبر انقلاب اسلامی، ولایت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت، از این رو فهم دقیق ابعاد نظریه حضرت امام در باب «ولایت فقیه» که اصول آن در کتاب حاضر ارائه شده است، زمانی کامل خواهد شد که به مشی عملی آن حضرت در دوران زمامداری جامعه و آرا و نظریاتی که در برهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات و شئون ولایت ابراز نموده‌اند و در سخنرانیها و پیامها و نامه‌های ایشان منعکس گردیده است، توجه کافی مبذول شود.

«بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولتهای اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملت‌ها کوشش کنند، و از تفرقه‌ها و سودجوییهای شخصی دست بردارند. نسل

جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه اهداف مقدسه اسلام به پاخیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراك مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. *اِنَّكَ ولى التوفیق. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم*^۱.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

۱. دعای مندرج در پایان کتاب حاضر (ولایت فقیه).



مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين

ضرورت و بداهت ولایت فقیه

موضوع «ولایت فقیه» فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم.

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به يك معنی شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند؛^۱ و برای

۱. از اواسط قرن شانزدهم میلادی، یعنی بیش از سه قرن پیش بود که پرتغالیها و به دنبال آنان اتباع کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه و ایتالیا به استعمار کشورهای مسلمان‌نشین پرداختند، در آغاز کشورهای تازه کشف شده آفریقا، —

رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نصبحی بگیرد؛ چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگهای صلیبی^۱، احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند، و عمالی که در دانشگاهها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند، و مستشرقینی که در خدمت دولتهای استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیلکرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند، و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادیخواه باشند؛ دنبال اجرای احکام اسلام باشند؛ حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است.

مثلاً تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است. اسلام فقط احکام

→ و بعد از پیدا شدن راههای دریایی، کشورهای آسیایی (که ارتباط آنها بعد از استیلای تُرکان عثمانی بر قسطنطنیه، با اروپا قطع شده بود) تحت استعمار درآمد.

۱. جنگهای صلیبی نام سلسله جنگهایی است که بین قرون یازده و سیزده میلادی، میان مسیحیان اروپایی و مسلمانان، به منظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین جریان داشت. این جنگها که طی هشت مرحله صورت گرفت، در ۱۰۹۶ م. (۴۸۹ ق) با فتوای پاپ اوربان دوم آغاز گردید، و با مرگ سن لویی پادشاه فرانسه در ۱۲۷۰ م. (۶۶۹ ق) خاتمه یافت. مسیحیان از آن رو که پارچه‌ای قرمز رنگ به شکل صلیب بر شانه راست خود دوخته بودند، به قشون صلیب یا صلیبیون مشهور شدند.

حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الآن گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیلکرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند. همان‌طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند، اسلام را هم نمی‌شناسند. و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می‌کند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن‌طور که هست معرفی کند، مردم به این زودیه‌ها باورشان نمی‌آید؛ بلکه عمال استعمار در حوزه‌ها هیا هو و جنجال به پا می‌کنند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتابهای حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد بکلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب^۱ است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؟ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان که نسل جوان هستید و ان شاء الله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که مفیدتر تشخیص می‌دهید، کتباً، شفاهاً، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاریهایی داشته، و هم‌اکنون چه دشمنان و مصایبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور درباره رابطه بین حق

۱. «کتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می‌شود که در آنها احادیث مربوط به یک موضوع جمع‌آوری شده، یا احکام خاص یک موضوع مورد بحث قرار گرفته است. مانند «کتاب التوحید»، «کتاب الایمان و الکفر»، «کتاب الصلاة» و مانند آن. فی المثل دوره کافی - در حدیث - شامل ۳۵ «کتاب» است. و یا شرائع الاسلام - در فقه - پنجاه «کتاب» دارد.

و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام يك حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیرزمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود^۲» و «قصاص^۳» گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.

دستهای اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است! آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند، و عمده وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها می گویند و سایر کتابهای [«فصول»] اسلام را فراموش کرده اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار

-
۱. تاریخ تمدن اسلامی؛ جرجی زیدان؛ ج ۱۰، ص ۳۳-۴۱. تاریخ اجتماعی ایران؛ مرتضی راوندی؛ ص ۶۶۰. ایران در زمان ساسانیان؛ آرژور کریستین سن؛ ص ۴۷۰ و ۵۲۳. جهان در عصر بعثت؛ شهید محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی؛ تاریخ روم؛ آلبر ماله و ژول ایزاک. تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و...
 ۲. «حد» در شرع اسلام بر آن دسته از مجازاتهای بدنی اطلاق می شود که برای معاصی خاصی مقرر می گردند. اندازه این مجازاتها از سوی شارع تعیین شده است.
 ۳. «قصاص» در فقه اسلام، عبارت است از آنکه به حکم قانون، عین جنایت، خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند.

بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجیها تنها مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند؛ و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما، روحانیون، بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است. مثلاً آیین دادرسی و قوانین قضایی آنچنان که باید باشد نیست. به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم را نیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست است) فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکیها را از سفارت بلژیک قرض کردند، و چند نفری (که من اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم) قانون اساسی را از روی آن نوشتند؛ و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» نمودند!^۱ و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متمم آن، که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ اینها همه ضداسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. رسول اکرم (ص) در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس^۲) و شاهنشاه ایران^۳ نوشته، آنها را

۱. طرح نخستین قانون اساسی مشروطه، توسط هیأتی از نمایندگان نوشته شد و در ۵۱ اصل به تصویب رسید. کسروی در این باره می‌نویسد: «گویا مشیرالدوله و مؤتمن الملک و پسران صدر اعظم آن را می‌نوشتند؛ یا بهتر بگوییم ترجمه می‌کردند.» پس از آن کمیسیونی تشکیل شد تا متنی به عنوان «متمم» به قانون اساسی بیفزاید. این متن در ضمن ۱۰۷ اصل تهیه شد. طبق روایت آقای مصطفی رحیمی: «این هیأت با استفاده از قانون اساسی بلژیک، و تا حدی قانون اساسی فرانسه، و توجه به قوانین کشورهای بالکان (از نظر تازه بودن مطالب و نزدیکتر بودن به زمان تدوین متمم مورد بحث) به تدوین متمم قانون اساسی و رفع نقص قانون سابق پرداخت.» تاریخ مشروطه ایران؛ کسروی تبریزی؛ ص ۱۷۰ و ۲۲۴ - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی؛ مصطفی رحیمی؛ ص ۹۴ - قانون اساسی و متمم آن؛ چاپخانه مجلس شورای ملی.

۲. هراکلیوس (هرقل) اول (حدود ۵۷۵ - ۶۴۱ م.) امپراتور روم شرقی.

۳. خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (۶۲۸ م.) شاه ساسانی.

دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند؛ از اینکه بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی شریک را، که سلطان حقیقی است، بپرستند^۱. سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیر بار ولایتعهدی یزید^۲ نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسند قیام فرمود، و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنی باشد، اسلام ناقص است! چنانکه اسلام برای رباخواری و بانکداری توأم با رباخواری و برای پیاله فروشی و فحشا هم «قانون» و «مقررات» ندارد؛ چون اساساً اینها را حرام کرده است. این هیأت‌های حاکمه

۱. پیامبر اسلام در سال ششم از هجرت رسولانی را به سوی فرمانروایان کشورهای همجوار اعزام فرمود از جمله آنان عبدالله بن خذافه سهمی را به سوی خسرو پرویز، و دحیه بن خلیفه کلبی را به سوی قیصر روم گسیل داشت. پیامبر اسلام در نامه‌های خود آنان را به اسلام و یکتاپرستی دعوت فرمود. متن نامه پیامبر به خسرو پرویز چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ كِسْرَى عَظِيمِ فَارِسَ. سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَأَمَّنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَّهَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ اللَّهِ. فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ النَّاسِ كَافَّةً. لَا نَذِيرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَبِحَقِّ الْقَوْلِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. أَسْلِمْتُ تَسْلِمًا فَإِنِ آيْتَتْ، فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ.

(به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد، پیغمبر خدا، به کسری، فرمانروای پارس. درود بر کسی که پیرو هدایت گردد و به خدا و فرستاده او ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز الله نیست که یکی است و شریکی ندارد، و گواهی دهد محمد بنده و فرستاده اوست. تو را به سوی خدا می‌خوانم، و من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم تا گروندگان را بیم دهم و بر کافران حجت را تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان مانی. پس اگر سر باز زنی، گناه مجوسیان بر گردن تو است.

متن نامه آن حضرت به هرقل: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَيَّ هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ. سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ؛ أَسْلِمْتُ تَسْلِمًا؛ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِن تَوَلَّيْتَ، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرَبِيِّينَ. وَ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا. وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.»

(به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد پسر عبدالله به هرقل، فرمانروای روم. درود بر کسی که پیرو هدایت گشت. اما بعد من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا در امان مانی، و خداوند به تو دو بار پاداش عطا کند. پس اگر روی برگردانی، گناه مردمانت بر گردن تو است. و «ای اهل کتاب به کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است روی آورید. و آن اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند واحد به خدایی نگیرد، و اگر روی بگردانند، پس بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم.» (آل عمران / ۶۴).

مکاتیب الرسول؛ ج ۱، ص ۹۰ و ۱۰۵.

۲. یزید بن معاویه بن ابی سفیان (۲۵ - ۶۴ هـ. ق.) دومین خلیفه اموی.

دست نشاندهٔ استعمار که می‌خواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می‌بینند؛ و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک، و اخیراً از امریکا وارد کنند! اینکه اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است.

توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیهٔ تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همینکه با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعهٔ اسلامی ما منشأ گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الآن در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشورهای مشابه آن شود، يك عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبحری که در جوانی دیده بودیم می‌گفته محاکمه‌ای را که بین دو دسته است من تا آخر عمرم در میان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می‌چرخانم! و بعد از من پسر من این کار را ادامه خواهد داد! الآن درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده‌هایی که اعمال نفوذ می‌شود، که البته بسرعت، ولی به ناحق، رسیدگی و تمام می‌شود. قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز اینکه استفاده‌های غیرمشروع از آنها بشود، نتیجه‌ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقهٔ خود می‌رسد. تازه در حل و فصل دعاوی همهٔ جهات باید رعایت شود، نه اینکه [فقط] هرکس به حق خود برسد. باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود؛ و هرچه ساده‌تر و سریعتر انجام بگیرد. دعوائی که آن‌وقتها قاضی شرع در ظرف دو - سه روز حل و فصل می‌کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی‌شود! در این مدت جوانان، پیرمردان و مستمندان، باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند، و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هر کدام که زرنکتر و برای رشوه دادن دست و دلبازتر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می‌برند؛ وگرنه تا آخر عمر باید بلا تکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتابها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است! حتی يك نفر با کمال بی‌آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده

است! این خشونت عرب است که اینگونه احکام آورده است! من تعجب می‌کنم اینها چگونه فکر می‌کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند می‌گویند قانون است! (ده نفر را مدتی پیش و یک نفر را هم اخیراً برای ده گرم هروئین کشتند. و این چیزی است که ما اطلاع پیدا کردیم.) وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل می‌شود، به نام اینکه می‌خواهند جلو فساد را بگیرند، خشونت ندارد! من نمی‌گویم هروئین بفروشند، لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود، اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد^۱. اگر شارب الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ده گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است: تصادفاتی که در راهها واقع می‌شود، خودکشیها، آدم‌کشیها، بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می‌گویند چه بسا از اعتیاد به شرب خمر است. مع ذلك، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است! و لهذا آزاد می‌خرند و می‌فروشند. اگر بخواهند فحشا را، که شرب خمر یکی از واضحترین مصادیق آن است، جلوگیری کنند و یک نفر را هشتاد تازیانه بزنند، یا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کنند^۲، وامصیبتاست! ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صورتی که احکام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد یک ملت بزرگ آمده است. فحشا که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را ضایع، جوانها را فاسد، و کارها را تعطیل می‌کند، همه دنبال همین عیاشیهای است که راهش را باز کردند، و به تمام معنا دامن می‌زنند و از آن ترویج می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند^۳، خشونت دارد؟

۱. اعتراض امام(س) جهت دیگری دارد و آن عدم رعایت عدالت است. ← ص ۱۳۰.
 ۲. در قوانین جزایی اسلام، ثبوت اِحسان یکی از شرایط وجوب رجم است در مجازات فرد زناکار. مُخْصَن یا مُخْصَنَه مرد یا زنی را گویند که بالغ و عاقل بوده و ضمن داشتن همسر دائمی به او دسترسی داشته باشد.
 ۳. در قانون اسلام، حضور تعدادی از مؤمنان، به هنگام اجرای حدود، از جمله آداب کيفر خاطی برشمرده شده است. فقهای شیعه بر رعایت این سنت در زمان اجرای حد زنا و قیادت و قذف تصریح نموده‌اند. فتوای آنان در مورد نخست ناظر به آیه دوم از سوره نور است.
- «و گروهی از مؤمنان باید بر مجازات مرد و زن زناکار گواه باشند». وجه دیگر آن است که حاضران، از عقوبت آنان عبرت گیرند و هر آن کس در او میلی بدین کار هست یا آن را مرتکب شده است، از ارتکاب باز ایستد».

از آن طرف، کشتاری که قریب پانزده سال است به دست اربابهای این هیأت‌های حاکمه در ویتنام^۱ واقع می‌شود، و چه بودجه‌هایی خرج شده و چه خون‌هایی ریخته شده است، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای اینکه مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می‌گویند این جنگ چرا شده است.

تمام اینها نقشه‌هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده؛ و بتدریج دارند اجرا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. ابتدا مدرسه‌ای در جایی تأسیس کردند؛ و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم‌کم زیاد شد، و حالا ملاحظه می‌فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته‌اند و بچه‌های ما را نصرانی یا بی‌دین می‌کنند.^۲ نقشه آن است که ما را عقب مانده نگه

۱. ویتنام پس از سالهای طولانی مبارزه با استعمارگران فرانسوی و ژاپنی از سال ۱۹۶۰ م. بار دیگر درگیر جنگی فراگیر با آمریکا شد. این جنگ که به سال ۱۹۷۳ با شکست و عقب‌نشینی نیروهای امریکایی پایان گرفت، صدمات و تلفات بسیاری بر مردم ویتنام وارد ساخت. ارقام مستند زیر هرچند از توصیف دقیق میزان تلفات و ضایعات این تهاجم بی‌رحمانه قاصر است، می‌تواند تا حدی گویای واقعیات تلخ تاریخ معاصر باشد: تا اوایل سال ۱۹۶۵ که دامنه جنگ به ویتنام شمالی کشیده شد، این تعداد از مردم ویتنام جنوبی هلاک گردیده یا صدمه دیده بودند: ۱۷۰ هزار تن کشته، هشتصد هزار تن مجروح و چهارصد هزار تن زندانی. در این زمان تعداد کسانی که به اردوگاه اسیران، که آنها را به نام «واحد‌های کشاورزی» می‌خواندند، فرستاده شده بودند از پنج میلیون تجاوز می‌کرد. به نقل برنامه صدای آمریکا (۶ ژانویه ۱۹۶۳) طی سال ۱۹۶۲ نیروی هوایی ایالات متحده بنجاه هزار بار به دهکده‌هایی که در خارج از مرز «دهکده‌های دولتی» قرار داشتند، حمله کرده بود؛ و طبق اظهارات ژنرال هارکینز، در همین سال قریب سی هزار نفر دهقانان به هلاکت رسیدند. عملیات هوایی ارتش ایالات متحده بر فراز ویتنام جنوبی به سی هزار پرواز در ماه رسید؛ و طبق گزارش روزنامه نیویورک تایمز در عملیات مشترک نیروهای ایالات متحده و دولت سایگون تقریباً ۱۴۰۰ دهکده از ۲ هزار و ششصد دهکده جنوب با بمبهای ناپالم و سلاحهای شیمیایی کاملاً نابود شد. گزارش سازمان صلیب سرخ آزاد ویتنام جنوبی حاکی از آن بود که بر اثر به کار بردن ترکیبات سمی در نواحی وسیع و پر جمعیت، هزاران نفر از ساکنان جنوب به امراض مختلف، خصوصاً امراض جلدی، مبتلا شده و مدتها دچار رنجه و ناراحتیهای ناشی از بیماری بوده‌اند. علاوه بر آن، بسیاری از رمه‌های گاو و گاومیش و چهارپایان اهلی دیگر نابود شده و برگها و گلها و میوه‌های درختان و نیز همه مزارع برنج کاملاً از بین رفته بود.

۲. نخستین میسیون پایدار مسیحی در ایران (هیأتی که به منظور تبلیغات مذهبی به ایران اعزام شده بودند). میسیون «نسطوریها» بود که در سال ۱۸۳۵ م. به سرپرستی یک کشیش به نام جاستین پرکینز و دکتر ایزاهل گرانت شروع به

دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت‌باری که داریم نگه دارند تا بتوانند از سرمایه‌های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمینها، و نیروی انسانی ما استفاده کنند. می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم؛ فقرای ما در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام، که مسأله فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند؛ و آنان و عمالشان در کاخهای بزرگ بنشینند، و آن زندگانی مرفه و کذایی را داشته باشند.

اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقیه صحبت کند، و با مخالفت استعمارزدگان روبه‌رو شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب، عمال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) به پا خاسته و حرکات مذبحخانه‌ای کردند؛ و خود را بیش از پیش رسوا نمودند. اکنون کار به اینجا رسیده که لباس جندی (سربازی) را جزء خلاف مروت و عدالت می‌دانند! در صورتی که ائمه دین ما

→

کار کرد. در سال ۱۸۳۲ م. از سوی «هیأت مرکزی میسیونهای خارجی» آمریکا مأموریت داشت، اولین مدرسه به سبک جدید که جنبه تبلیغی مذهبی نیز داشت را در ارومیه تأسیس کند؛ و در سال ۱۲۵۵ هـ.ق توانست حمایت شاه ایران را نیز جلب کند. پیش از این هیأت‌های مذهبی آلمانی، سوئیسی، انگلیسی و فرانسوی در ایران فعالیت داشتند.

طبق توافقی که بعداً با انگلیسیها به عمل آمد، شمال و غرب ایران منطقه فعالیت میسیونهای آمریکایی، و بقیه مناطق حیطه فعالیت میسیونهای انگلیسی شناخته شد. در سال ۱۸۷۱ م. افزون بر مرکز میسیونری ارومیه، ۴۸ مرکز مختلف دیگر در خارج از این شهر دایر بود. مراکز میسیونری تهران، تبریز، همدان و سلماس نیز به ترتیب در سالهای ۱۸۷۱، ۱۸۷۳، ۱۸۸۱، ۱۸۸۵ م. گشایش یافت. طبق اظهارات باست، میسیونر کلیسای پرستبرین آمریکا، در سال ۱۸۸۴ م.، شماری از مسلمانان در تهران و تبریز در مراسم عبادی پروتستانها شرکت می‌کردند. نظری به کارنامه سال ۱۸۸۴ م. میسیونرهای آمریکایی نشان خواهد داد که وسعت فعالیت‌های آنان تا چه حد بوده است: اداره ۲۴ میسیون آمریکایی در تهران، ارومیه، همدان و تبریز، تعلیم و ارشاد ۲۳۰ مددکار بومی؛ اداره ۲۵ کلیسا با ۱۷۹۶ شرکت‌کننده؛ برگزاری ۴۵۷۸ مراسم مذهبی؛ شرکت ۲۰۸ دانش‌آموز در مدارس شبانه‌روزی با تعلیم ۲۴۵۲ دانش‌آموز در مدارس روزانه؛ و انتشار ۱۶۸۰۸۹۰ صفحه چاپی و دریافت ۱۹۱۰ دلار اعانه. سلیسون فعالیت میسیونرهای کلیسای انگلیکن را بیشتر مصروف اصلاح کلیسای نسطوریا دانسته است. به اعتقاد او پرستبرینها بیشتر خواهان تغییر مذهب مسلمانان بودند.

روابط سیاسی ایران و آمریکا، آبراهام سلیسون، ترجمه محمد باقر آرام. و نقش کلیسا در ممالک اسلامی، مصطفی خالدی و عمر فروخ، ترجمه مصطفی زمانی.

۱. عدالت به قولی يك صفت راسخ نفسانی است که شخص را بر ملازمت تقوا، یعنی ترك محرمات و انجام واجبات ←

جندی (سرباز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگی بودند. در جنگهایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه می‌فرمایید با لباس سربازی به جنگ می‌رفتند؛ آدم می‌کشتند؛ کشته می‌دادند. امیرالمؤمنین (ع) «خود» بر سر مبارک می‌گذاشت و زره بر تن می‌کرد و شمشیر حمایل داشت. حضرت امام حسن (ع) و سیدالشهداء چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند و گرنه حضرت باقر (ع) هم اینطور می‌بود حالا مطلب به اینجا رسیده که پوشیدن لباس جندی مضر به عدالت انسان است! و نباید لباس جندی پوشید! و اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم، باید با همین عبا و عمامه تشکیل حکومت دهیم، و الاً خلاف مروت و عدالت است! اینها موج همان تبلیغاتی است که به اینجا رسیده؛ و ما را به اینجا رسانیده است که حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

این است وضع ما. خارجها به واسطه تبلیغاتی که کرده‌اند و مبلغینی که داشته‌اند این اساس را درست کرده‌اند. قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده‌اند؛ و به جای آن مطالب اروپایی نشانده‌اند، تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه اسلامی طرد کنند؛ و عمالشان را روی کار بیاورند و آن سوءاستفاده‌ها را بکنند.

خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب

نقش تخریبی و فاسدکننده استعمار را گفتیم؛ حالا عوامل درونی بعضی از افراد جامعه خودمان را باید بر آن اضافه کنیم. و آن خودباختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، اینها خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند! همینکه آنها مثلاً به کره ماه رفتند، اینها خیال می‌کنند باید قوانین خود را کنار بگذارند! رفتن به کره ماه چه ربطی

→ وادارد. عدالت از شرایط قضایی و مفتی و امام جماعت است. و مروت به معنی پیروی از عادات نیکو و دوری از زشتیهای رفتاری، حتی امور مباحی که در نظر مردم ناپسند است می‌باشد. برخی مروت را از شروط تحقق عدالت به شمار آورده‌اند.

در حاشیه کتاب شرح لمعه؛ ج ۱، ص ۹۸، فصل ۱۱ در نماز جماعت، پوشیدن لباس جندی خلاف مروت و عدالت دانسته شده است.

دارد به قوانین اسلامی! مگر نمی‌بینند که کشورهایی با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته‌اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند، و با هم پیش بروند. آنها به کرهٔ مریخ هم بروند، به کهکشانها هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالی روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند. چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختیهای آنها محتاج راه‌حلهای اعتقادی و اخلاقی است؛ و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهدهٔ حل آن بر نمی‌آید. ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه اینکه بلای جان انسان بشود. و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم. بنابراین تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت، ما نباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایهٔ اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین‌طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده‌اند، و متأسفانه بعضی از افراد جامعهٔ ما تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ در حالی که نباید قرار می‌گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد. و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشهٔ استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است.^۱ آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه

۱. پیامبر اسلام (ص) در موارد متعددی بر جانشینی علی (ع) تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم‌الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث منزلت (جانشینی علی (ع) پیامبر را در جنگ تبوک)، آیهٔ ولایت (اعطای انگشتری به فقیر و نزول آیهٔ کریمه)، واقعهٔ غدیر خم و حدیث ثقلین. ← تفسیر کبیر؛ ج ۱۲، ص ۲۸ و ۵۳ ذیل آیات ۵۵ و ۶۷ سورهٔ مائده - سیرهٔ ابن‌هشام؛ ج ۴، ص ۵۲۰ - تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۲ - الغدیر؛ ج ۱ - ۲ - ۳.

نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند، و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا اینطور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در يك تشریح یا در يك حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان‌طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولّی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول‌الله (ص) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد: دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان‌طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند، شما اسلام را آنطور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم، و به اینکه رسول اکرم (ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولّی امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و

۱. اقتباس است از آیه ۶۷ سوره مائده.

۲. ← وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۳۷۶ و ۵۰۹.

فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار برمی آید. استعمارگران از سیصد - چهارصد سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می کنیم. از جنجال چند نفر غریب زده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دینها می گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند، و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر(ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می توانند بر مردم مسلط شده، و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولتهای جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هرچه داریم ببرند، حواله شان با خدا! لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ! وقتی که مردیم، ان شاء الله به ما اجر می دهند! اگر منطقی ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردك (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید اینکه در بالای مأذنه دارد اذان می گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هرچه می خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می کنید بدانید و هرگز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هرچه می خواهید نماز بخوانید؛ آنها نفت شما را می خواهند، به نماز شما چکار دارند. آنها معادن ما را می خواهند؛ می خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت، حکومتهای دست نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می کنند؛ یا صنایع

وابسته و مونتاز تأسیس می‌کنند. آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می‌ترسند. اگر يك آدم پیدا شد از او می‌ترسند. برای اینکه تولید مثل می‌کند، و تأثیراتی می‌گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست نشانده را در هم می‌ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه‌دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر(ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می‌کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی باز دارند؛ و نگذارند با دولتهای خائن و سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری می‌خواهند بکنند و هر غلطی می‌خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آنها را بگیرد.



دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرایی

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن يك مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، يك حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت: دست می برید؛ حد می زد؛ و رجم می کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) ما بلغ رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد.

قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان‌طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولیت امر» متصدی قوه مجریه هم هست.

سنت و رویه رسول اکرم (ص)

سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا: اولاً، خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است: والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.

ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم‌الاجراست^۱. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛

۱. آیات: ۵۲ / سوره ابراهیم؛ ۲ / سوره یونس؛ ۴۹ / سوره حج؛ ۴۰ / از سوره احزاب؛ ۷۰ / سوره یس.

یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا^۱ تاکنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو بیست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی

۱. دوازدهمین پیشوای شیعیان، حضرت حجت بن الحسن در سال ۲۶۰ هـ. ق. از انظار غایب شدند. از آن زمان تا سال ۳۲۹ هـ. ق. شیعیان از طریق نایبان چهارگانه (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد) با حضرتش در ارتباط بودند. این دوره را عصر غیبت صغرا نامند. بعد از آن دوره غیبت کبری ایشان آغاز شد.

دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه^۱ و خراج^۲ و خمس^۳ و زکات^۴ نباید گرفته شود؛ قانون
کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت
اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و
جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

رویه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، هیچ‌یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم
است تردید نداشت. هیچ‌کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ‌کس شنیده
نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که
عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (ص)، در زمان
متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود
داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع)

۱. «جزیه» مالی است که اهل کتاب به حکومت اسلام می‌دهند و در ازای آن جان و مال و عرض ایشان از سوی حکومت اسلام حمایت می‌شود.
۲. «خراج» مقدار مالیاتی است که حکومت اسلامی بر زمینهایی که به دست مسلمانان فتح شده و موسوم به «اراضی خراجیه» است می‌بندند.
۳. «خمس» یکی از حقوق واجب در اسلام؛ که با احراز شرایط به اموال هفتگانه ذیل تعلق می‌گیرد: ۱- غنایمی که در جنگ با کفار حربی گرفته می‌شود؛ ۲- معادن؛ ۳- گنج، یعنی مالی که در جایی دفینه شده باشد؛ ۴- اشیای گرانهای دریایی مانند: مروارید و مرجان، که از طریق غواصی به دست آیند؛ ۵- مال حلال مخلوط به حرام به صورتی که تمیز داده نشود، و مقدار و مالک آن معلوم نباشد؛ ۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد ۷- آنچه زاید بر مخارج سالانه شخص باشد.
۴. «زکات» مالیات حکومت اسلامی است که با شرایط آن از نه جنس گرفته می‌شود: ۱- شتر؛ ۲- گاو؛ ۳- گوسفند (انعام ثلاثه)؛ ۴- طلا؛ ۵- نقره (نقدین)؛ ۶- گندم؛ ۷- جو؛ ۸- خرما؛ ۹- کشمش (غلات اربع).
نوع دیگر از زکات موسوم به زکات فطره، در شب عید فطر واجب می‌گردد. و مقدار آن معادل سه کیلو از قوت رایج و یا بهای آن است.

است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین يك دولت و برای ادارهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که يك نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرادوه با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراك انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دورهٔ شیرخوارگی چه وظایفی بر عهدهٔ پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همهٔ این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند - انسان کامل و فاضل - انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همهٔ شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همهٔ دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی^۱ فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است^۲» و «کتاب» یعنی قرآن، «تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۳ است. روشنگر همه چیز و همهٔ امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست^۴. و در این شکی نیست.

۱. الکافی فی الحدیث؛ مشهور به کافی از کتب اربعهٔ شیعه تألیف محمد بن یعقوب کلینی. این اثر شامل ۳۴ کتاب و

۳۲۶ باب است و احادیث آن را تا شانزده هزار شمار کرده‌اند.

۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۷۶-۸۰، «کتاب فضل العلم» «باب الردّ الی الکتاب و السُّنَّة... و جمیع ما یحتاج الناسُ إلیه إلاّ و قد جاء فیہ کتاب آوُسْتَه».

۳. اشاره است به آیهٔ ۸۹ سورهٔ نحل: «وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ تَبَیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ...» (و ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم، در حالی که روشنگر هر چیز است).

۴. عن مُرَازِم، عن أبی عبدالله، علیه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبَیَانًا كُلِّ شَیْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا یُحْتَاجُ إِلَیْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا یَسْتَطِيعَ عَبْدٌ یَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ. (امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را در قرآن فرو فرستاده، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی از احتیاجات

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس يك دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.
ما اکنون بعضی موارد را ذکر می کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند.

→ بندگان را فروگذار نکرده. و بنده نتواند بگوید کاش این در قرآن آمده بود، چه همان را خدا در قرآن بیان فرموده است). اصول کافی؛ ج ۱، ص ۷۷. «کتاب فضل العلم»، «باب الرد الی الکتاب و السنة...»، حدیث ۱.

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

۱- احکام مالی

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری يك دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی‌فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت‌المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی

ملی کشاورزی) اداره شود.

سادات کی به چنین بودجه‌ای احتیاج دارند؟ خمیس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه‌ای به این هنگفتی دلالت دارد بر اینکه منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است. مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع‌آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده: که هیچ‌گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می‌برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟^۱ یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که می‌دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. متتها طرح بودجه اسلام اینطور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. يك صندوق مخصوص زکات، و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات، و يك صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می‌کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می‌کند.^۲

۱. در مصرف خمس، بویژه نصف آن که «سهم امام» نامیده می‌شود؛ نظر فقهای امامیه مختلف است. برخی گویند که آن ملك شخص امام معصوم است، و باید تا ظهور آن حضرت در زیر خاک مدفون و محفوظ بماند. *المقتعه*؛ ص ۲۸۵-۲۸۶- شرح لمعه؛ ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. عن العبد الصالح (ع): *و له نصف الخُمس كَمَلاً و نصف الخُمس الباقی بین اهل بيته. فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ؛ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ؛ و سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ. يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ مَا يَسْتَعْتُونَ فِي سَتِيهِمْ. فَإِنْ فَضَّلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي. وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمْ، كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَعْتُونَ بِهِ. وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يُمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَّلَ عَنْهُمْ».* (موسی بن جعفر (ع) فرمود: نصف کامل خمس از آن امام است. و نصف دیگر بین خانواده او تقسیم می‌شود. يك سهم به یتیمان آنها، و يك سهم به تهیدستان، و يك سهم به در راه ماندگان داده می‌شود، تا طبق قرآن و سنت پیامبر به مقداری که يك سالشان را کفایت کند میان آنها تقسیم

←

از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه» مقرر شده، و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق‌العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیات‌هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدشان مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی* آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال‌الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام‌شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع‌آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

۲- احکام دفاع ملی

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ^۱» که امر به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش. هرگاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات

→ شود. و اگر چیزی از مخارج آنها زیاد آید، به حاکم می‌رسد. و اگر قابل قسمت نبود یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، بر عهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی‌نیاز سازد. و بدان سبب تأمین مخارج آنها بر عهده حاکم گذارده شده است که آنچه از سهم آنها باقی می‌ماند به امام تعلق می‌گیرد.

۱. اصول کافی؛ ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲، «کتاب الحجج»، «باب الفئ و الانفال»، حدیث ۴- التهذیب؛ ج ۴، ص ۱۲۷، «کتاب الزکوة»؛ «باب ۳۶»، حدیث ۵ و ص ۲۸۱، «باب ۳۷»، حدیث ۲.

۱. اهل ذمه به کسانی از اهل کتاب گفته می‌شود که با شرط پرداخت جزیه و خراج در سرزمین اسلام و تحت حمایت حکومت اسلام زندگی می‌کنند.

* : ستوران و چهارپایان بویژه شتر، گاو و گوسفند.

۲. «هرآنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می‌توانید فراهم سازید». (انفال/ ۶۰).

وسیع پرداخته، به حال آماده‌باش کامل جنگی می‌بودند، مشتی یهودی جرأت نمی‌کردند سرزمینهای ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند، و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند. تمام اینها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده‌اند. اگر حکومت‌کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام اسلام می‌بودند، اختلافات جزئی را کنار می‌گذاشتند، دست از خرابکاری و تفرقه‌اندازی برمی‌داشتند، و متحد می‌شدند و ید واحده می‌بودند، در آن صورت مشتی یهودی بدبخت، که عمال امریکا و انگلیس و اجانبند، نمی‌توانستند این کارها را بکنند، هرچند امریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند. این از بی‌عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می‌کنند.

آیه «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» دستور می‌دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می‌شویم و ظلم می‌بینیم.

۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی‌آید.

لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، معاندین و بنی‌امیه^۲، لعنهم الله، نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابیطالب (ع) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای

۱. تعبیری است برگرفته از فرمایشات پیامبر اسلام (ص) از جمله: «وَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَيَّ مَنْ يَسْأَلُنِي».

بحار الانوار؛ ج ۲۸، ص ۱۰۴، «كتاب الفتن و المحن»؛ «باب ۳»، حدیث ۳. نیز ج ۳۷، ص ۱۱۴.

۲. فرزندان امیه بن عبدشمس بن عبد مناف، از قبیله قریش. معاویه اولین خلیفه از این خاندان بود که در سال ۴۱ هـ. ق. به حکومت رسید. این سلسله در سال ۱۳۲ هـ. ق. با قتل مروان دوم منقرض شد.

تبارك و تعالی و رسول اکرم(ص) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیشترش با برنامه اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» و «بنی عباس»^۱ ضداسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیراسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می بینیم.

شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومتها به همین صورت ضداسلامی یا غیراسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:
چون برقراری نظام سیاسی غیراسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیراسلامی نظامی شرك آمیز است، چون حاکمش «طاغوت»^۲ است؛ و ما موظفیم آثار شرك را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرك آمیز است لازمه اش همین فسادی است که می بینید. این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فسادی است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۳ در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرك آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

۱. فرزندان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اسلام(ص). این سلسله در سال ۱۳۲ هـ. ق. با خلافت عبدالله سفاح آغاز شد و در ۶۵۶ هـ. ق. با کشته شدن مستعصم به پایان رسید.
۲. طاغوت هر متجاوز و هر معبود غیر خداوند را گویند.
۳. «همانا او از فسادگران بود». (قصص / ۴).

ما چاره نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائز را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

لزوم وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند. یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولتهای استعماری متحد شدند، و با آن جنگها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند.^۱ گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند، و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند، و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت، پس از جنگهای متعدد، در جنگ بین‌الملل اول آن را تقسیم کردند، که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت یک وجبی پیدا شد! هر وجب را دست یک مأمور یا دسته‌ای از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آنها از دست مأمورین و عمال استعمار بیرون آمده است.

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومت‌های ظالم و دست‌نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را

۱. انحطاط امپراتوری عثمانی از اوایل قرن نوزدهم آغاز شد. در جنگ اتحاد بالکان که به عهدنامه لندن (۱۹۱۳ م.) انجامید، این دولت تقریباً کلیه مستملکات اروپایی خود و دریای اژه را از دست داد. در جریان جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد لوزان (۱۹۳۲ م.) سرزمینهای عربی شامل عراق، سوریه، عربستان، اردن و فلسطین از تصرف آن خارج شد و تحت قیمومت دول اروپایی درآمد. پس از آن نواحی ترک‌نشین مستقل شد و به کشور ترکیه فعلی محدود گشت.

که در خدمت مردم است به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنانکه حضرت زهرا، سلام الله علیها، در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است^۱.

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا^۲. (دشمن ستمگر، و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید).

علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند:

أَمَا وَاللَّهِ فَلَقَى الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ

۱. وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ إِمَانَتَنَا لَمَّا لِلْفِرْقَةِ... كشف الغمة؛ ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. نهج البلاغه؛ «نامه ۴۷».

اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لِيُقَارُوا عَلَى كِبْرِيَا ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ
 آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوَّلَهَا؛ وَلَأَلْقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ^۱

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و
 حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد، و اگر نبود که خدا از علمای
 اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان
 خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم. و دیدید که این دنیاتان و
 مقام دنیایی‌تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می‌پرد ناچیزتر است.

امروز چطور می‌توانیم ساکت و بی‌کار بنشینیم و ببینیم عده‌ای خائن و حرام‌خوار و
 عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را
 تصاحب کرده‌اند و نمی‌گذارند از حداقل نعمتها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه
 مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها
 میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند، و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

لزوم حکومت از نظر اخبار

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (ص) و حضرت
 امیرالمؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است. اکنون به عنوان نمونه
 روایتی را که از حضرت الرضا (ع) نقل شده می‌آورم:

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
 بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسَابُورِي، قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيسَابُورِي: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي
 هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلَّفَ الْحَكِيمُ... فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَ لِمَ جَعَلَ أَوْلِي الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ لِعَلِّ
 كَثِيرَةٌ. مِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَخْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدُوا تِلْكَ الْحُدُودَ— لِمَا فِيهِ مِنْ
 فَسَادِهِمْ— لَمْ يَكُنْ يَنْبَغُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَحْتَمَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ
 لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِي عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَنْتَرِكُ لِدُنْهُ وَ مَنَفَعَتَهُ
 لِفَسَادِ غَيْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ. وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ

۱. نهج البلاغه؛ «خطبه ۳» (شقشقیه).

فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَامِلَةً مِنَ الْمِلَلِ بَقَاً وَ عَاشُوا الْآبَقِيْمَ وَ رُئِيسٍ لِمَا لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا. فَلَمْ يَجْزِفِي حِكْمَةَ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهٗ لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قِيَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُوْنَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَقْسِمُوْنَ بِهِ فَيْتَهُمْ وَ يَقِيْمُوْنَ بِهِ جَمْعَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يُمْنَعُ ظَالِمُهُمْ مِنْ مَظْلُوْمِيهِمْ. وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيْمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا، لَكَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ، وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُتَبَدُّعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُخْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتِ خَالَاتِهِمْ، فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ قِيْمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ، لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَ غَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيْمَانُ. وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ^۱.

قسمت اول حدیث را که مربوط به نبوت است و الآن مورد بحث ما نیست نیاروردم.

مورد بحث ما قسمت اخیر است که امام می فرماید:

اگر کسی پرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی روند و نمی مانند و قوانین الهی را برپا نمی دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند - زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می پردازد - و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه ها یا هیچ یک از ملتها و پیروان مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود یک برپانگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی رهبر و بی سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند،

۱. علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۲۵۱، «باب ۱۸۲»، حدیث ۹.

و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکنند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کاملند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپانگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.

چنانکه از فرمایش امام، علیه‌السلام، استنباط می‌شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولئی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست‌اندازی کنند همیشه هست. نمی‌توان گفت این فقط در زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده، و مردم بعداً همه ملائکه می‌شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنتهای خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولئی امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپانگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد. وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعتهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین (ع) به خاطر همین معانی نبود؟ آن

علل و ضرورت‌هایی که آن حضرت را امام کرده است الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده‌اند^۱ تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت‌های حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند، و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعت‌گذاری و تصویب قوانین ضداسلامی توسط مجلس‌های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالح باشد. وگرنه حکومت‌کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و بر انداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته‌جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم، و بعضی سستی به خرج دادند، و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بعکس، به دعا‌گویی حکام ستمکار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی‌اجرا ماند، و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غر بزه کردند. اینها همه برای این بود که ما قیّم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می‌خواهیم. این مطلب از واضحات است.

۱. مراد آن است که در لزوم تشکیل حکومت و هدایت مردمان، عنوان «ولی امر» مذکور آمده است؛ نه آنکه از شخص معینی مثلاً حضرت امیر(ع) نام برده شده باشد. بنابراین اداره نظام اسلامی در هر عصر، از وظایف کسی است که عنوان «ولی امر» بر او قابل انطباق باشد.



طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر حکومتها

حکومت اسلامی هیچ‌یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی^۱ نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هرکس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه»^۲ است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و

۱. «استبدادی» حکومتی است که مردم در آن نماینده یا حق رأی نداشته و از هر سهمی در اداره امور کشور محروم باشند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی و وجود دستگاه متمرکزی که هر نوع مخالفتی را سرکوب می‌کند، از مشخصات این نظام است.

۲. «مشروطیت» نوعی رژیم حکومتی است که در آن قدرت حکومت ناشی از مردم شناخته می‌شود و به اصول معین و قابل اجرایی محدود و مشروط می‌گردد. قانون اساسی، بالاترین مرجع و سند عالی کشوری می‌باشد که در آن حقوق اصلی و اساسی کلیه افراد و گروهها محترم شناخته شده است. حکومت مشروطه به دو شکل اصلی سلطنتی و جمهوری وجود دارد. اختیارات رئیس‌جمهور نسبت به شاه در نظام مشروطه کمتر می‌باشد.

قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی»^۱ و «جمهوری»^۲ در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هرچه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر

۱. «پادشاهی» یا «سلطنت» شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ویژگی این نوع نظام، جانشینی ارثی است اگرچه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می‌پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه‌گانه از او ناشی می‌شود که آن را سلطنت مطلقه گویند. و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانونگذاری محدود می‌شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می‌گردد. این نوع حکومت را «سلطنت مشروطه» نامند.

۲. «جمهوری» نوعی حکومت است که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری، رژیم‌های کشوری است که دموکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومت‌های دیکتاتوری غیرسلطنتی نیز اطلاق می‌شود.

دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خليفةُ الله في الأرض». نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند^۱. پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین (ع) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خدا است که می فرماید: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲. رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.

۱. اشاره است به واقعه غدیرخم که با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...»، ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای. (مائده / ۶۷). ← الغدير؛ ج ۱، ص ۲۱۴-۲۲۹.

۲. نسا / ۵۹.

حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری^۱. در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. به همین جهت در حکومت اسلامی برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخهای بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت، که نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می‌برد، نیست. زندگی پیغمبر اکرم(ص) را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می‌کرد همه می‌دانید. بعد از آن حضرت نیز تا قبل از دوره بنی‌امیه این سیره و روش باقی بود. دو نفر اول سیره پیغمبر(ص) را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند؛ گرچه در امور دیگر مخالفتها کردند؛ که انحراف فاحش دوره عثمان ظاهر شد^۲ همان انحرافهایی که ما را امروز به این مصیبتها دچار کرده است. در عهد حضرت امیرالمؤمنین(ع) طرز حکومت اصلاح شده و رویه و اسلوب حکومت صالح بود. آن حضرت با اینکه بر کشور پهناوری حکومت می‌کرد، که ایران و مصر و حجاز و یمن از استانهای آن بود، طوری زندگی می‌کرد که يك طلبه فقیر هم نمی‌تواند زندگی کند. به حسب نقل وقتی که دو پیراهن خرید، یکی را که بهتر بود به قنبر (مستخدم خود) داد؛ و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود برداشت؛ و زیادی آستین را پاره کرده پیراهن آستین پاره را بر تن کرد^۳. در صورتی که بر کشور بزرگ و پرجمعیت و پردرآمدی فرمانروایی می‌کرد. هرگاه این سیره حفظ می‌شد و حکومت به شیوه اسلام می‌بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی‌شد. بسیاری از این مفاسد از همان هیأت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشمه می‌گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می‌کنند؛ مراکز فحشا و میگساری می‌سازند؛ و موقوفات را صرف ساختن سینما می‌کنند.

۱. «امپراتوری» عنوان کشورهای است با وسعت زیاد، دارای جمعیت بسیار، مرکب از ملل و نژادهای مختلف که تحت حکومت يك فرمانروا (امپراتور) وحدت یافته باشد.

۲. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی‌الحدید؛ ج ۲، ص ۱۲۶-۱۶۱؛ شرح خطبه ۳۰، ص ۳۲۴-۳۳۳، ج ۳، ص ۳-۶۹؛ شرح خطبه ۴۳، ج ۹، ص ۳-۳۰؛ شرح خطبه ۱۳۵-الغدیر؛ ج ۸، ص ۹۷-۲۲۳.

۳. بحارالانوار؛ ج ۴۰، ص ۳۲۴.

اگر این تشریفات پرخرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نبود، بودجه مملکت کسر نمی‌آورد تا در برابر امریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند. مملکت به خاطر این ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است؛ وگرنه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و معادن نداریم؟ همه چیز داریم، لکن این مفتخوریها و اختلاسها و گشادبازیهایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود مملکت را بیچاره کرده است. اگر اینها نبود، احتیاج پیدا نمی‌کرد که از اینجا راه بیفتد برود امریکا، در برابر میز آن مردک (رئیس جمهور امریکا) گردن کج کند که مثلاً به ما کمک کنید!

از طرف دیگر، تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده‌سازی و کاغذباز که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرجهای حرام نوع اول کمتر نیست. این سیستم اداری از اسلام بعید است. این تشریفات زاید که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام نیست. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در يك شهر با دو سه نفر مأمور اجرا و يك قلم و دوات فصل خصومات می‌کرد، و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است. و تازه هیچ کناری هم از پیش نمی‌برد. اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند، و جز زحمت و معطلی اثری ندارد.

شرایط زمامدار

شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱- علم به قانون؛ ۲- عدالت.

چنانکه پس از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در اینکه مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

۱- چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. متتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد^۱. اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده‌اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را برخلاف احکام اسلام انجام داد، پس لایق امامت نیست^۲. و.... «قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن* دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما (ع) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند، یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست: چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود. و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد.

۱. علی (ع) می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْهُ. (ای مردم، سزاوارترین مردمان برای خلافت، تواناترین و داناترین ایشان به دستوره‌های خداوند است). نهج البلاغه، «خطبه ۱۷۲» - الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۲۲۹ - بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۱۶، «کتاب الامامة»، «باب جامع فی صفات الامام».

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ علامه حلی؛ مقصد پنجم، مسأله ششم.
* زمامداری.

و این مسلم است که الفقهاء حکام علی السلاطین^۱. سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛ بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) اینطور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

۲- زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیتکار نباشد: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲. خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم(ص) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام(ع) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند

۱. امام صادق(ع) فرمود: الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ، وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ. (پادشاهان حاکم بر مردمند، عالمان حاکم بر پادشاهانند). بحارالانوار؛ ج ۱، ص ۱۸۳، «کتاب العلم»، باب ۱، حدیث ۹۲.

۲. بقره/ ۱۲۴.

و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بیحالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید اینطور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب(ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم(ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل

حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.

ولایت اعتباری

وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، يك وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.

«ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی^۱ است و واقعیتهای جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت^۲، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون

۱. امور اعتباری در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می شود و آن را به واضع و جاعل آن نسبت دهند. چنانچه اگر واضع آن شارع باشد، آن را «اعتبار شرعی» نامند. و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را «اعتبار عقلایی» گویند.
۲. حضانت، اداره و نگهداری کودک یا مجنون را گویند. حضانت طفل در درجه اول بر عهده مادر و پدر است. و اگر این دو حیات نداشته باشند یا فاقد صلاحیت باشند، امام و حاکم اسلامی کسی را برای این کار بر می گزیند.

جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (ص) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می زند، و حضرت امیرالمؤمنین (ع) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (ص) باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین (ع)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.

دیگر از شئون رسول اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه^۱ است. آیا رسول اکرم (ص) اگر زکات بگیرد، چقدر می گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیرالمؤمنین (ع) خلیفه شدند چه می کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (ص) با حضرت امیرالمؤمنین (ع) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (ص) را «ولّی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. لکن فقها «ولّی مطلق» به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والیتر باشد.

پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته

۱. اراضی خراجیه یا زمینهای خراجی به زمینهایی آباد گفته می شود که مسلمانان به فرمان پیغمبر (ص) یا امام آن را فتح کرده باشند. این نوع زمینها به تمام مسلمین تعلق دارد و خرید و فروش آن ممنوع است. حکومت اسلامی آنها را واگذار می کند و در برابر استفاده از آن مالی دریافت می کند که به آن «خراج» می گویند.

باشد، واجب عینی است؛ وگرنه واجب کفایی است^۱. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. اینطور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام (ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه، علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولئی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) - طبق روایاتی که داریم - قبل از این عالم انواری بوده‌اند در ظل عرش؛ و در انعقاد نطفه و «طینت» از بقیه مردم امتیاز داشته‌اند^۲. و مقاماتی دارند الی ماشاءالله. چنانکه در روایات «معراج» جبرئیل عرض می‌کند: لَوْ دَنَوْتُ أَئِمَّةً، لَأَخْتَرْتُ^۳. (هرگاه کمی نزدیکتر می‌شدم، سوخته بودم.) یا این فرمایش که إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ^۴. (ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می‌تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل). این جزء اصول مذهب ماست که ائمه (ع) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع حکومت در میان باشد. چنانکه به حسب روایات این مقامات

۱. واجبی را «عینی» گویند که انجام آن برای یکایک مکلفین الزامی است؛ و انجام دادن یکی موجب سقوط تکلیف از عهده دیگری نمی‌شود، مانند: نماز و روزه. و واجبی را «کفایی» نامند که اگر شخص یا عده‌ای آن را به جا آورند از عهده دیگران ساقط می‌شود، مانند: امر به معروف و نهی از منکر.

۲. بصائر الدرجات؛ ج ۱، ص ۲۰، باب ۱۰ - بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱ - ۱۰۳.

۳. بحار الانوار؛ ج ۱۸، ص ۳۸۲، «باب اثبات المعراج و معناه و کیفیت».

۴. اربعین؛ علامه مجلسی؛ ص ۱۷۷، شرح حدیث ۱۵ - کلمات مکتونه؛ ص ۱۰۱ با اندکی تغییر در عبارت - بصائر الدرجات؛ ص ۲۳، باب ۱۱.

معنوی برای حضرت زهرا، سلام الله علیها، هم هست^۱؛ با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می‌گوییم حضرت زهرا، علیها سلام، قاضی و خلیفه نیست، لازمه‌اش این نیست که مثل من و شماست؛ یا بر ما برتری معنوی ندارد. همچنین اگر کسی قائل شد که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۲. سخنی درباره رسول اکرم (ص) گفته بالاتر از اینکه آن حضرت مقام ولایت و حکومت بر مؤمنان را دارد. و ما در این باره اکنون صحبتی نداریم، زیرا به عهده علم دیگری است.

حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی

عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس^۳ فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم‌ارزتر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم^۴. پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم». بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن يك وسیله است؛ نه اینکه يك مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر

۱. علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۱۲۳، باب ۱۴۳، حدیث ۱ - معانی الاخبار؛ ص ۶۴ و ۱۰۷ - بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۲ به بعد.

۲. پیامبر از خود مؤمنان به آنها سزاوارتر است. (احزاب / ۶).

۳. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (سه سال قبل از هجرت - ۶۸ هـ. ق.) پسر عموی رسول خدا (ص) و علی (ع)، تفسیر را از علی (ع) فرا گرفت و به «رئیس المفسرین» و «جبرالامة» (دانشمند امت) معروف گردید. از یاران و سرداران سپاه حضرت در جنگهای جمل و صفین و نهروان بوده است.

۴. نهج البلاغه؛ «خطبه ۳۳».

مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیلهٔ اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانهٔ اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست‌وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس‌جمهور آمریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیلهٔ کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضدانسانی می‌کنند.

ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانهٔ اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است.

هدفهای عالی حکومت

حضرت دربارهٔ اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانهٔ ستمگران و گرسنگی جانکاه ستم‌دیدگان سکوت نمایند». یا می‌فرماید:

اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسُّسَ شَيْئًا مِنْ فُضُولِ
الْحُطَامِ.

۱. نهج البلاغه؛ «خطبهٔ ۳» (شششنبه).

خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است.
و بلافاصله دربارهٔ اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید:

وَ لَكِنْ لِنَرَّةِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، نُظَهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ.

بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجهٔ آن بندگان ستم‌دیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد.

خصال لازم برای تحقق این هدفها

حاکمی که می‌خواهد به وسیلهٔ تشکیلات دولت و قدرت آمرانه‌ای که دارد هدفهای عالی اسلام را عملی کند، همان هدفهایی را که امام(ع) شرح داد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی، عالم به قانون و عادل باشد. به همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین(ع) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ آتَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ. لَمْ يَسْفِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالصَّلَاةِ. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبُخِيلُ. فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةٌ.

خدایا، من اولین کسی بودم که رو به تو آورد؛ و (دینت را که بر زبان رسول‌الله(ص) جاری شد) شنید و پذیرفت. هیچ‌کس جز پیغمبر خدا(ص) در نماز گزاردن بر من سبقت نجست. و شما مردم خوب می‌دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می‌کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ.

و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند.

وَ لَا الْجَانِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ.

و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراده کنند. و نیز باید که از دولتها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

و لَا الْمُرْتَشَى فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْطَلُ لِلسَّنَةِ فَيَهْلِكِ الْأُمَّةُ^۱.

و باید که در کار قضاوت رشوه‌خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.

درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می‌زند: یکی «علم»، و دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده است. در عبارت ولا الجاهل فیضلمهم بجمله روی خصلت «علم» تکیه می‌کند. و در سایر عبارات روی «عدالت»، به معنای واقعی، تأکید می‌نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیرالمؤمنین (ع) رفتار کند؛ و طبق برنامه‌ای که برای مالک اشتر^۲، و در حقیقت برای همه‌الیان و حکام، تعیین فرموده است^۳؛ چون بخشنامه‌ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستورالعمل خویش بدانند.

۱. نهج البلاغه؛ «خطبة ۱۳۱».

۲. مالک بن حارث نخعی معروف به اشتر (۳۷ هـ ق.) از فرماندهان سپاه اسلام و در شجاعت زبانزد بود. در جنگهای جمل و صفین در کنار حضرت امیر(ع) شمشیر زد، امام ولایت مصر را بدو سپرد و در راه رسیدن به آن سامان با دسیسه معاویه مسموم و شهید گشت. فرمان امام خطاب به مالک موسوم به عهدنامه مالک اشتر که در نهج البلاغه (نامه ۵۳) مذکور گردیده شهرت بسیار دارد.

۳. نهج البلاغه؛ (نامه ۵۳).



ولایت فقیه به استناد اخبار

جانشینان رسول اکرم (ص) فقهای عادلند

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است:

قال أمير المؤمنين (ع) قال رسول الله (ص): **اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي!**

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید که رسول الله (ص) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.»

۱. «صاحب وسائل الشیعه این حدیث را در کتاب قضا؛ «ابواب صفات قاضی»، باب ۸، حدیث ۵۰، و نیز باب ۱۱، حدیث ۷ به طور ارسال آورده است، و از معانی الاخبار و مجالس به دو سند که در بعضی رجال با هم مشترکند نقل می کند، و در عیون به سه سند مختلف که در تمام رجال غیر یکدیگرند و در سه مکان دور از هم به سر می برده اند (مرو و نیشابور و بلخ) نقل شده است.» (مؤلف)

شیخ صدوق^۱، علیه‌الرحمة، این روایت را در کتابهای معانی الاخبار^۲، عیون اخبارالرضا^۳، و مجالس^۴، از پنج طریق - که تقریباً چهار طریق می‌شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترك است - نقل کرده است.

در مواردی که «مُسْنَد»^۵ ذکر شده است، در يك مورد فیعلمونها، و در بقیه موارد فیعلمونها الناس می‌باشد^۶. و آنجا که «مُرْسَل»^۷، ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جمله فیعلمونها الناس من بعدی را ندارد.^۸

ما درباره این روایت روی دو فرض صحبت می‌کنیم:

فرض کنیم روایت «واحدة» باشد و جمله فیعلمونها... در ذیل حدیث زیاده شده. و یا اینکه جمله مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیکتر است؛ زیرا اگر اضافه شده باشد، نمی‌توان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان‌طور که عرض شد، روایت از چند طریق رسیده، و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می‌کرده‌اند: یکی در بلخ، و دیگری در نیشابور، و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی‌شود عمداً این جمله

۱. محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکتبی به «ابوجعفر»، معروف به «صدوق» و «ابن بابویه» (۳۸۱ هـ. ق.) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غیبت صغرا و به دعای امام زمان (عج) واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه و محمدبن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه، روایت کرده است. شیخ مفید، ابن شاذان، غضائری، و شیخ ابوجعفر دوریستی از او روایت کرده‌اند. تألیفاتش را حدود سیصد نوشته‌اند. معروفترین آنها عبارت است از: من لایحضره الفقیه، الخصال، التوحید، عیون اخبار الرضا، الامالی، معانی الاخبار، علل الشرایع، کمال‌الدین.

۲. معانی الاخبار؛ شیخ صدوق، مؤلف در این کتاب احادیثی را که در تفسیر کلمات و اخبار معصومین وارد شده، گرد آورده است.

۳. عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۳۷، باب ۳۱، حدیث ۹۴، این کتاب شامل روایات و شرح احوال امام رضا(ع) و دارای ۱۳۹ باب است.

۴. مجالس؛ ص ۱۵۲، «مجلس ۳۴»، حدیث ۴، کتاب امالی معروف به مجالس یا عرض المجالس از شیخ صدوق. در ۹۷ «مجلس» ترتیب یافته است.

۵. «مُسْنَد» روایتی است که تمام راویان آن در سلسله سند تا معصوم(ع) مذکور گردیده باشند.

۶. در مجالس؛ ص ۱۵۲؛ مُسْنَد با «یعلمونها» و در عیون اخبار الرضا مُسْنَد با «یعلمونها الناس» آمده است.

۷. «مُرْسَل» روایتی است که تمامی یا برخی راویان آن در سلسله سند افتاده باشد.

۸. من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۳۰۲، «باب النوادر»، حدیث ۹۵.

زیاد شده باشد. و بعید به نظر می‌رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین جمله‌ای را به حدیث اضافه کنند. بنابراین، اگر روایت «واحد» باشد، ما قاطعیم که جمله فیعلمونها... از طریقی که صدوق (ره) نقل کرده‌اند ساقط شده و از قلم نساخ افتاده. یا اینکه صدوق (ره) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر اینکه دو حدیث باشد: یکی بدون جمله فیعلمونها... و دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنابراینکه جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی‌فهمند و مصداق رُبَّ حَامِلٍ فَفَقِهَ لَيْسَ بِفَقِيهٍ^۱ هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می‌گیرند و می‌نویسند و در دسترس مردم قرار می‌دهند خلیفه‌اند و علوم اسلامی را تعلیم می‌دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است، و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب‌رأی بوده‌اند؛ مانند کلینی^۲ (ره)، شیخ صدوق (ره) و پدر شیخ صدوق^۳ (ره) که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می‌داده‌اند. ما که می‌گوییم شیخ صدوق (ره) با شیخ مفید^۴ (ره) فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق (ره) فقاهت نداشته؛ یا اینکه فقاهت او از مفید (ره) کمتر بوده است؛ شیخ صدوق (ره) همان کسی است که در يك مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده

۱. رسول خدا (ص) در مسجد خیف در ضمن خطبه‌ای فرمود: قَرَّبَ حَامِلٍ فَفَقِهَ لَيْسَ بِفَقِيهٍ. وَ رُبَّ حَامِلٍ فَفَقِهَ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. (چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد. و چه بسا بردارنده دانشی که آن را به آگاهتر از خود رساند). اصول کافی؛ ج ۲، ص ۲۵۸، «کتاب الحجّة»، «باب ما امرالنبي (ص) بالنصيحة لائمة المسلمين»، حدیث ۱.

۲. محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی، (۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ. ق.) معروف به «ثقة الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «کتب اربعه» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد.

۳. علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۳۲۹ هـ. ق.) فقیه و محدث گرانقدر شیعه، کتابهای بسیاری را بدو منسوب کرده‌اند از جمله: التوحید، الامامة والتبصرة من الحيرة، الصلاة، الاخوان و الشرائع.

۴. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ هـ. ق.) ملقب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقها و متکلمان و محدثان نام‌آور شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سید مرتضی علم‌الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، و نجاشی از مشهورترین شاگردان وی بوده‌اند. حدود ۲۰۰ اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروفترین آنها: ارشاد، اختصاص، اوائل المقالات، امالی، مقنعه است.

است^۱؛ لکن قرق ایشان با مفید(ره) این است که مفید(ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می‌برده‌اند؛ و صدوق(ره) از فقهای است که نظر خود را به کار نمی‌برده، یا کمتر به کار می‌برده‌اند.

حدیث آنهایی را شامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان‌طور که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند؛ حوزهٔ درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفادهٔ علمی می‌کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یعلّمونها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همهٔ مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جملهٔ یعلّمونها الناس در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرموده پیغمبر اکرم(ص): «اللّٰهُم ارحم خلفائی... الّٰذین یأتون من بعدی یرون حدیثی و سُنّتی، چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم(ص) وارد شده سنن رسول الله(ص) نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم(ص) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید^۲ عام و خاص^۳، و جمعهای

۱. الامالی أو المجالس؛ «مجلس ۹۳»، ص ۵۰۹-۵۲۰-بحار الانوار؛ ج ۱۰، ص ۳۹۳-۴۰۵، «کتاب الاحتجاج»، باب ۲۵.

۲. «مطلق» در اصطلاح علم اصول لفظی است که نسبت به افراد معنای خود شایع و فراگیر بوده و بر هر کدام از آنها قابلیت انطباق داشته باشد، مانند کلمهٔ «مرد» که بر هر مذکر قابل اطلاق است. و «مقید» لفظی را گویند که مطلق نباشد؛ مانند «مرد دانشمند».

۳. «عام» در اصطلاح علم اصول لفظی را گویند که همهٔ افراد معنای خود را دربرگیرد. هر لفظ توسط ادات عموم یا موقعیت خاص در کلام مفید این معنا خواهد بود؛ مانند هر دانشمندی را احترام کن. و خاص لفظی است که فقط بر بعضی از افراد معنای خود دلالت کند؛ چنانکه با اداتی همراه شود که آن را تخصیص دهند مانند: هر دانشمندی را جز آنکه ناپرهیزکار است احترام کن.

عقلایی^۱، را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بدانند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این امور را نمی‌دانند، و سنت واقعی رسول الله (ص) را نمی‌توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول الله (ص) بی‌ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی‌خواستند فقط «قال رسول الله (ص)» و عن رسول الله (ص) - گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد - در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود، و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد. روایت منْ حَفِظَ عَلٰی اُمَّتِيْ اَزْ بَعِيْنِ حَدِيْثًا، حَشْرَةُ اللهِ فِقِيْهَا^۲ و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده^۳، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی‌فهمند حدیث یعنی چه، اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم (ص) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه (ع) معین کرده‌اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله (ص) هستند، که احکام الهی را گسترش می‌دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می‌کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده است: اللّٰهُم ارحم خلفائی.

بنابراین، جای تردید نیست که روایت اللهم ارحم خلفائی شامل روایان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی‌شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم (ص) باشد. منظور از «خلفا» فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهای است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛

۱. «جمع عقلایی» شیوه مردمان عاقل و زبان‌دان را گویند که دو کلام و دلیل در ظاهر متنافی را با هم آشتی دهند و یکی را در مقابل دیگری از درجه اعتبار ساقط نمایند، و از این راه مراد گوینده را معلوم سازند. برای مثال دو دلیل «هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» و «زناکار محصن را سنگسار کنید» در نظر نخست متنافی است، اما عقلاً، اول را «عام» و دوم را «خاص» می‌گیرند، و حکم عام را در مورد خاص سرایت نمی‌دهند. و به عبارت دیگر، خاص را از دایره شمول عام خارج ساخته و به هر دو دلیل عمل می‌کنند.

۲. این مضمون با الفاظ مختلف در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. برای نمونه: خصال؛ ج ۲، «باب الاربعین»، حدیثهای ۱۵-۱۹ - اختصاص؛ ص ۲ - بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۷.

۳. اصول کافی؛ ج ۱، «کتاب فضل العلم»، «باب روایة الکتب و الحدیث» - بحار الانوار؛ ج ۲، باب ۱۶ و ۲۰ و ۲۱.

مانند سمرة بن جندب^۱ که بر ضد حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی‌توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. به طوری که ملاحظه می‌کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته‌اند^۲، و آن را در

۱. ابو عبد الرحمن سمرة بن جندب بن ملال بن جریح (۵۸ هـ. ق.) از پیامبر بسیار روایت کرده است. بعد از مرگ زیاد چندی در بصره جانشین وی بود تا آنکه معاویه وی را معزول ساخت. طبری می‌نویسد که سمرة در ایامی که والی بصره بود فرمان قتل هشت هزار تن را صادر کرد. چون به کوفه آمد زیاد از او پرسید: نمی‌ترسی که فرد بیگناهی را کشته باشی؟ گفت: اگر افزون بر این هم می‌کشتم نمی‌ترسیدم. به نقل از ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۷۳. معاویه در ازای صد هزار درهم به او پیشنهاد کرد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بقره/ ۲۰۴) در شأن علی بن ابیطالب نازل گردیده است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره/ ۲۰۷) در شأن ابن ملجم فرو فرستاده شده و سمرة به چهار برابر آن مقدار پذیرفت که آن روایت را جعل کند.

۲. در بین روایات به ندرت اخباری دیده می‌شود که اطاعت پادشاه و سلاطین را لازم شمرده است. این روایات دستاویز گروهی برای توجیه سکوت در برابر ستمگران گردیده است، با اینکه این روایات از حیث سند ضعیف و از جهت دلالت نیز عموماً ناراست است. برای تأیید مدعا در اینجا دو نمونه از روشترین و مهمترین این روایات را می‌آوریم: عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ (ع) عَنِ النَّبِيِّ (ص)، قَالَ: السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَةِ الشُّكْرُ. وَمَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ. بحار الانوار؛ ج ۷۲، ص ۳۵۴.

(پیامبر (ص) فرمود: پادشاه سایه خدا بر روی زمین است، هر ستمدیده‌ای به او پناه می‌برد. اگر عدالت ورزد، برای او پاداش نیکوست، و بر مردم است که وی را شکر گذارند. و اگر ستم کند، گناه آن بر اوست، و بر مردم است که شکیبایی نشان دهند تا آنکه امر خدا در رسد).

محمد بن علی بن بشارة، عن علی بن ابراهیم القطان، عن محمد بن عبدالله الحضرمی، عن احمد بن بکر، عن محمد بن مصعب، عن حماد بن سلمه، عن ثابت، عن انس، عن رسول الله (ص): طاعة السلطان واجبة و من ترك طاعة السلطان، فقد ترك طاعة الله عزوجل، و دخل في نهيه. ان الله عزوجل يقول: «ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة».

(همان، ص ۳۶۸).

(پیغمبر (ص) فرمود: اطاعت پادشاه واجب است؛ هرکس اطاعت او را رها کند، فرمان خدا را رها کرده است و در نهی خداوند وارد شده است که فرموده: «با دست خود، خود را به هلاکت نیندازید.» اما از روایان روایت اول ابی المفضل، ضعیف، و علی بن الحسن مجهول، و حسین بن زید غیر ثقة است. از روایان روایت دوم نیز علی بن ابراهیم و محمد بن مصعب مجهول و محمد بن عبدالله و احمد بن بکر و حماد بن سلمه و ثابت و انس غیر ثقة‌اند. در مقابل این روایات، در بحار الانوار؛ ج ۷۲، ص ۳۳۵-۳۸۵، ابواب ۸۱-۸۴ روایات فراوانی برخلاف مضمون آن دو روایت وارد شده است.

مقابل قرآن قرار داده‌اند. قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی را به قیام علیه سلاطین وامی‌دارد^۱. علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری در مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است^۲. تنبلیها اینها را کنار گذاشته، آن دو روایت ضعیف را، که شاید «وعاظ السلاطین» جعل کرده‌اند، در دست گرفته و مستند قرار داده‌اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر اینها اهل روایت و دین‌شناس بودند، به روایات بسیاری که بر ضد ظلمه است عمل می‌کردند. و اگر اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادل و از معاصی به دور نیستند، از قرآن و آنهمه روایت چشم می‌پوشند و به دو روایت ضعیف می‌چسبند! شکم آنهاست که آنها را متوسل به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می‌کند، نه روایت.

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه (ع) از روی «تقیه» صادر کرده‌اند، تمیز بدهند. چون می‌دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی‌توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام ستمگر و جائز بودند، و در حال شدت تقیه و خوف به سر می‌بردند (البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان). که اگر در بعضی موارد تقیه نمی‌شد، حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می‌کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد، زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله اللهم ارحم خلفائی دست کم از جمله علی خلیفتی ندارد. و معنی «خلافت» در آن غیرمعنی خلافت در دوم نیست. و جمله الذین یاتون من بعدی و یرون حدیثی معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید. و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله علی خلیفتی یا الائمة خلفائی؛ «مسأله گویی» نفهمیده، و

۱. اعراف / ۱۰۳ به بعد؛ یونس / ۷۵-۸۵. طه / ۲۴ و ۴۳؛ مؤمنون / ۴۵-۴۷؛ نازعات / ۱۷.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد العدو»، ابواب ۱ و ۵ و ۶ و ۴۶ و ۴۷، نیز «کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر»، «ابواب الامر والنهی و مایناسبها»، ابواب ۱ و ۳ و ۸.

استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفایی که رسیده‌اند توقف نموده‌اند. و این نیست مگر به واسطه آنکه گمان کرده‌اند خلافت رسول‌الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه، علیهم السلام، هر يك خلیفه هستند، نمی‌شود پس از ائمه علما فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی‌سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آنهمه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.

بحث در روایت اذا مات المؤمن...

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن ابي حمزة، قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر، علیهما السلام، یقول: إذا مات المؤمن، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْْبُدُ اللَّهُ عَلَيْهَا، وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ؛ وَ تُلَمُّ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يُسَدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گیرند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

درباره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای اذا مات المؤمن جمله اذا مات المؤمن الفقیه دارد.^۱ در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه الفقیه را ندارد، لکن از ذیل آن، که تعلیل می‌فرماید به لآن المؤمنین الفقهاء معلوم می‌شود کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده است. مخصوصاً با مناسبتی که از ثلم فی الاسلام، «حصن»، و مانند آن استفاده می‌شود که تمام مناسب با «فقیها» است.

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۷، «کتاب فضل العلم»، «باب فقه العلماء». حدیث ۳.

۲. همان، ص ۴۶، حدیث ۲.

در مفهوم روایت

اینکه می‌فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می‌کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می‌کنیم. من به شما «شریعتمدار» می‌گویم، و شما به من «شریعتمدار» می‌گویید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می‌نویسیم: حضرت مستطاب حجت‌الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن‌الاسلام» گفته می‌شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه می‌دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می‌تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می‌کنیم، من از شما سؤال می‌کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می‌کنید؟ نه. شکافی در اینجا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می‌کنید؟ نه، کار ما دعا گویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروتمندان حقوق فقرا را می‌گیرید و به آنان می‌رسانید؟ چون وظیفه اسلامی شما این است که بپذیرید و به دیگران بدهید. نه! اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می‌آیند انجام می‌دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان! این چه «حصنی» است که هر گوشه‌ای را به آقای «حصن‌الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می‌کند! آیا معنی «حصن» همین است؟

اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای را

۱. مقصود حسین اول، فرزند سلیمان اول (۱۱۳۵ هـ. ق.) آخرین پادشاه سلسله صفویه است که شاهی نالایق و بی‌کفایت بود. وی در سال ۱۱۰۵ هـ. ق. به سلطنت رسید. در زمان او محمود افغان به اصفهان لشکر کشید. سلطان حسین به امید آنکه وی از اصفهان صرف‌نظر کند فرج‌آباد و جلفا را به او تسلیم کرد. اما محمود به اصفهان بی‌دفاع حمله آورد و آن را تصرف کرد.

فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط^۱. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهدارند، همان گونه که خود رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته‌ایم، و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف^۲، مباحثه می‌کنیم. بسیاری از احکام اسلام جزء علوم غریبه^۳ شده است! اصلاً اسلام غریب است. از آن فقط ایسی مانده است. تمام جزایات اسلام که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الان بکلی فراموش شده، و لم یبق إلا اسم^۴. تمام آیات شریفه که برای جزایات و حدود آمده است لم یبق إلا قرائته ما قرائت می‌کنیم: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً»^۵ اما تکلیف نداریم. فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیتهای اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومتها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می‌باشد، به ما ربطی ندارد!

می‌پرسم آیا رسول اکرم (ص) اینطور بودند؟ قرآن را می‌خواندند و کنار می‌گذاشتند و

۱. اگر وجوب يك واجب نسبت به چیزی مشروط نباشد، «واجب مطلق» خواهد بود نسبت بدان چیز؛ مانند: وجوب نماز نسبت به وضو. و هرگاه وجوب واجب نسبت به چیزی مشروط باشد، «واجب مشروط» خواهد بود نسبت به همان چیز؛ مانند: وجوب حج نسبت به استطاعت.

۲. پشت به پشت، سینه به سینه.

۳. علومى که از نیروهای فوق طبیعی مکتوم یا اسرارآمیز بحث می‌کنند مانند علوم: سحر، جادو، جفر، تسخیر ارواح و تسخیر جن.

۴. اشاره است به سخن نبی اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که: سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يُبْقِي مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمَهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ... (روزگاری برای امت من خواهد آمد که از قرآن جز نشانه‌ای و از اسلام جز نامی باقی نماند).

بحارالانوار؛ ج ۲، ص ۱۰۹، «کتاب العلم»، باب ۱۵، حدیث ۱۴ - نهج البلاغه؛ «حکمت ۳۶۱».

۵. «هر يك از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید». (نور / ۲).

به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم (ص) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می زدند و رجم می کردند، حبس ابد می کردند، نفی بلد می کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می بینید همه اینها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده است. اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجبتر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین (ع) که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد. و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد. ما باید این معنا را بفهمیم، و به دیگران هم تعلیم بدهیم. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید. و نگویند بگذار تا امام زمان (ع) بیاید. شما نماز را هیچ وقت می گذارید تا وقتی امام زمان (ع) آمد بخوانید؟ حفظ اسلام واجبتر از نماز است. منطق حاکم خمین را نداشته باشید که می گفت: باید معاصی را رواج داد تا امام زمان (ع) بیاید! اگر معصیت رواج پیدا نکند، حضرت ظهور نمی کند! اینجا نشینید فقط مباحثه کنید؛ بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید؛ حقایق را نشر دهید؛ جزوه بنویسید و منتشر کنید، البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده ام که تأثیر دارد.

* * *

بحث در روایت الفقهاء ائمة الرسل

علي عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله، عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْفُقَهَاءُ أُمَّةٌ الرَّسُلُ مَالَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ!

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۵۸، «کتاب فضل العلم»، «باب المستأكل بعلمه و المباهی به»، حدیث ۵. از جمله روایاتی است که مرحوم نراقی ذکر کرده؛ و مرحوم نوری در کتاب مستدرک الوسائل؛ «ابواب ما یکتسب به»، (باب ۳۸، روایت ۸) از کتاب نواتر راوندی به سند صحیح از امام هفتم (ع) آورده و نیز در ابواب صفات قاضی (باب ۱۱، حدیث ۵)، از کتاب دعائم الاسلام از امام ششم (ع) نقل کرده است. در کتاب کافی؛ ج ۱، ص ۳۹ چنین روایت شده: «عن ابی عبدالله، علیه السلام، قال: العلماءُ ائمةٌ و الأتقیاءُ حُصُونٌ، و الأنبیاءُ سَادَةٌ؛ دانشمندان معتمدانند، و پارسایان مرزبانانند و پیامبران مهرانند».

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذا یذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می‌فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دیتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط دربارهٔ جملهٔ الفقهاء أمناء الرسل که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می‌باشد، صحبت می‌کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثتها و وظایف انبیا

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا(ع) تنها مسأله گویی و بیان احکام نیست. اینطور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم (ص) رسیده باشد، و آن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه(ع) مسأله گوهایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان نیز این امانت را به فقها واگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته‌اند بدون خیانت به مردم برسانند، و معنای الفقهاء أمناء الرسل این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند. در حقیقت، مهمترین وظیفهٔ انبیا(ع) برقرار کردن يك نظام عادلانهٔ اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». هدف بعثتها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (ص)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانهٔ اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می‌فرماید:

۱. «بدرستی که پیامبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند». (حدید/ ۲۵).

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ...»^۱ «یا دربارهٔ «زکات» می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»^۲ یا دربارهٔ «خراجات» دستوراتی صادر می‌فرماید، در حقیقت رسول اکرم (ص) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می‌کند. همان‌طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیات‌هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

اینکه خداوند رسول اکرم (ص) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳. مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم (ص) مسأله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همهٔ کارهای عبادی و غیرعبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می‌باشد. متابعت از رسول اکرم (ص) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم (ص) به يك معنا اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم (ص)، که رئیس و رهبر جامعهٔ اسلامی است، امر کند و بگوید همه باید با سپاه اسامه^۴ به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد^۵. این امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است، و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارك و بسیج سپاه می‌پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می‌کند، یا برکنار می‌سازد.

۱. «پس بدانید از هر آنچه غنیمت بردید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و...». (انفال/ ۴۱).

۲. «از اموالشان صدقه بگیر». (توبه/ ۱۰۵).

۳. «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و کسانی را از بین خودتان که ولی امر هستند اطاعت کنید». (نسا/ ۵۹).

۴. اسامه بن زید بن حارثه (۵۴ هـ. ق.) در اسلام به دنیا آمد، پدر و مادرش هر دو از بندگان آزاد شدهٔ پیامبر (ص) بودند و ایشان در آخرین سال حیات خود (سال دهم هجری قمری) اسامه را در حالی که بیش از بیست سال نداشت به فرماندهی سپاهی از مهاجر و انصار برگزید که به سوی شام و فلسطین (روم) گسیل شده بودند.

۵. اشاره است به سخن پیامبر (ص) در وقت روانه کردن سپاه همراه اسامه که فرمود: جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا (لشکر اسامه را ساز و برگ آماده کنید، خدا لعنت کند کسی را که با این لشکر همراهی نکند). الملل والنحل؛ ص ۱۴، مقدمهٔ چهارم.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند

بنابراین، الفقهاء أمناء الرسل یعنی کلیهٔ اموری که به عهدهٔ پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آندند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از أمناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزه باشند، چنانکه در ذیل حدیث می فرماید: *مالم یدخلوا فی الدنیا*. یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی درنیامده اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی تواند امین رسول اکرم (ص) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می گردانند، حدود و قصاص را جاری می نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهدهٔ فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد. و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند حفظ مرزها و نظم شهرها - همه و همه.

همان طور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.

حکومت بر وفق قانون

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون شناسان، و از آن بالاتر دین شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد يك تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا

بگویند، يك سيلی بزنند، یا يك روز او را حبس کند. همچنین اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام عمل کند. حق ندارد يك شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود، و يك شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی برخلاف موازین اسلام کاری انجام داد «نعوذ بالله» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منزل است، زیرا از امانتداری ساقط شده است.

حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایرهٔ مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرفها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومتها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. هرکس در خانهٔ خود می‌لرزد که شاید الآن بریزند و کاری انجام دهند. چنانکه در حکومت معاویه و حکومتهای مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می‌کشتند، تبعید می‌کردند، و حبس می‌کردند - حبسهای طویل‌المدت - چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایهٔ قانون با امنیت کامل به سر می‌برند، و هیچ حاکمی حق ندارد برخلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.

پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه اینکه تنها مسأله بگویند. مگر امام مسأله گو بود و تنها بیان قانون می‌کرد؟ مگر پیامبران مسأله گو بودند تا فقها در مسأله گویی امین آنها باشند؟ البته مسأله گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر «آلی» دارد، یعنی، آن را آلت و وسیلهٔ تحقق عدالت در جامعه می‌داند، وسیلهٔ اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفهٔ مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیهٔ نظارت و حکومت مطرح بوده است.

روایت حضرت رضا(ع) را خواندم که لو لم يجعل لهم إماماً قِيماً حافظاً مستودعاً، لدرست الملة... به طور قضیه کلی می‌فرماید: برای مردم امام قیّم حافظِ امین لازم است. و در این

روایت می‌فرماید: فقها امنای رسل هستند. از این صغرا و کبرا^۱ برمی‌آید که فقها باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان‌نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است. فرمایش حضرت رضاع^(ع) به تحقق پیوسته است. تجربه صحت آن را بر همه ثابت کرده است.

اکنون اسلام مندرس نشده است؟ اکنون که در بلاد اسلامی احکام اسلام اجرا نمی‌گردد، حدود جاری نمی‌شود، احکام اسلام حفظ نشده، نظام اسلام از بین رفته، هرج و مرج و عنان گسیختگی متداول شده، اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتابها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد، و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارتگران و ستمگران و مختلسین به کیفر نرسیدند، و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم، و شبهای جمعه سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به اینجا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسدکننده به جای قانون اسلام اجرا می‌شود، بلکه برنامه‌های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می‌شود، می‌گویند الفقهاء أمناء الرسل یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می‌گیرند، و آنهمه روایات را که دلالت دارد بر اینکه در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می‌کنند که مراد «مسأله‌گویی» است. آیا امانتداری اینطور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود، و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیاتها و درآمدهای کشور اینقدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که اینها امین لازم دارد. و وظیفه فقهاست که امانتداری کنند. و در این صورت امین و عادل

۱. مراد حضرت امام(س) از صغرا و کبرا به ترتیب، این دو جمله است: «فقها امنای رسل هستند» و «برای مردم، امام قیم حافظ امین لازم است» یعنی با علم به اینکه فقها امین پیامبرانند و رهبر مردم هم باید فردی امین باشد نتیجه می‌گیریم که سررشته امور را فقیهان باید به دست گیرند.

خواهند بود.



منصب قضا متعلق به کیست

عن محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن مبارک، عن عبدالله بن جبلة، عن ابي جميلة، عن اسحاق ابن عمار، عن ابي عبد الله (ع) قال قال امير المؤمنين، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِشَرِيحٍ: يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (ماجلسه) إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيِّ أَوْ شَقِيٍّ^۱.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) خطاب به شریح می فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی گیرد».

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است. شریح^۲ کسی است که در حدود پنجاه - شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده دار بود، و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفهایی زده و فتواهایی صادر کرده، و برخلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده اند و شما برخلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی گذاشتند برخلاف قانون دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. برخلاف مسأله «ولایت»^۳ که بعضی مانند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶-۷، «کتاب القضاء» باب ۳، حدیث ۲.

۲. ابو امیه، شریح بن حارث کندی (۷۸ هـ. ق.) اصل او از یمن بود و پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد. پیامبر (ص) را درک نکرد و به همین دلیل در شمار صحابه یاد نمی شود. در عهد عمر و عثمان و حضرت امیر و معاویه قاضی

کوفه بود. گویند در واقعه عاشورا جانب ابن زیاد را گرفت و مردم را به قیام علیه امام فراخواند.

۳. مراد از «ولایت» در اینجا حق حکومت یعنی ولایت بر اموال و جانهاست.

مرحوم نراقی^۱، و از متأخرین مرحوم نایینی^۲، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند^۳، و بعضی نمی‌دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم (ص) می‌باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به اینگونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر(ع) است، و بعد از او ائمه(ع) می‌باشند، و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه(ع) شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت اینکه بتوانند حکومت عدل را برپاکنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه(ع) که فوق ادراک بشر می‌باشد، به نصب و جعل مربوط نیست، چنانچه اگر رسول اکرم(ص) حضرت امیر(ع) را وصی هم قرار نمی‌داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می‌دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می‌سازد.

۱. احمد بن محمد مهدی بن ابی‌ذر نراقی (۱۲۴۵ هـ. ق.) فقیه و محدث و رجالی و ریاضیدان و استاد در فنون و علوم عقلی به زهد و تقوا مشهور بود. بیشتر علوم را از محضر پدر خود ملا محمد مهدی نراقی استفاده کرد. نیز نزد سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء تلمذ کرد. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جابلقی است. معراج‌السعادة، مفتاح الاحکام، عوائد الایام، منهاج الوصول الی علم الاصول، مستند الشیعه و دیوان شعر فارسی از آثار اوست.

۲. میرزا حسین (یا محمد حسین) بن عبدالرحیم نایینی نجفی (۱۲۷۳ - ۱۳۵۵ هـ. ق.) فقیه، اصولی، حکیم و از مراجع بزرگ شیعه. تحصیلات خود را در ناین آغاز و در اصفهان و سامرا به پایان رسانید. بعد از اعلام مشروطیت در ایران کتاب تنزیه الملة و تنبیه الامة را نگاشت که با تقریظ آخوند خراسانی انتشار یافت. پس از فوت شیخ محمد تقی شیرازی، شاگرد آخوند، مرجعیت عامه شیعه در انحصار مرحوم نایینی و سید ابوالحسن اصفهانی در آمد. رساله در لباس مشکوک، رساله در احکام خلل نماز، رساله در نفی ضرر، حواشی بر عروة الوثقی از آثار اوست.

۳. عوائد الایام؛ ص ۱۸۷ - ۱۸۸. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب؛ ج ۲، ص ۳۲۵ - ۳۲۷.

در هر حال، از روایت می‌فهمیم که «فقهها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (ص) هستند، و اموری که از طرف رسول‌الله (ص) به ائمه (ع) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر (ع) انجام داد. روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول بهتر می‌باشد، از طریق کلینی نقل شده و از این طریق ضعیف است^۱. لکن صدوق، روایت را از طریق سلیمان بن خالد^۲ آورده که صحیح و معتبر می‌باشد^۳. روایت چنین است:

و عن عدة من اصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى عن أبي عبد الله المؤمن، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، عن ابي عبد الله (ع) قال: اتقوا الحُكُومَةَ، فَإِنَّ الحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلإِمَامِ العَالِمِ بِالقضاءِ العادلِ فِي المُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ (كَنِّيٍّ)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ *^۴.

امام می‌فرماید: از حکم کردن (دادرسی) پرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

ملاحظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت (دادرسی) کند، اولاً باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود. دوم، اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و

۱. در طریق کلینی، سهل بن زیاد یا سهل بن زیاد، و ابوعبدالله المؤمن هستند که ابوعبدالله واقفی و در حدیث مختلط است و در توثیق سهل نیز اختلاف وجود دارد.

۲. سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله، قاری، فقیه و محدث و از اصحاب و معتمدان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بود.

۳. روایت «صحیح» روایتی را گویند که تمامی راویان آن امامی و عادل و موثق باشند. و طریق صدوق به سلیمان بن خالد چنانکه در مشیخه فقیه آمده است عبارتند از پدر صدوق از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که همگی امامی و مورد وثوقند، از میان آنان ابراهیم بن هاشم، توثیق خاص ندارد، اما چون از مشاهیر راویان امامی است توثیق وی محل تردید نیست.

* و رواه الصدوق بإسناده عن سليمان بن خالد.

۴. وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۷، «کتاب القضاء»، باب ۳، حدیث ۳- من لا یحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۴، «ابواب القضا یا و الاحکام»، باب ۳، حدیث ۱.

آیین دادرسی اسلام را نمی دانست، حق قضاوت ندارد.
سوم، اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (ع) - داراست. آنگاه امام (ع) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (ص) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم

روایت سوم، توقیعی^۱ است که مورد استدلال واقع شده، و ما کیفیت استدلال را عرض

می کنیم:

۱. «توقیع» در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است و نشان و دستخط پادشاه را بر فرمان یا نامه نیز توقیع گویند. نامه های معصومان (ع) بخصوص آنهایی که از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) شرف صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن را ابلاغ کرده در کتابهای تاریخ و حدیث به «توقیعات» مشهور است.

في كتاب إكمال الدين وإتمام النعمة^١ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ. فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِعِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع): أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ. أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَتُبَّتْكَ (إلى ان قال) وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ، فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ، فَإِنَّهُ يُقْتَى وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.^٢

اسحاق بن يعقوب^٣ نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عج) می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که «... در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد پرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند^٤. در زمان ائمه (ع) هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب، سلام الله علیه، باشد و با نواب اربعه^٥ روابط داشته باشد و به

١. اكمال الدين و اتمام النعمة که به نام «كمال الدين و تمام النعمة» شهرت یافته، از آثار شیخ صدوق (٣٨١ هـ. ق.) است و درباره غیبت امام زمان و مسائل مربوط به آن به نگارش درآمده است.

٢. كمال الدين؛ ج ٢، ص ٤٨٤، «باب التوقيعات»، حدیث ٤.

٣. اسحاق بن يعقوب کلینی خود تصریح کرده است که از طریق محمد بن عثمان عمری پاره‌ای مسائل مشکل را بر امام عصر (عج) عرضه کرده و پاسخ گرفته است. در توفیق امام خطاب به او چنین عباراتی آمده: أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَ تُبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُتَنَكِّرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَ بَنِي عَمِّنَا السَّلَامِ عَلَيْكُمْ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَ عَلِيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. اینگونه خطابه‌ها را از طرف امام دلیل نبالت شأن و جلالت قدر او دانسته‌اند.

٤. صاحب وسائل الشیعه روایات مربوط به رجوع به فقها را در وسائل الشیعه، بخصوص در «كتاب القضاء»، («ابواب صفات القاضی»، باب ١١) با الفاظ مختلف نقل کرده است.

٥. «نواب اربعه» عنوان چهار تن نایب ویژه امام زمان (عج) است که در دوره غیبت صغرا (٢٦٠ - ٣٢٩ هـ. ق.) واسطه بین امام و شیعیان بودند. این چهار تن عبارتند از: ١- ابو عمر عثمان بن سعید بن عمرو العمری، از اصحاب و معتمدان امام هادی و امام عسگری - علیهما السلام - که امام عسگری (ع) وی را نایب امام غایب (عج) معرفی فرمود. ٢- ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، از اصحاب و نایبان امام عسگری (ع) که امام یازدهم و پدرش عثمان بن سعید وی را از نایبان حضرت شمرندند. وی در سال ٣٠٤ یا ٣٠٥ هـ. ق. وفات کرد و در بغداد در کنار

حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است. و به طور کلی و سر بسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روایات احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شمایم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجة الله» چه می‌فهمید؟ یعنی خبر «واحد» حجت است^۱؟ و اگر زراره^۲ روایتی را نقل کرد حجت می‌باشد؟ حضرت امام زمان نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم (ص) نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟ اینکه می‌گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعی حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (ص) فرموده بود که من می‌روم، و امیرالمؤمنین (ع) حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (ع) واگذار شده است؟ یا اینکه «حجة الله»

→

مدفن پدر خود به خاک سپرده شد. ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که وی را محمد بن عثمان به عنوان جانشین خود و نایب امام معرفی کرد. ۴- ابوالحسن علی بن محمد السمری که وی را حسین بن روح به عنوان وکیل امام (ع) شناساند. سمری در نیمه شعبان سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ. ق. وفات یافت. وی آخرین نایب آن حضرت بود.

۱. خبر واحد آن است که به حد تواتر نرسد؛ یعنی تعداد ناقلان آن به اندازه‌ای نباشد که نوعاً مفید قطع و یقین است. خبر واحد را در صورتی که ناقلان آن مورد اعتماد باشند، «معتبر» گویند و در احکام شرعی می‌توان به آن استناد کرد. مقصود از «حجیت خبر واحد» این است که عمل به مضمون آن واجب است. و اگر آن را اصلی نباشد، عامل به آن معذور خواهد بود.

۲. عبید ربه بن أعین شیبانی کوفی ملقب به زراره (متوفی ۱۵۰ هـ. ق.) از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - وی شیخ اهل حدیث و از فقهای اصحاب به شمار است. تمام علمای رجال او را توثیق کرده‌اند و از اصحاب اجماع شمرده‌اند و روایاتی از امام صادق (ع) رسیده است که حاکی است از آنکه آن حضرت وی را گرامی می‌داشته است. کتابهای الاستطاعة والجبر بدو منسوب است.

یعنی همان‌طور که حضرت رسول اکرم (ص) حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده‌های مردم هستند؟

«حجة الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (و اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این‌طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر متخلفین و آنها که کجروی داشتند احتجاج می‌کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند، احتجاج می‌شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که برخلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می‌کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوسبازی کردید؟ چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی^۱؟ چرا مال مردم را صرف «تاجگذاری» و آن جشن

۱. محمدرضا پهلوی در پاییز سال ۱۳۵۰ ش. برای ۲ هزار و پانصد سال حکومت شاهنشاهی در ایران مراسم جشنی در محل «پرسپولیس» برپا کرد. در این مراسم از ۶۹ کشور: بیست پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، ۲۱ شاهزاده، شانزده رئیس‌جمهوری، سه نخست‌وزیر، چهار معاون رئیس‌جمهوری و دو وزیر خارجه شرکت داشتند. این جشن يك هفته‌ای بیش از دویست میلیون دلار خرج برداشت! در روزنامه‌های رسمی هزینه این جشن را فقط ۱۳۳ میلیون تومان اعلان کردند! مدعوین در سه چادر عظیم و پنتجاه چادر بزرگ دیگر که در محل برافراشته بودند پذیرایی شدند، برای تأمین برق محل جشن از تهران و شیراز شش هزار مایل کابل برق به کار برده بودند. غذاهای این جشن شاهانه عبارت بود از: تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قاریج، طاووس بریان که درون آن را از جگر غاز پر کرده بودند. و دسر این خوراکیها شامل تمشک تازه فرانسه با شیره انجیر و تمشک مخصوص بود. شخصی فرانسوی با يك اکیپ ۱۵۹ نفری از سرآشپز و بسیاری خدمه دیگر، از ده روز پیش از برگزاری جشن به تهران دعوت شده بود تا عهده‌دار پذیرایی از میهمانان شاه شود. رستوران مشهوری در پاریس به نام «ماکسیم»

کذایی کردی؟^۱ اگر بگویند با اوضاع روز نمی‌توانستم عدالت کنم، یا اینکه [نمی‌توانستم] قبه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی نداشته باشم، تاجگذاری کردم که دولت اینجا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می‌گویند این [اشاره به حضرت امیر(ع)] هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می‌خواستی، یا این مرد؟ مملکت تو بیشتر بود یا او؟ قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش بود؛ در عین حال دارالعمارة او مسجد بود، و دكة القضاء در گوشهٔ مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می‌شد، و از مسجد حرکت می‌کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد به جنگ می‌رفتند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می‌کردند و چه کارها انجام دادند.^۲

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان‌طور که حضرت رسول(ص) حجت خدا بود، و همهٔ امور به او سپرده شده بود و هرکس تخلف می‌کرد بر او احتجاج می‌شد. فقها از طرف امام(ع) حجت بر مردم هستند. همهٔ امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آوردیم هیچ اشکالی نیست؛ متنها سندش قدری محل تأمل است.^۳ و اگر دلیل نباشد، مؤید

→

غذاها و مشروبات و از جمله ۲۵ هزار بطری شراب مخصوص خود را برای این میهمانی فرستاده بود. در روزهای برپایی مراسم جشن ۲ هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ششصد روزنامه‌نگار و عکاس و فیلمبردار از اطراف جهان به تخت جمشید آمده بودند و بیش از یک میلیون کلمه دربارهٔ این جشن به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکهٔ تلویزیونی N.B.C از ایالات متحده آمریکا مراسم را از طریق ماهواره برای دهها میلیون بینندهٔ آمریکایی پخش کرد. تاریخ سیاسی ۲۵ سالهٔ ایران؛ غلامرضا نجاتی؛ ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۵۱. شکست شاهانه؛ ماروین زونیس؛ ترجمهٔ عباس مخبر؛ ص ۱۲۳ به بعد.

۱. محمدرضا پهلوی در آبان ۱۳۴۶ ش. جشنی مفصل با هزینه‌ای گزاف به راه انداخت و در طی تشریفاتی رسمی تاج سلطنت بر سر نهاد؛ این مراسم یک ماه ادامه داشت؛ برای برگزاری این جشن خیابانهای پایتخت را با هفتصد تن آهن و فولاد و سیصد کیلومتر کابل و صدها هزار لامپ برق و چراغهای فلورسنت و مقادیر بسیاری ورقهای پلاستیکی و آلومینیومی مزین ساخته بودند. تاجهای شاه و ملکه را «پر آرل» جواهرساز معروف فرانسوی، از طلا و طلای سفید ساخت، و گوهرهای گرانبقیمت در آن به کار برد.

۲. تاریخ طبری؛ ج ۳ و ۴ - الفتح؛ ابن اعم - تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا؛ شکیب ارسلان.

۳. وجه تأمل سند به جهت اسحق بن یعقوب است که توثیق خاصی دربارهٔ وی نرسیده است.

مطالبی است که گفته شد.

بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله»^۱ عمر بن حنظله می باشد. چون در این روایت به آیه شریفه ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد.

بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَعْلَمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۲.

خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می دهد و یادآوری تان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده ای بر این عقیده اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می باشد. و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آنطور که هست اجرا کنند^۳. گروه

۱. «مقبوله» حدیثی است که علمای فقه و حدیث بدون توجه به صحت یا عدم صحت سند آن، مضمون آن را پذیرفته و بر طبق آن عمل کرده باشند. مانند حدیث عمر بن حنظله.

۲. نسا/ ۵۸-۵۹.

۳. مجمع البیان؛ سوره نسا، ذیل آیه ۵۸.

دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است^۱. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه علیهم السلام) هستیم^۲، که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم (ص) و ائمه (ع)) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیرالمؤمنین (ع)، و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید). خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومتهای قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند، نه تمام حکومت کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه و اذا حکمتم در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیراسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او، و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه ریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند، و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیشتر نزنند و

۱. مجمع البیان؛ سوره نسا، ذیل آیه ۵۸. و تفسیر برهان و تفسیر درالمشور ذیل همین آیه.
 ۲. اصول کافی؛ ج ۲، ص ۲۲ - ۲۴، «کتاب الحجة»، «باب أن الامام علیه السلام یعرف الامام الذی یکون من بعده...». و نیز تفسیر مجمع البیان و تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین ذیل آیه یاد شده.

اهانت ننمایند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) بعد از اینکه دست دو نفر دزد را قطع می‌کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می‌دهد و معالجه و پذیرایی می‌کند که از مداحان حضرت می‌شوند^۱. یا وقتی می‌شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای يك زن اهل ذمه درآورده‌اند، به قدری ناراحت می‌شود و عواطفش چنان جریحه‌دار می‌گردد که در نطقی می‌فرماید:^۲ اگر از تأثیر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با اینهمه عاطفه، روزی هم شمشیر می‌کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی‌آورد. معنای عدالت این است. حاکم عادل رسول اکرم (ص) است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملتها هستند از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می‌باشد؛ زیرا ملاحظه حال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم‌پوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده‌انگیز و برای جامعه مضر بوده‌اند، قطع کرده است. حضرت رسول (ص) یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر

۱. فروع کافی: ج ۷، ص ۲۶۴، «کتاب الحدود»، «باب النوادر»، حدیث ۲۲؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸، ص ۵۲۸، «کتاب الحدود»، «ابواب حدّ السرقة»، باب ۳۰، حدیث ۱- بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۲۸۱، «تاریخ امیرالمؤمنین (ع)»، باب ۹۷، حدیث ۴۴.

۲. وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُتَاهِدَةَ، فَيَسْتَبِغُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ فَلَا يَدَّهَا وَ رُغْمَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ؛ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَ أُرْفِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا وَ لَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأً سُئِلِمَا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا، مَا كَانَ يَهْ مَلُومًا بَلْ كَانَ يَهْ عِنْدِي جَدِيدًا. (به من خبر رسیده است یکی از مهاجمان بر زنی مسلمان و دیگری بر زنی که در پناه اسلام است وارد شده، و گردن‌بند و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان بیرون کرده است، و آن ستم‌دیدگان به زاری تقاضای ترحم کرده‌اند، آنگاه غارتگران با دست پر کامیاب بازگشته‌اند، نه زخمی بر جای نهاده و نه خونی از آنها ریخته شده. اگر مسلمانی از اندوه چنین حادثه‌ای بمیرد، نه همان جای ملامت است، که نزد من شایسته کاری است که کرده است). نهج البلاغه؛ خطبه ۲۷.

می‌رساندند، از میان برداشت^۱. اصولاً این دو صفت از صفات مؤمن است که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند، و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عطفوت هم کمال محبت و شفقت را بنماید. برای جامعه «مؤمن»، یعنی پناهگاه باشد مسلمان و غیرمسلمان در سایه حکومت او در امن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. اینکه مردم از این حکام می‌ترسند، برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست؛ قلدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر(ع)، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائندند؛ ظالمنند؛ متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...». در روایت است که آیه اول «أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» مربوط به ائمه(ع) است. و آیه حکم به عدل (و إذا حکمتم بین الناس) مربوط به امرا می‌باشد. و این آیه (أطیعوا الله) خطاب به جامعه مسلمین است^۲. به آنان امر می‌فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم(ص) و «أولوا الأمر»، یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنند. از تعالیمشان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم(ص) می‌باشد. کلیه عبادیات و غیرعبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم(ص) در باب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز وامی‌دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می‌خوانیم، اطاعت امر خدا را می‌کنیم. و اطاعت از رسول اکرم(ص) غیر از «طاعة الله» می‌باشد. اوامر رسول اکرم(ص) آن

۱. «بنی قریظه» یکی از قبایل یهودیان بودند که در کنار مدینه سکونت داشتند و با پیغمبر اکرم(ص) پیمان دوستی منعقد کرده بودند، ولی در هنگامه جنگ «احزاب» (خندق) پیمان خود را شکستند و با قریش و غطفان بر علیه مسلمانان هم‌پیمان شدند و مدینه را نا امن کردند، پس از پیروزی مسلمانان پیغمبر(ص) آنها را در محاصره آورد و یهودیان بنی قریظه پذیرفتند که سعد بن معاذ درباره آنان داوری کند. سعد حکم کرد که مردان جنگی آنها به قتل رسند و زنان و فرزندان ایشان اسیر و اموال آنها بین مسلمانان تقسیم گردد. سیره النبویه؛ ابن هشام؛ ج ۳ و ۴، ص ۲۳۳ - ۲۴۶ - تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۷۶، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الامام علیه السلام يعرف الامام الذی یكون من بعده...»، حدیث ۱ - تفسیر برهان؛ ج ۱، ص ۳۷۹ - ۳۸۶، ذیل آیات ۵۸ و ۵۹.

است که از خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی می‌باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگهدارید؛ مالیاتها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید... اینها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول (ص) اطاعت کنیم؛ چنانکه مأموریم از «أولوا الأمر» - که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه (ع) می‌باشند - اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولوا الأمر» که در اوامر حکومتی می‌باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولوا الأمر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد.

در دنبال آیه می‌فرماید: «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.» (... اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر (ص) رجوع کنید...)

منازعه‌ای که بین مردم واقع می‌شود، بر دو نوع است: يك نوع، اینکه بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می‌شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می‌کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. اینها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، اینکه اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی - و نه حقوقی - است، و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می‌آید، شروع به کار می‌کند، و کیفر خواست صادر می‌نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می‌کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دست دیگر از احکام، که مجریان باشند، اجرا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا، و در اجرا رسول است. رسول اکرم (ص) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع

رسول اکرم (ص) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (ع) هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه (ع) نیز اطاعت از رسول اکرم (ص) می‌باشد.

خلاصه، آیه اول: «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» و دوم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» و آیه «فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اعم از حکومت و قضاوت می‌باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد. صرف نظر از اینکه بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد. در آیه بعد می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرتهای ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوییم منظور از «طاغوت» حکومت‌های جور و قدرتهای ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضاوت و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت کننده می‌شناسند - اجرا می‌کنند. حکومت‌های جور، چه قضاوت و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها «طاغوت» اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرتهای حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

مقبولة «عمر بن حنظله»

اکنون می‌پردازیم به بررسی روایت «مقبولة عمر بن حنظله» تا ببینیم چه می‌گوید و

منظور چه می باشد.

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قالت سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین أو میراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة أیحل ذلك؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُخْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرُ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ». قلت: فكيف يصنعان؟ قال: يُنظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...^۱

عمر بن حنظله^۲ می گوید از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این زواست؟ فرمود: «هرکه در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هرچه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ». پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام.»

همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام (ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۸۶، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، حدیث ۱۰ - وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، «کتاب ابواب صفات القاضی»، «باب ۱۱»، حدیث ۱.

۲. ابوصخر، عمر بن حنظله عجلای کوفی. شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امامان صادق و باقر - علیهما السلام، شمرده اند. عمر بن حنظله خود یکی از راویان مشهور است و بزرگان اصحاب، مانند: زرارة، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی... از وی روایت کرده اند، و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرتهای حکومتی و قضات رجوع کنیم.

تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا

حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از اعمال آنها هستند رجوع کنند؛ هرچند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی قدرتهای ناروا روی آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرتها و دستگاههای ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد، فإنما يأخذهُ سُخْتاً و إن كان حقا ثابتاً له؛ به حرام دست پیدا کرده، و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در «عین شخصی»^۱ گفته‌اند که مثلاً اگر عباى شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی‌توانید در آن تصرف کنید^۲. ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات، یعنی در «عین کلی» شك نداریم. مثلاً در اینکه اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آنکه خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موازین شرع همین را اقتضای کند.

۱. چون شخصی ادعا کند که دیگری (مدعی علیه) ملکی یا پولی به او وامدار است. اما مورد مطالبه معین و مشخص نباشد، بلکه حقی را به طور کلی مطالبه کند، مورد مطالبه را «عین کلی» گویند؛ اما چون مدعی گردد که ملک یا پولی معین از آن او نزد مدعی علیه است که در تصرف اوست، و آن را بطلبید، مورد مطالبه را «عین شخصی» نامند.
۲. محقق سبزواری در کفایة الاحکام به احتمال آن قائل شده است - القضاء؛ محقق آشتیانی؛ ص ۲۲.

حکم سیاسی اسلام

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاہهای دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود؛ و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی‌دهد، برچیده گردد؛ و راه به سوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده‌اند که اینها مرجع نیستند؛ و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند). و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد؛ شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آنها رجوع کنید.

مرجع امور علمای اسلامند

بنابراین، تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند، و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا. در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند رجوع کنند. امام (ع) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می‌باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده، و مقید کرده به اینکه در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می‌باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.

علمای منصوب به فرمانروایی اند

می‌فرماید: فإني قد جعلته عليكم حاكماً (من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم). و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور

حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این وظیفه عمومی مسلمانهاست؛ نه اینکه «عمر بن حنظله» به چنین مشکله‌ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (ع) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (ع) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام (ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد، و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرتهای اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه‌ای نیست.^۱ جای تردید نیست که امام (ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (ع) اطاعت نمایند.

بحث در روایت ابی‌خدیجه

برای اینکه مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت

۱. خدشه در سند روایت فقط از جهت عمر بن حنظله است که در پاورقی ۱۴۶ به توثیق وی اشاره شده است. بحث در دلالت و اشکالات آن نیز به طور مستوفی در متن آمده است.

أبو خديجه^۱ را نیز می آورم:

محمد بن حسن باسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن حسين بن سعيد، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة، قال بعثني أبو عبدالله (ع) إلى أحد من أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم، إذا وقعت بينكم الخصومة أو تدارى في شيء من الأخذ والعطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا وحرامنا؛ فإني قد جعلته عليكم قاضياً. وإياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر.^۲

ابو خديجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع)) می گوید که حضرت صادق (ع) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد».

منظور از تداری فی شیء که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا و منصب قضاوت را اشغال کرده اند. در ذیل حدیث می فرماید: «ایا کم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلى السلطان الجائر». در مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرتهای اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به

۱. سالم بن مکرم بن عبدالله کناسی، مگنی به ابو خدیجه و ابوسلمه، از اصحاب امام صادق و امام کاظم - علیهما السلام - بوده و از هر دو امام روایت کرده است. ابن قولویه و علی بن فضال او را توثیق کرده اند و نجاشی رجالی بزرگ از او به «فقّه» یاد کرده است.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۱۰۰، «کتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب ۱۱، حدیث ۶.

اینکه قبلاً از مراجعه به قضات جائز نهی شده، معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق، یعنی نهی از رجوع به فساق نیست. زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه، و امثال آن می‌باشد، نهی کردند؛ و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می‌شود که باب «قضا» غیر از باب رجوع به سلاطین است؛ و دو رشته می‌باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می‌فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. متنها در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علما از منصب حکومت معزولند؟

اکنون باید دید اینکه امام (ع) در زمان حیات خود - طبق این روایت - منصب قضاوت را برای فقها قرار داده، و بنا به روایت «عمر بن حنظله» هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خود به خود از این مقام برکنار می‌شوند؟ تمام قضات و امرایی که ائمه (ع) قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می‌گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنا که وضع ولایت امام (ع) با دیگران فرق دارد و بنا بر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه (ع) در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است، باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می‌شود چگونه است؟

در رژیمهای دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصبهای نظامی به هم نمی‌خورد. مثلاً درجه یک سپهبد خود به خود از او گرفته نمی‌شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی‌گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خود به خود سلب نمی‌گردد. بعضی امور است که خود به خود از بین

می‌رود. مثل اجازهٔ حسیبه^۱، یا وکالتی که فقیه به کسی می‌دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می‌شود؛ اما اگر فقیه فرض بفرماید قیم برای صغیری یا متولی برای موقوفه‌ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

منصبهای علما همیشه محفوظ است

نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه (ع) برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند، همیشه محفوظ است. امام (ع) که متوجه همهٔ جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت‌های دنیا با رفتن رئیس منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهای که نصب کرده سلب می‌شود، باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستیم؛ و بعد از من معزول می‌باشند. بنابراین، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام (ع) به مقام حکومت و قضاوت منصوبند. و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد. احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است. زیرا امام (ع) که می‌فرماید برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیهٔ شریفه تمسک می‌فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید، و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می‌کند، اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می‌شود؟ در اختلاف و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند، که رجوع به طاغوت و برخلاف امر خداست؟ یا اینکه دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هرکس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هرکاری می‌خواهد بکند؟

۱. «امور حسیبه» کارهای پسندیده‌ای است که شرع، خواهان تحقق آنها در جامعه است؛ و با انجام دادن يك یا چند نفر از عهدهٔ دیگران برداشته می‌شود. از جمله مصادیق امور حسیبه می‌توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت بر عهدهٔ فقیه عادل است و او می‌تواند شخص شایسته‌ای را اجازهٔ تصدی بدهد.

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق (ع) این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر، یا ائمه بعدی علیهم السلام، نقض فرموده‌اند. یعنی نمی‌شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید؛ یا به سلاطین رجوع کنید؛ یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پامال شود. البته اگر امامی برای يك شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می‌تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی‌شود مقام و منصبهای تعیین شده را به طور کلی به هم بزنند. این مطلب از واضحات است.

روایتی را که اکنون می‌آوریم از مؤیدات مطلب ماست. اگر دلیل ما منحصر به یکی از این روایات بود، مدعای خود را نمی‌توانستیم ثابت کنیم. لکن اصول مطلب گذشت؛ و روایاتی را که قبلاً ذکر کردیم داللتشان تمام بود.

بحث در صحیحۀ قَدَّاح

علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن القَدَّاحِ (عبدالله بن میمون)^۱ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَفْغِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّىٰ تَنْحَوِيَ فِي الْبَحْرِ. وَفَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ الْقَمَرُ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؛ وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ. فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ^۲

امام صادق (ع) از قول پیامبر عالیقدر (ص) نقل می‌فرماید که «خداوند برای کسی که در پی دانش راه بینماید، راهی به سوی بهشت می‌گشاید؛ و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش (یا خدا) بال و پرشان را بر دانشجو فرو می‌گسترند. و برای دانشجو هر که در آسمان است و هر که در کره زمین، حتی ماهی در دریا، طلب آموزش می‌کند. و برتری دانشمند بر عابد، مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. و برستی دانشمندان میراثبر پیامبرانند. و پیامبران هیچ‌گونه پولی

۱. عبدالله بن میمون بن الاسود القداح، از اصحاب امام باقر و امام صادق. علیهما السلام. نجاشی و علامه در خلاصه وی را از جمله ثقات شمرده‌اند.

۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۲، «کتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم و المتعلم»، حدیث ۱.

به میراث نمی گذارند؛ بلکه «علم» به میراث می گذارند. بنابراین، هرکس بهره‌ای از علم فراگیرد، بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد.

رجال حدیث همگی ثقه‌اند؛ حتی پدر علی بن ابراهیم^۱ (ابراهیم بن هاشم)^۲ از بزرگان ثقات (معمدین در نقل حدیث) است، نه اینکه فقط ثقه باشد. این روایت با کمی اختلاف در مضمون، به سند دیگری، نقل شده که ضعیف است؛ یعنی، سند تا ابوالبختری صحیح است؛ ولی خود ابوالبختری^۳ ضعیف می‌باشد. اینک آن روایت:

بحث در روایت ابوالبختری

عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبي البختري، عن أبي عبد الله (ع)، قال: إنَّ العُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا؛ وَ إِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ. فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا. فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ. فَإِنَّ فِينَا، أَهْلَ الْبَيْتِ، فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفُ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ.^۴

امام صادق (ع) می‌فرماید: علما میراثبر[ان پیامبر] اند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می گذارند. بنابراین، هر که بهره‌ای از احادیثشان بر گیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد. پس، بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر (ص) در هر نسلی افراد عادل درستکاری

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محدث، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی. تألیفات فراوانی منسوب به اوست از جمله: کتاب مناقب، قرب الاسناد، کتاب الشرائع، کتاب مغازی، کتاب الانبیاء و تفسیر قرآن. مدفن وی در قم است.

۲. ابراهیم بن هاشم قمی - از اصحاب امام جواد (ع) - از اصحاب ائمه بسیار روایت کرده است. گفته‌اند او اولین کسی بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. کتاب نوادر و قضایای امیرالمؤمنین از آثار اوست.

۳. وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله معروف به ابوالبختری (۲۰۰ هـ.ق) از رویان امام صادق (ع) و هشام بن عروه، نزیل بغداد. در احادیث خود متهم است و علمای اهل سنت، از جمله احمد بن حنبل، او را جاعل و کذاب شمرده‌اند. از علمای امامیه شیخ طوسی او را عامی المذهب و ضعیف دانسته است. ابن غضائری درباره‌ی وی گوید او عامی و کذاب است. اما از امام صادق (ع) احادیثی روایت کرده که مورد وثوق است.

۴. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۹، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء»، حدیث ۲.

هستند که تحریف مبالغه ورزان و روش‌سازی نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد. (ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریفهای نادانان و امثال آن پاک می‌گردانند).

بررسی روایت ابوالبختری

مقصود ما از نقل این روایت، که مرحوم نراقی هم به آن تمسک کرده^۱، این است که معنی جمله العلماء ورثة الانبياء که در این روایت آورده شده معلوم شود. در اینجا چند بحث است:

۱. مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟ آیا علمای امت است؟ یا اینکه ائمه (ع) مقصود می‌باشند؟ بعضی احتمال داده‌اند که مراد ائمه، علیهم السلام، باشد^۲. لیکن ظاهر این است که مراد علمای امت باشد، و خود حدیث حکایت می‌کند که مقصود ائمه (ع) نیست: زیرا وضع مناقبی که درباره ائمه (ع) وارد شده غیر از این است. این جملات که «انبياء احاديثی از خود به ارث گذاشته‌اند، و هر کس آن را اخذ کند حظ وافر برده...» نمی‌تواند تعریف ائمه (ع) باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد علمای امت است. همچنین در روایت ابوالبختری بعد از جمله العلماء ورثة الانبياء می‌فرماید: فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه. که ظاهراً می‌خواهد بفرماید علما ورثة انبياء هستند؛ متنها باید توجه داشته باشند که علمشان را از چه کسی باید بگیرند تا بتوانند ورثة انبياء باشند. اینکه بگوییم مراد این است که ائمه ورثة انبياء هستند، و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند، خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که درباره ائمه، علیهم السلام، وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله (ص) بداند، متوجه می‌شود که مراد از این روایت ائمه نیستند؛ بلکه علمای امتند. چنانکه امثال این مناقب برای علما در روایات بسیاری وارد شده؛ مانند: علماء أمتي کسائر انبياء قبلي و علماء أمتي کانبیاء بنی اسرائیل^۳ در هر صورت این ظاهر است که مراد علمای امت باشد.

۲. ممکن است گفته شود که از جمله العلماء ورثة الانبياء به تنهایی نمی‌توانیم مطلبی

۱. عوائد الايام؛ ص ۱۸۶، «فی تحديد ولاية الحاكم»، حدیث ۱.

۲. بلغة الفقيه؛ ج ۳، ص ۲۲۶.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۲۲، «کتاب العلم»، باب ۸، حدیث ۶۷.

را که می‌خواهیم (ولایت فقیه) استفاده کنیم. زیرا انبیا یک جهت نبوت دارند؛ و آن این است که علم را از مبدأ اعلیٰ به وحی، یا الهام، و یا به کیفیت دیگر می‌گیرند؛ ولی این حیثیت اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد. و اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد، قهراً این حیثیت را دارا نیستند، و فقط نبی هستند. و اگر مأمور به تبلیغ هم شدند، باید چیزهایی را که دارند به مردم برسانند. در روایات ما بین «نبی» و «رسول» فرق گذاشته شده است. به این معنی که «رسول» مأمور به تبلیغ است؛ ولی «نبی» فقط مطالب را می‌گیرد^۱. و چون حیثیت «نبوت» و حیثیت «ولایت» با هم فرق دارد، و در این عبارت علماء و ورثة الأنبياء «وصف عنوانی»^۲ انبیا مراد بوده و علما را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است، و این وصف هم اقتضای «ولایت» را ندارد، بنابراین ما نمی‌توانیم از این جمله برای علما استفاده ولایت را بنماییم. البته اگر فرموده بود علما به منزله موسی یا عیسی هستند، ما می‌فهمیدیم همان طوری که حضرت موسی همه جهات و حیثیات را، که یکی از آنها ولایت می‌باشد، دارا هستند، علما نیز دارای حیثیت ولایت می‌باشند. لیکن چون اینطور نفرموده و علما را نازل منزله شخص قرار نداده، نمی‌توانیم از جمله مزبور چنین استفاده‌ای را بنماییم.

در جواب این اشکال باید عرض کنم که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیلهای علمی. و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقایق علمی را وارد کند، از بسیاری مطالب باز می‌ماند. بنابراین، اگر عبارت «العلماء و ورثة الأنبياء» را به عرف عرضه کنیم، آیا در ذهن آنها می‌آید که «وصف عنوانی» انبیا مراد است، و فقط در همین وصف عنوانی تنزیل می‌باشد؟ یا اینکه این جمله را آماره قرار می‌دهد برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود فلان فقیه به منزله موسی و عیسی است یا نه. جواب می‌دهد طبق این روایت آری. چون

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶، «کتاب الحجة»، «باب طبقات الانبياء و الرسل والائمة (ع)»، حدیث ۱.

۲. «وصف عنوانی» صفتی است که در جای یکی از اجزای قضیه می‌نشیند. مراد آن است که مضمون حدیث تنها ناظر است به صفت «نبوت» لاخیر؛ یعنی علما وارثان «انبیا» هستند و «انبیا» کسانی‌اند که مطالب دینی را از منبع وحی دریافت می‌کنند. بنابراین از این حدیث بر نمی‌آید که مسئولیت ولایت و امامت که برعهده بعضی از انبیا بوده است متوجه وارثان انبیا نیز هست.

موسی و عیسی از انبیا هستند. یا اگر سؤال شود که فقیه وارث رسول الله (ص) است یا نه؟ می گوید آری. چون رسول الله (ص) از انبیاست.

بنابراین، ما نمی توانیم «انبیا» را وصف عنوانی بگیریم. خصوصاً چون به لفظ جمع است. اگر به لفظ مفرد می آورد، باز راهی برای آن احتمال بود. لیکن وقتی که گفتند «انبیا» و لفظ جمع آوردند، یعنی کل فرد من الانبیاء؛ نه اینکه کل فرد من الانبیاء بما هم انبیاء که نظر به وصف عنوانی باشد؛^۱ و این وصف عنوانی را از سایر اوصاف جدا کند، و بگوید فقیه به منزله نبی است؛ نه به منزله رسول، و نه به منزله ولی. این تجزیه و تحلیلها در باب روایات خلاف فهم عرف و عقلاست.

۳. بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علما به منزله انبیاء بما هم انبیاء هستند، باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل برای نبی ثابت فرموده، حکم آن را برای علما هم ثابت بدانیم. مثلاً اگر گفته شود که فلان شخص به منزله عادل است؛ سپس بگوید که اکرام عادل واجب است؛ از این حکم و تنزیل فهمیده می شود که آن شخص وجوب اکرام دارد. بنابراین، ما می توانیم از آیه شریفه «الْأُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ استفاده کنیم که منصب «ولایت» برای علما هم ثابت است. به این بیان که مراد از «اولویت»، ولایت و امارت است. چنانکه در مجمع البحرین^۳، در ذیل این آیه شریفه، روایتی از امام باقر (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند: «این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است»^۴. بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد. و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علما نیز ثابت می باشد. چون در آیه حکم روی وصف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است.

۱. «کل فرد من الانبیاء» یعنی هر کدام از انبیا با تمام مراتب و مسئولیتهایی که برعهده دارد. و «کل فرد من الانبیاء بما هم انبیاء»، یعنی هر کدام از انبیا تنها از این نظر که «نبی» است؛ بدون لحاظ آنکه وظیفه امامت و ولایت هم برعهده دارد یا نه.

۲. احزاب/۶.

۳. مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب القرآن و الحدیث؛ تألیف: فخرالدین بن محمد علی بن احمد بن طریح نجفی، معروف به شیخ فخرالدین طریحی (۱۰۸۵ هـ. ق.)؛ این کتاب در شرح لغات وارد در قرآن و احادیث بر پایه مرویات شیعه امامیه است، و مؤلف از منابعی چون: صحاح، قاموس، نهایه سود جسته است.

۴. مجمع البحرین؛ ج ۱، ص ۴۵۷.

به علاوه، می‌توانیم به آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است استدلال کنیم، مانند آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». به اینکه بگوییم «رسول» و «نبی» در نظر عرف فرقی ندارند. اگر چه در بعضی روایات بین رسول و نبی از نظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است^۱ ولی نبی و رسول در نظر عرف و عقلا به يك معنا می‌باشند. از نظر عرف «نبی» کسی است که از طرف خداوند انباء می‌کند. و «رسول» کسی می‌باشد که آنچه را خداوند به او فرموده به مردم می‌رساند.

۴. ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر(ص) از ایشان به جای گذاشته شده نوعی «میراث» است. اگرچه اصطلاحاً به آن «میراث» گفته نمی‌شود. و کسانی که این احکام را می‌گیرند وارث پیغمبر هستند؛ لکن از کجا معلوم منصب ولایتی که رسول اکرم(ص) بر همهٔ مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟ شاید آنچه قابل ارث می‌باشد، همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیا «علم» را به ارث می‌گذارند. و همچنین در روایت ابوالبختری می‌فرماید: *إنما أورثوا احادیث من احادیثهم*. پس، معلوم می‌شود «احادیث» را به ارث گذاشته‌اند؛ و ولایت قابل ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست. زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلایی است، و در این امور باید به عقلا مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می‌کنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست. آیا در جواب اظهار می‌دارند که منصب قابل از برای میراث نیست؟ یا می‌گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروفه است. شکی نیست که امر «ولایت» از نظر عقلا مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه «النبیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» نظر کند و این روایتی را که می‌گوید: *العلماء ورثة الأنبياء* بنگرد، متوجه می‌شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلا آن را قابل انتقال می‌دانند.

اگر این عبارت العلماء ورثة الأنبياء دربارهٔ ائمه، علیهم السلام، وارد شده بود،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۷-۱۷۶، «کتاب الحجة»، «باب الفرق بین الرسول و النبى و المحدث».

همچنان‌که در روایت آمده که ائمه (ع) در همهٔ امور وارث پیغمبر (ص) هستند^۱، جای تردید نبود که می‌گفتیم ائمه (ع) در همهٔ امور وارث پیغمبر (ص) هستند؛ و اینطور نبود که کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعیه است.

بنابراین، اگر ما فقط جملهٔ العلماء ورثة الأنبياء را در دست داشتیم، و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می‌کردیم، به نظر می‌رسید که تمام شئون رسول اکرم (ص) که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه (ع) ثابت است، برای فقها هم ثابت می‌باشد؛ مگر شئونی که به دلیل دیگری خارج شود. و ما هم به مقداری که دلیل خارج می‌کند کنار می‌گذاریم.

قسمت عمده‌ای که از اشکال فوق باقی می‌ماند این است که جملهٔ العلماء ورثة الأنبياء در خلال جملاتی قرار گرفته که می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد از میراث «احادیث» است. چنانکه در «صحيحهٔ قداح» دارد: ان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم. و در روایت ابوالبختری بعد از جملهٔ لم يورثوا درهماً و لا ديناراً می‌گوید: و انما اورثوا احاديث من احاديثهم. این عبارات قرینه می‌شود که میراث انبیا احادیث است؛ و چیز دیگری از آنان باقی نمانده که قابل ارث باشد. خصوصاً که در اول جمله انما دارد که دلالت بر حصر می‌کند.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم (ص) فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف ضرورت مذهب ماست. چون پیغمبر اکرم (ص) اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می‌شود. و جای تردید نیست که حضرت رسول (ص) ولایت بر امت داشتند؛ و بعد از ایشان امر ولایت به امیرالمؤمنین (ع) منتقل شد؛ و بعد از ایشان هم به ائمه، علیهم السلام، یکی پس از دیگری واگذار گردید. کلمهٔ انما هم در اینجا حتماً برای حصر نیست، و اصلاً معلوم نیست که انما دلالت بر حصر داشته باشد. علاوه بر اینکه انما در «صحيحهٔ قداح» نیست؛ و در روایت ابوالبختری آمده. آن هم عرض کردم از نظر سند ضعیف است.

ما اکنون عبارت «صحيحه» را می‌خوانیم تا ببینیم که جملات آن قرینه می‌شوند بر

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۲۱-۳۴۳، «کتاب الحجة»، «باب ان الائمة ورثة العلم، يرث بعضهم بعضاً العلم» الى «باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله (ص) و مقامه».

اینکه میراث انبیا اختصاص به احادیث دارد یا نه.

من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة. این جمله در ستایش علماست. تصور نشود که این ستایش مربوط به هر عالمی است، و علما هر طور باشند این تعریف آنان را شامل می‌شود. به روایاتی که در کافی نسبت به اوصاف و وظایف علماست مراجعه کنید؛ تا معلوم شود که تا کسی چند کلمه درس خواند از علما و ورثه انبیا نمی‌شود؛ بلکه وظایفی دارد. و آن وقت کار مشکل می‌شود.

وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ اجْنِحَّتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ. معنی «وضع اجنحه» نزد اهلس معلوم است^۱، و اکنون جای بحث آن نیست. این عمل برای احترام یا خفض جناح و تواضع است.

وَإِنَّهُ يَسْتَفْغِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مِنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ. این جمله احتیاج به بیان مفصلی دارد که فعلاً از بحث ما خارج است.

و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر. معنی این جمله هم معلوم است.

وإن العلماء ورثة الأنبياء. از صدر روایت تا اینجا در مقام تعریف علما و بیان فضایل و اوصاف آنها می‌باشد. و یکی از فضایل آنان این است که ورثه انبیا هستند. وارث انبیا بودن وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیا ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب‌الاطاعه باشند.

و اما اینکه ذیل روایت دارد: ان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً. معنایش این نیست که انبیا غیر از علم و حدیث هیچ ارث نمی‌گذارند. بلکه این جمله کنایه از این است که آنان با اینکه ولی امر بوده و حکومت بر مردم دارند، رجال الهی هستند: افرادی مادی نیستند تا در پی جمع‌آوری زخارف دنیوی باشند. و اینکه اسلوب حکومت انبیا غیر از حکومت سلطنتی و حکومت‌های متداول است که برای متصدی خود مایه مال‌اندوزی و کامرانی می‌شود. وضع زندگی پیغمبر اکرم (ص) بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۲-۴۵، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلماء».

۲. شرح چهل حدیث؛ امام خمینی (س)؛ ص ۴۱۴-۴۱۶، حدیث ۲۶، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذارند. و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می‌باشد. خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد. و خصوص «علم» را که در روایت ذکر کرده شاید به همین جهت بوده است. بنابراین، نمی‌توان گفت چون در این روایت که اوصاف علما بیان شده، وراثت در علم و عدم توریث مال در آن ذکر شده، ظاهر است در این معنا که علما منحصرأ علم و حدیث را ارث می‌برند.

در بعضی موارد، این حدیث به جمله ما تَرَكَناه صدقة تزییل شده است که جزء حدیث نیست؛ و روی جهت سیاسی به حدیث اضافه شده. چون این حدیث در فقه عامه هم می‌باشد!

نهایت چیزی که در اینجا می‌توان گفت این است که با احتمال به اینکه این جملات قرینه باشد، ما نتوانیم تمسک به اطلاق جمله «العلماء ورثة الأنبياء» بنماییم و بگوییم کل ما كان للانبیاء للعلماء. لیکن اینطور نیست که احتمال قرینه بودن این جملات موجب شود که بگویید روایت ظهور دارد در اینکه علما فقط از علم انبیا ارث می‌برند. و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و روایاتی که قبلاً ذکر کردیم که دلالت بر مطلب ما داشت. و این روایت آن مطالب را هدم کند. چنین چیزی از این روایت استفاده نمی‌شود.

اثبات ولایت فقیه از طریق نص

و اگر فرضاً گفته شود که از روایت استفاده می‌شود که رسول الله (ص) جز علم چیزی به ارث نگذاشته است، و امر ولایت و خلافت هم ارثی نیست، و اگر خود رسول الله (ص) می‌فرمود: علی واریثی استفاده نمی‌کردیم که حضرت امیر(ع) خلیفه آن حضرت است، در این صورت، ناچاریم که راجع به خلافت امیرالمؤمنین و ائمه، علیهم السلام، به نص متشبه شویم، و بگوییم که رسول الله (ص) امیرالمؤمنین(ع) را به خلافت منصوب کرده

۱. حدیث فوق در صحیح بخاری؛ ج ۱، ص ۲۵، «کتاب العلم»، «باب العلم قبل القول و العمل...»؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۱۰، «باب فی فضل العلم و العالم»، حدیث ۳۴۲ - سنن ابی داود؛ ج ۴، ص ۵۷، «کتاب العلم»، «باب الحث علی طلب العلم»، حدیث ۳۶۴۱؛ و ... بدون اضافه «ما ترکناه صدقة»، و در مسند الامام احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۱۰ با اضافه جمله فوق آمده است.

است؛ و همین مطلب را نسبت به ولایت فقیه می‌گوییم. چون بنابر آن روایتی که سابقاً ذکر شد فقها از طرف رسول الله (ص) به خلافت و حکومت منصوبند. به این طریق بین این روایت و روایاتی که دلالت بر نصب دارد جمع می‌کنیم.

مؤیدی از فقه رضوی

در عوائد^۱ نراقی از «فقه رضوی»^۲ روایتی نقل می‌کند به این مضمون: **مَنْزَلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزَلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ**^۳ (مقام فقیه این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است). البته نمی‌توانیم بگوییم که «فقه رضوی» از امام رضا (ع) صادر شده؛ ولی می‌توان به عنوان مؤید به آن تمسک کرد.

باید دانست مراد از «انبیای بنی اسرائیل» فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند. و شاید به آنان از جهتی انبیا گفته می‌شد. نمی‌باشد. فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی او کارهایی داشتند. و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی می‌فرستاد، ولی امرشان هم قرار می‌داد. البته ما از وضع آنها اطلاع دقیق نداریم، اما این معلوم است که خود حضرت موسی (ع) از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله (ص) هست، برای حضرت موسی هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنابراین، ما از عموم «منزله»^۴ در روایت می‌فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می‌باشد.

۱. عوائد الایام من مهمات ادلة الاحکام؛ ملا احمد بن مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی (۱۲۴۵ هـ. ق.). کتاب در بیان قواعد استنباط احکام شرعی و در ۸۸ «عائده» ترتیب یافته است.

۲. «فقه الرضا» ی؛ «فقه رضوی» عنوان مجموعه‌ای از احکام فقهی است که برخی از اعلام آن را به امام رضا (ع) نسبت داده‌اند؛ ولی برخی در صحت نسبت آن تردید کرده‌اند. ← مقدمه کتاب الفقه المنسوب الی الرضا (ع)، نشر کنگره جهانی امام رضا (ع). ۱۴۰۶ هـ. ق.

۳. عوائد الایام؛ ص ۱۸۶، حدیث ۷.

۴. مراد از «عموم منزلت» آن است که اطلاق حدیث مذکور می‌فهماند منزلت فقها از هر نظر همسنگ پیامبران بنی اسرائیل است؛ بدون آنکه این تعمیم در منزلت، در موردی مثل امامت و اداره جامعه تخصیص خورده باشد.

سایر مؤیدات

از جامع الاخبار^۱ هم روایتی نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: **أَفْتَحِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي. وَ عُلَمَاءِ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي**.^۲ (در دوره قیامت به علمای امتم افتخار و مباحات خواهم کرد. و علمای امت من مثل سایر انبیای سابقند). این روایت هم از مؤیدات مطلب ماست.

در مستدرک^۳ روایتی از غرر^۴ نقل می‌کند، به این مضمون: **الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ**.^۵ (علما حاکم بر مردمند). و به لفظ حکما علی الناس نیز نقل شده. ولی به نظر می‌آید که صحیح نباشد. گفته شد که در خود غرر به صورت حکام علی الناس بوده است. این روایت هم اگر سندش معتبر بود، دلالتش واضح و یکی از مؤیدات است. روایات دیگری هست که می‌توان برای تأیید ذکر کرد.

از جمله اینگونه روایات، روایت تحف العقول^۶ است تحت عنوان «مجارى الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سیدالشهدا (ع)، که از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) نقل فرموده،

۱. جامع الاخبار؛ کتابی است که به نام شیخ صدوق شهرت یافته؛ اما به تحقیق از آن شخصی است به نام محمد بن محمد بن علی که در قرن ششم هجری قمری می‌زیسته است. و به تعیین دانسته نیست - کتاب الدرر ج ۵، ص ۳۳-۳۷.

۲. جامع الاخبار؛ ص ۳۸، فصل ۲۰.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ میرزا حسین بن میرزا محمد تقی بن میرزا علی محمد طبرسی نوری (۱۳۲۰ ه.ق.) که در آن حدود ۲۳ هزار حدیث گرد آورده است. وی این تألیف خود را به عنوان تکمله وسائل الشیعه به ذکر احادیثی که در آن کتاب نیامده اختصاص داده است. کتاب بر اساس ترتیب وسائل تنظیم شده، و مؤلف فهرستی مفصل و خاتمه‌ای در علم رجال و درایه بر آن افزوده است.

۴. غرر الحکم و درر الکلم من کلام علی بن ابیطالب؛ ابوالفتح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد بن محمد آمدی، (۵۱۰ ه.ق.) حاوی مواعظ و کلمات قصار حضرت علی (ع) که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است.

۵. غرر الحکم و درر الکلم؛ فصل اول، حدیث ۵۵۹ - مستدرک الوسائل؛ ج ۱۷، ص ۳۱۶، «کتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب ۱۱، حدیث ۱۷.

۶. روایت از غرر الحکم نقل شده است و روایات این کتاب همگی مرسل است.

۷. تحف العقول فیما جاء من الحکم و المواعظ عن آل الرسول؛ گردآورنده: ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی حلبی از علمای قرن چهارم و از مشایخ شیخ مفید و معاصر شیخ صدوق - الدرر ج ۳، ص ۴۰۰.

در باره «امر به معروف و نهی از منکر». و قسمت دوم نطق حضرت سیدالشهداست درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائز به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منی ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائز اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائز را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائز را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَانَهُ مِنْ سُوءِ تَسَائِهِ عَلَى وَالْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِنَّم»^۱ وَقَالَ: «لِعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ..» إِلَى قَوْلِهِ: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲. وَإِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمُ الْمُتَنَكَّرَ وَالْفَسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَغْبَةً مِمَّا يَخْدَرُونَ؛ وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ»^۳ وَقَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۴. فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِيَعْلَمَ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَأُقِيمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا، هَيِّنُهَا وَصَعِبُهَا. وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَفِي سَمَةِ الْفِيءِ وَالْعُنَائِمِ، وَأَخِذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضِعِهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ، الْعِصَابَةُ، بِالْعِلْمِ، مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَيُؤْزِرُكُمْ مَنْ لَأَفْضَلُ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَّ لَكُمْ عِنْدَهُ تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طَلَابِهَا، وَتَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكِرَامَةِ الْأَكْبَارِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتَمِسُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ؛ فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأُمَّةِ: فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفَاءِ فَضَيَعْتُمْ. وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِرِغْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالَ

۱. مائده/ ۶۳.

۲. مائده/ ۷۹.

۳. مائده/ ۴۴.

۴. توبه/ ۷۱.

بَدَلْتُمُوهُ؛ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِذِي خَلْقِهَا؛ وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ؛ لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ، أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ، أَنْ تَجِلَ بِكُمْ بِقَمَّةٍ مِنْ نِقْمَاتِهِ. لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةَ فَضَّلْتُمْ بِهَا؛ وَ مَنْ يَعْرِفُ بِاللَّهِ لِاتِّكْرَامُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرَمُونَ. وَ قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ؛ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَحْقُورَةٌ، وَ الْعُمَى وَ الْبُكْمُ وَ الرُّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ، لَا تَرَحْمُونَ؛ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَ لَا مَنْ عَجِلَ فِيهَا تُعِينُونَ؛ وَ بِالْأَذْهَانِ وَ الْمَضَائِعِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ. كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي، وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا عَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ. ذَلِكَ بِأَنْ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَ حَرَامِهِ. فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ. وَ مَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ، إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السَّنَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ. وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَوْثِقَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ. وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. سَلَطْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتِكُمْ. فَأَسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ؛ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ، وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ. يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَابِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْإِشْرَارِ وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ. فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ؛ فَلَا أَرْضَ لَهُمْ شَاغِرَةٌ؛ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ. وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ، لَا يَدْفَعُونَ بَدَلًا مِيسَ؛ فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ الْمُعِيدَ. فَيَا عَجَبًا، وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ، وَ الْأَرْضُ مِنْ غَائِشِ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِقِ ظُلُومٍ وَ عَامِلِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ. فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَسُّاسَ مِنْ قُضُولِ الحُطَامِ. وَ لَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ؛ وَ نَظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ؛ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ؛ وَ يَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَإِنَّ * لَمْ تَنْصُرْنَا وَ تَنْصِفْنَا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَ عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ. وَ حَسْبُنَا اللَّهُ، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا، وَ إِلَيْهِ أُنَبِّئْنَا، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.^١

* در نسخه‌های این کتاب و نیز در نسخه چاپی کتاب «تحف العقول» به تصحیح آقای علی اکبر غفاری «فانکم» آمده ولی درست همان است که در متن کتاب آمده است (فَأَنَّ). آقای غفاری نیز طی تماسی که با ایشان حاصل شد اذعان داشتند عبارت مذکور از غلط چاپی ناشی شده است.

ای مردم، از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از «احبار» داده عبرت بگیرید؛ آنجا که می‌فرماید: «چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناهکارانه آنان (یعنی یهود) و حرامخواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می‌دهد و به وجود می‌آورد، چه بد بوده است». و می‌فرماید: «آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند لعنت شدند». تا آنجا که می‌فرماید: «راستی که آنچه انجام می‌دهد، چه بد بوده است». در حقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می‌شمارد و مایه ملامت می‌سازد که آنان با چشم خود می‌دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته‌اند، و باز منعشان نمی‌کردند، به خاطر عشقی که به دریافتهای خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند. در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسید». و می‌فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند. همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». (می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظهر دوستداری و عهده‌داری و رهبری متقابل مؤمنان است)، خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند، و نخست این را واجب می‌شمارد زیرا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای اینکه ثروتهای عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود، و صدقات (زکات و همه مالیاتهای الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع‌آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه، ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما بر می‌خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارد و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمتهای خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی‌شود وساطت می‌کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم بر می‌دارید، آیا همه این احترامات و قدرتهای

معنوی را از این جهت به دست نیاورده‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده‌دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید؛ حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید؛ و نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به خطر انداخته‌اید؛ و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌اید. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و همنشینیش پیامبران و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد؛ من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید، از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی‌کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید. و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده* گسسته و زیر پا نهاده شده است، اما نگران نمی‌شوید؛ در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدرانان نگران و پریشان می‌شوید؛ اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته** مورد بی‌اعتنایی است؛ نایبانیان، لاله‌ها، زمینگیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلتان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می‌گردانید. تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید. مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگینتر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند اگر می‌دانستید. چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند، سپرده شده باشد. اما اینک مقامتان را از شما باز گرفته و ربوده‌اند. و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ علتی ندارد جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد،

* یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد.

** یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم(ص) تعهد شده و همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینانش - علی و اولادش - که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته است.

اختلاف پیدا کرده‌اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب پیش ما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد، تا براساس پوسیدهٔ حدس و گمان به حکومت پردازند؛ و طریقهٔ خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند. مایهٔ تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دل بستگی تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، تودهٔ ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده‌وار سرکوفته باشد؛ و با دیگری بیچاره‌وار سرگرم تأمین آب و نان؛ و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با هوسبازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده است. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بندهٔ ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. يك حاکم دیکتاتور و کینه‌ورز و بدخواه است؛ و حاکم دیگر بیچارگان را می‌کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می‌کند؛ و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را. شگفتا! و چرا نه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم‌ورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی‌رحم است. خداست که در مورد آنچه درباره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم حکومت و داوری خواهد کرد؛ و دربارهٔ آنچه بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.

خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سر زده * رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمتهای ناچیز دنیا؛ بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشورت اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستمزدهات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود.

بنابراین، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای

* یعنی مبارزه‌ای که بر ضد دستگاه حاکمهٔ اموی پیش گرفته‌ایم.

یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می‌کنیم؛ و به سوی او رو می‌آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست.

می‌فرماید: **إِعتَبَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَيَّ الْاَحْبَارِ.** خطاب به دسته مخصوص، حاضرین مجلس، اهل شهر و بلد، اهل مملکت، و یا مردم دنیای آن روز نیست؛ بلکه هرکس را در هر زمان که این ندا را بشنود شامل می‌شود. مثل: یا ایها الناس که در قرآن آمده است. خداوند با اعتراض به «احبار» یعنی علمای یهود و استنکار رویه آنها، اولیای خویش را موعظه فرموده، و به آنان پند داده است. منظور از «اولیا» کسانی هستند که توجه به خدا دارند، و در جامعه دارای مسئولیت می‌باشند؛ نه اینکه منظور ائمه، علیهم السلام، باشد.

اذ يقول: **«لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَيَسَّ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.»** خداوند در این آیه، «ربانیون» و «احبار» را مورد نکوهش قرار می‌دهد که چرا آنها، که علمای دینی یهود بوده‌اند، ستمکاران را از «قول اثم»، یعنی گفتار گناهکارانه که اعم از دروغ‌پردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد، و از «آكل سُخت»، یعنی حرام‌خواری، نهی نکرده و باز نداشته‌اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد؛ و نه اختصاص به علمای نصاری دارد؛ بلکه علمای جامعه اسلامی، و به طور کلی علمای دینی را شامل می‌شود. بنابراین، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستمکاران ساکت بنشینند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می‌گیرند. این امر فقط مربوط به سلف و نسل گذشته نیست؛ نسلهای گذشته و آینده در این حکم یکسانند. حضرت امیر(ع) این موضوع را با استناد به قرآن ذکر فرموده، که علمای جامعه اسلامی هم عبرت بگیرند و بیدار شوند؛ و از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باز نایستند؛ و در برابر هیأت‌های حاکمه ستمگر و منحرف سکوت ننمایند. حضرت با استشهاد به آیه **«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ...»** دونکته را گوشزد فرموده است:

۱. اینکه سهل انگاری علما در وظایف ضررش بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظایف مشترك است. چنانکه هرگاه يك بازاری کار خلافی بکند، ضررش به خود او می‌رسد؛ لیکن اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند، مثلا در برابر ستمگران سکوت نمودند، ضررش متوجه اسلام می‌شود. و اگر به وظیفه عمل کردند و آنجا که باید صحبت کنند

سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است.

۲. با اینکه باید از همهٔ اموری که مخالف شرع است نهی کرد، روی «قول اثم»، یعنی دروغپردازی و «اکل سحت»، یعنی حرامخوری تکیه کرده است تا بفهماند که این دو «منکر» از همهٔ منکرات خطرناکتر است؛ و بایستی بیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد. چون گاهی گفتار و تبلیغات دستگاههای ستمگر بیش از کردار و سیاستشان برای اسلام و مسلمین ضرر دارد؛ و غالباً حیثیت اسلام و مسلمین را به مخاطره می‌اندازد. خداوند نکوهش می‌کند که چرا از گفتار نادرست و تبلیغات گناهکارانهٔ ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من «خلیفهٔ الله» هستم و آلت مشیت الهی هستم، و احکام خدا همین گونه است که من اجرا می‌کنم، عدالت اسلامی همین است که من می‌گویم و اجرا می‌کنم (در صورتی که اصولاً عدالت سرش نمی‌شد). تکذیب نکردند؟ اینگونه سخنان «قول اثم» است. این حرفهای گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد، چرا جلوگیری نکردند؟ ظلمه را که حرفهای نامربوط زدند، خیانتها مرتکب شدند، بدعتها در اسلام گذاشتند، ضربه به اسلام زدند، چرا نهی نکردند و از این گناهان باز نداشتند؟

اگر کسی احکام را آنطور که خدا راضی نیست تفسیر کرد، بدعتی در اسلام گذاشت به اسم اینکه عدل اسلامی چنین اقتضا می‌کند، احکام خلاف اسلام اجرا کرد، بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند. هرگاه اظهار مخالفت نکنند، مورد لعن خدا قرار می‌گیرند. و این از آیهٔ شریفه پیداست، و نیز در حدیث است که إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ، فَلِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ؛ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ^۱ (چون بدعتها پدید آید، بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار کند؛ وگرنه لعنت خدا بر او خواهد بود). خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام خدا، که مخالف بدعت و ظلم و گناه می‌باشد، مفید است؛ چون سبب می‌شود عامهٔ مردم به فساد اجتماعی و مظالم حکام خائن و فاسق یا بی‌دین پی برده، به مبارزه برخیزند؛ و از همکاری با ستمکاران خودداری نمایند؛ و به عدم اطاعت در برابر قدرتهای حاکمهٔ فاسد و خائن دست بزنند. اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۵۴. «کتاب فضل العلم»، «باب البدع...»، حدیث ۲.

يك «نهی از منکر» از طرف رهبری دینی جامعه است، که موجی از «نهی از منکر» و يك نهضت مخالفت و «نهی از منکر» را به دنبال می‌آورد. نهضتی را به دنبال می‌آورد که همه مردم دیندار و غیرتمند در آن شرکت دارند. نهضتی که اگر حکام ستمکار و منحرف به آن تسلیم نشوند و به صراط مستقیم رویه اسلامی تبعیت از احکام الهی باز نیابند و بخواهند با قدرت اسلحه آن را ساکت کنند، در حقیقت به تجاوز مسلحانه دست زده و «فئه باغیه» خواهند بود؛ و بر مسلمانان است که به جهاد مسلحانه با «فئه باغیه»^۱، یعنی حکام تجاوزکار، پردازند تا سیاست جامعه و رویه حکومت کنندگان مطابق با اصول و احکام اسلام باشد.

شما که فعلاً قدرت ندارید جلو بدعتهای حکام را بگیرید و این مفاسد را دفع کنید، اقلأ ساکت نشینید. تو سر شما می‌زنند، داد و فریاد کنید؛ اعتراض کنید. انظلام نکنید. انظلام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید؛ انکار کنید؛ تکذیب کنید؛ فریاد بزنید. باید در برابر دستگاه تبلیغات و انتشارات آنها دستگاهی هم این طرف به وجود بیاید تا هرچه به دروغ می‌گویند تکذیب کند. بگوید دروغ است؛ بگوید عدالت اسلامی این نیست که آنها ادعا می‌کنند. عدل اسلامی که برای خانواده‌ها و جامعه مسلمین قرار داده شده، همه برنامه‌اش مضبوط و مدون است که آنها دارند. این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند؛ و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد، و نگویید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است و دین مبین اسلام اقتضا می‌کرده که ستمگران «اکل سحت»، یعنی حرامخواری کنند و مال مردم را غارت کنند.

از آنجا که دایره فکر عده‌ای از دایره همین مسجد تجاوز نمی‌کند و جولان و گسترش ندارد، وقتی گفته می‌شود «اکل سحت»، یعنی حرامخواری فقط بقال سر کوچک به نظرشان می‌آید که، العیاذ بالله، کم فروشی می‌کند! دیگر آن دایره بزرگ حرامخواری و غارتگری به

۱. «فئه باغیه» (گروه متجاوز) به کسانی گفته می‌شود که از اطاعت امام معصوم بیرون روند، یا بر ضد گروهی از مسلمانان به ناحق اقدام به جنگیدن کنند. در نهمین آیه سوره حجرات چنین فرموده: *فَإِنْ بَغَتْ إِحْدِيهِمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ*. (چون گروهی از مسلمانان بر گروه دیگر تجاوز کردند، پس با آنان که تجاوز کردند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردند). *زبدة البيان*؛ ص ۳۱۹ - *وسائل الشیعه*؛ ج ۱۱، ص ۱۶ و ۵۴ و ۵۵، «کتاب الجهاد»، بابهای ۵ و ۲۴ و ۲۶ از «ابواب جهاد العدو».

نظر نمی‌آید که يك سرمايه بزرگ را می‌بلعند؛ بیت المال را اختلاس می‌کنند؛ نفت ما را می‌خورند؛ به نام نمایندگی کمپانیهای خارجی کشور ما را بازار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه می‌کنند، و از این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه‌داران بیگانه می‌ریزند. نفت ما را چند دولت بیگانه پس از استخراج برای خود می‌برند؛^۱ و مقدار ناچیزی هم که به هیأت حاکمه همدست خودشان می‌دهند، از طرق دیگر به جیب خودشان بر می‌گردد. و اندکی که به صندوق دولت می‌ریزد، خدا می‌داند صرف کجا می‌شود. این يك «اکل سحت» و حرام‌خواری در مقیاس وسیع و در مقیاس بین‌المللی است. «منکر» وحشتناک و خطرناکترین منکرات همین است. شما اوضاع جامعه و کارهای دولت و دستگاهها را دقیقاً مطالعه کنید تا معلوم شود چه «اکل سحت»های وحشتناکی صورت می‌گیرد. اگر زلزله‌ای در گوشه کشور رخ دهد، يك راه درآمد و حرام‌خواری به روی سود جویان حاکم باز می‌گردد تا به نام زلزله‌زدگان جیب خودشان را پر کنند. در قراردادهایی که حکام ستمکار و ضد ملی با دولتها یا شرکتهای خارجی می‌بندند، میلیونها از پول ملت را به جیب می‌زنند؛ و میلیونها از پول ملت را عاید خارجیان و اربابان خود می‌کنند. اینها جریانات سیل آسایی از حرام‌خوری است که پیش چشم ما صورت می‌گیرد؛ و هنوز ادامه دارد؛ چه در تجارت خارجی، و چه در به اصطلاح قراردادهایی که برای استخراج معادن یا بهره‌برداری از جنگلها و سایر منابع طبیعی بسته می‌شود؛ یا برای کارهای

۱. در سال ۱۲۸۰ ش. قراردادی میان مظفرالدین شاه قاجار و ویلیام ناکس داری انگلیسی بسته شد و به موجب آن امتیاز کشف و استخراج نفت ایران به انگلستان تعلق گرفت. مدت این قرارداد شصت سال بود و ایران تنها شانزده درصد از منافع خالص را می‌برد. در موافقتنامه‌ای که ۳۲ سال بعد به امضا رسید مقدار سهم ایران به بیست درصد افزایش یافت. پس از سقوط مصدق کنسرسیوم جدیدی در سال ۱۳۳۳ ش. تشکیل گردید. این کنسرسیوم از شرکت نفت ایران و انگلیس با چهل درصد سهام، پنج شرکت امریکایی «اکسون»، «موویل»، «گلف»، «شورون» و «تگزاکو» با چهل درصد سهام، شرکت هلندی «رویال داچ شل» با چهارده درصد سهام و شرکت نفت فرانسه با شش درصد سهام، به استناد آمار موجود، از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۷ ش؛ یعنی در مدت ۲۴ سال ۷۸۰۰/۱۹۴/۵۸۹/۲۰ بشکه نفت خام و ۱۰/۱۵۲/۲۱۲/۰۹۰/۰۰۰ فوت مکعب گاز ایران به جهان غرب صادر گشت. نفت از آغاز تا به امروز؛ انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ایران سراب قدرت؛ رابرت گراهام؛ ترجمه فیروز فیروز نیا - داستان اولیک؛ پی‌یرترین؛ ترجمه عبدالرضا غفرانی - نفت، قدرت و اصول؛ مصطفی علم؛ ترجمه غلامحسین صالحیار.

ساختمانی و راهسازی؛ یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست. ما باید جلو این غارتگریها و حرامخوریها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند؛ ولی علمای دینی وظیفه‌شان سنگینتر و مهمتر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم بایستی پیشقدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم، باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم. و در عین حال، به عنوان حداقل انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشای حرامخوریها و دروغپردازیها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت به دست آوردیم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم؛ بلکه حرامخورها و دروغپردازها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم.

مسجد اقصی را آتش زدند. ما فریاد می‌کنیم که بگذارید مسجد اقصی به همین حال نیمسوخته باقی باشد؛ این جرم را از بین نبرید؛ ولی رژیم شاه حساب باز می‌کند و صندوق می‌گذارد، و به اسم بنای مسجد اقصی از مردم پول می‌گیرند تا بتوانند از این راه استفاده نمایند و جیب خود را پر کنند؛ و ضمناً آثار جرم اسرائیل را از بین ببرند! اینها مصیبت‌هایی است که گریبانگیر امت اسلام شده، و کار را به اینجا رسانده است.

۱. در سی مرداد سال ۱۳۴۸ صهیونیستها مسجد اقصی، قبله اول مسلمانان را به آتش کشیدند. این جنایت که خشم مسلمانان جهان را علیه اسرائیل برانگیخت در مطبوعات ایران انعکاس شدید نیافت، و عاملان شاه که مراقب نشر اخبار در ایران بودند منتهای سعی را به کار می‌بردند تا در رسانه‌های تبلیغاتی مطلبی تحریک آمیز بر ضد اسرائیل منتشر نگردد. وزارت دربار ایران با انتشار بیانیه‌ای از این واقعه ابراز تأسف نمود؛ اما کمترین اشاره‌ای به عاملان و محرکان این واقعه نکرد. شاه مبلغ یک میلیون ریال برای تعمیر مسجد اقصی اختصاص داد. ملک فیصل و او خواستار تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی شدند تا در مورد این واقعه به تبادل رأی بپردازند. در هفتمین روز این حادثه میلیونها مسلمان در کشورهای اسلامی به تظاهرات و اعتصابات دست زدند و عامل این جنایت بزرگ را که جهان اسلام را تکان داده بود اسرائیل شناختند؛ اما در ایران رژیم از برگزاری هرگونه تظاهرات مانع گردیده و این کار او مورد اعتراض مراجع وقت قرار گرفت. در همان روزها روزنامه‌الجمهوریه، چاپ بغداد، سخنان امام را درباره این حادثه بزرگ چنین منعکس ساخت: امام ضمن دعوت مسلمانان به اتحاد، کنفرانس «رباط» را پوششی بر این جنایت و وسیله‌ای برای منصرف ساختن اذهان مسلمانان از جنایت صهیونیسم دانستند و گفتند که تا زمانی که فلسطین در اشغال یهودیان است، مسجد اقصی را نباید مرمت کرد و آثار این جرم باید باقی بماند. شورای امنیت سازمان ملل نیز اسرائیل را برای این عمل مورد اعتراض قرار داد.

آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگویند؟ «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرِّبَانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ» چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند؟
 بعد به آیه «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» استناد شده که ذکر آن از فرصت بحث ما خارج است.

سپس می‌فرماید:

وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ.
 اینکه خدا از «ربانیون» استنکار کرده، روی این اصل است که آنان با اینکه می‌دیدند ظلمه چه کارها می‌کنند و چه جنایتها مرتکب می‌گردند، ساکت بودند و آنها را نهی نمی‌کردند.

و سکوتشان به حسب این روایت روی دو علت بوده است: ۱- سودجویی ۲- زبونی. یا افراد طمعکاری بودند، و از ظلمه استفاده مادی می‌کردند و به اصطلاح حق السکوت می‌گرفتند. و یا بزدل و ترسو بودند و از آنها می‌ترسیدند. به روایات امر به معروف و نهی از منکر مراجعه فرمایید؛ در آن روایات عمل بعضی را که برای فرار از امر به معروف و نهی از منکر مرتباً عذر تراشی می‌کنند، تقبیح می‌کند و آن سکوت را عیب می‌شمرد.^۱

وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاحْشَوْا اللَّهَ» و خدا می‌فرماید که از آنها نترسید. چه ترسی دارید؟ جز این نیست که شما رازندانی می‌کنند؛ بیرون می‌کنند؛ می‌کشند. اولیای ما برای اسلام جان دادند؛ شما هم باید برای این امور آماده باشید و قال: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»

و در ذیل آیه می‌فرماید: «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»
 فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفُرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنًا وَ صَعْبًا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ زِدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قَسَمَةِ الْقِيءِ وَ الْفَنَائِمِ وَ أَخَذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

۱. فروع کافی؛ ج ۵، ص ۵۵-۶۰، «کتاب الجهاد»، «باب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر»، احادیث ۱ و ۲ و ۵ و ۱۱. وسائل الشیعه؛ ج ۶، ص ۳۹۳ به بعد، «کتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر»، باب ۱ و ۳.

اگر امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا شود، دیگر فرایض قهراً برپا خواهد شد. اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود، ظلمه و عمالشان نمی‌توانند اموال مردم را بگیرند، و به میل خود صرف کنند؛ و مالیاتهای مردم را تلف نمایند. امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و رد مظالم و مخالفت با ظالم می‌کند.

عمدهٔ وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایرهٔ کوچکی قرار داده، و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند، یا ترك می‌کنند، محصور ساخته‌ایم در اذهان ما فرو رفته که «منکرات» فقط همینهایی هستند که هر روز می‌بینیم یا می‌شنویم. مثلاً اگر در اتوبوس نشسته‌ایم، موسیقی گرفتند، یا فلان قهوه‌خانه کار خلافی را مرتکب شد، یا در وسط بازار کسی روزه خورد، منکرات می‌باشند، و باید از آن نهی کرد. ولی به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می‌برند، حقوق ضعفا را پایمال می‌کنند و... باید نهی از منکر کرد. اگر يك اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلافی مرتکب می‌شوند، یا جنایتی می‌کنند، بشود، اگر چند هزار تلگراف از همهٔ بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید، یقیناً دست بر می‌دارند. وقتی که برخلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند، نطقی ایراد کردند، اگر از سراسر کشور، از تمام قرا و قصبات، از آنان استنکار شود، زود عقب‌نشینی می‌کنند. خیال می‌کنید می‌توانند عقب‌نشینی نکنند؟ هرگز نمی‌توانند. من آنها را می‌شناسم. من می‌دانم که چکاره‌اند! خیلی هم ترسو هستند! خیلی زود عقب‌نشینی می‌کنند. لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی‌عرضه‌تریم، جولان می‌دهند.

در قضیه‌ای که علما با هم اتحاد داشتند، و اجتماع کردند و از شهرستانها هم از آنان پشتیبانی شد و هیأتها آمدند، خطابه‌ها ایراد کردند، دستگاه عقب‌نشینی کرد، و آن لایحه را نسخ نمود^۱. بعد که بتدریج ما را سرد و سست کردند و از هم جدا

۱. اشاره است به قضیهٔ لایحهٔ موسوم به «لایحهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی» که در شانزده مهر ۱۳۴۱ از سوی دولت وقت به تصویب رسید. در متن تصویب‌نامه قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته شده بود و سوگند به «کتاب آسمانی» جایگزین سوگند به «قرآن» گردیده بود. این لایحه نخست از سوی حضرت ←

ساختند و برای هر يك «تکلیف شرعی» معین کردند، در نتیجه این اختلاف کلمه و تشنت اقوال جاری شدند؛ و اکنون هرکاری که می‌خواهند با مسلمین و مملکت اسلامی می‌کنند.

دعاء الی الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم. امر به معروف و نهی از منکر برای این امور مهم است. آن عطار بیچاره اگر کار خلافی کرد، ضرری به اسلام نمی‌زند؛ به خودش ضرر می‌زند. آنهایی را که به اسلام ضرر می‌زنند باید بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کرد. آنهایی را که به عناوین مختلف هستی مردم را غارت می‌کنند باید نهی کرد.

این مطالب بعضی مواقع در خود روزنامه‌ها دیده می‌شود. منتها گاهی به صورت شوخی است، و گاهی به صورت جدی. که بسیاری از چیزهایی که به اسم سیل زدگان یا زلزله‌زدگان جمع‌آوری کردند، خودشان خوردند! یکی از علمای ملایر می‌گفت که ما برای مردگان حادشه‌ای يك کامیون کفن بردیم، مأمورین نمی‌گذاشتند به آنها برسانیم و می‌خواستند بخورند!! امر به معروف و نهی از منکر برای اینان لازمتر است.

اکنون من از شما استفسار می‌کنم: آیا مطالبی که حضرت امیر(ع) در این حدیث فرمودند، برای اصحابی است که در اطراف خودشان بودند و بیانات حضرت را می‌شنیدند؟ آیا اعتباروا ایها الناس خطاب به ما نیست؟ ما از «ناس» و جزء مردم نیستیم؟ آیا نباید از این خطاب عبرت بگیریم؟

همان طور که در اول بحث عرض کردم، این مطالب برای دسته و جمعیت خاصی نیست؛ بلکه از طرف آن حضرت برای هر امیر، هر وزیر، هر حاکم، و هر فقیه، برای همه دنیا، همه بشر و همه افرادی که زنده هستند، بخشنامه شده است. بخشنامه‌های آن حضرت هم‌دوش قرآن است، و همانند قرآن تا روز قیامت واجب الاتباع می‌باشد. آیه‌ای هم که به آن استدلال شده (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ) هر چند به «ربانیون و احبار» خطاب کرده، لیکن روی خطاب به عموم است. از آنجا که ربانیون و احبار از جهت طمع یا ترس در برابر ظلم ظلمه سکوت کردند، در صورتی که با دادها، فریادها، و با گفتارهایشان می‌توانستند کاری انجام دهند و جلو ظلم را بگیرند، مورد استنکار خداوند واقع شدند؛

→

امام و سپس از طرف مراجع دیگر تقبیح و مردود گردید. جانبداری گروه‌های مردم از سخنان و اوامر پیگیر حضرت امام و انتشار اعلامیه‌های مراجع تقلید سرانجام باعث گردید که دولت در هفده آذر همان سال رسماً لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را ملغای اعلام دارد. ← بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی(س)؛ ص ۱۴۱-۲۱۶.

علمای اسلام هم اگر در برابر ستمگران قیام نکنند و سکوت نمایند، مورد استنکار قرار خواهند گرفت.

ثم ايتها العصابة بعد از خطاب به مردم، گروه علمای اسلام را مورد خطاب قرار داده است:

عصابة بالعلم مشهورة و بالخير مذكورة و بالنصيحة معروفة و بالله في أنفس الناس مهابة يهابكم الشريف و يكرمكم الضعيف و يؤثركم من لافضل لكم عليه و لايدلكم عنده، تشفعون في الحوائج إذا امتنعت من طلابها و تمشون في الطريق بهيبة الملوك و كرامة الأكابر، أليس كل ذلك إنما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله.

شما در جامعه هیبت و شوکت دارید؛ ملت اسلام به شما احترام می گذارند و برای شما کرامت قائلند؛ این مهابت و عزتی که در جامعه دارید برای این است که از شما انتظار می رود که در برابر ظلمه به حق قیام کنید؛ حق ستمدیدگان را از ظالم بگیرید. به شما امیدوارند که قیام نمایید و از تعدی ظلمه جلوگیری کنید.

و ان كنتم عن اكثر حقه تقصرون، فاستخفتم بحق الامة، فأما حق الضعفاء فضيعتم و اما حقم بزمكم فطلبتم فلا مالاً بذلتموه و لانفساً خاطرتم بهاللذی خلقها و لاعشيرة عاديتموها في ذات الله. انتم تتمنون على الله جنته و مجاورة رسله و أماناً من عذابه. لقد خشيت عليكم أيها المتمنون على الله أن تحل بكم نقمة من نعماته لأنكم بلغت من كرامة الله منزلة فضلتم بها و من يعرف بالله لا تكرمون، و انتم بالله في عبادة تكرمون.

شما مقام و منزلت پیدا کردید؛ لیکن وقتی که به مقام رسیدید، حق آن را ادا نکردید. و قد ترون عهود الله منقوصة فلا تفرزعون و انتم لبعض ذمم آبائكم تفرزعون و ذمة رسول الله محقورة (محقورة).

اگر برای پدران شما پیشامدی کند، یا خدای نخواستہ کسی نسبت به پدر شما بی احترامی کند، ناراحت می شوید؛ داد می زنید؛ در حالی که جلو چشمان شما عهدهای الهی را می شکنند، اسلام را هتک می کنند، صدایتان در نمی آید؛ حتی قلباً ناراحت نمی شوید. اصولاً اگر ناراحتی در کار بود، صدایی بلند می شد.

«والعمى والبكم والزمن في المدائن مهملة لا ترحمون» کوران، لاله‌ها، و زمینگیران ناتوان از بین می روند، و کسی به فکر آنها نیست. کسی در فکر ملت بیچاره پابرنه نیست.

خیال می‌کنید این هیاهویی را که در رادیو راه می‌اندازند راست است؟ شما خودتان بروید از نزدیک ببینید که مردم با چه وضعی زندگی می‌کنند! در هر صدتا، دویست تا ده یک درمانگاه وجود ندارد! برای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها فکری نشده است. مهلت هم نمی‌دهند که اسلام آن فکری را که برای فقرا کرده عملی کند. اسلام مشکله فقر را حل کرده، و در رأس برنامه خود قرار داده است:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ»^۱ اسلام توجه داشته که باید اول کار فقرا را اصلاح کرد؛ کار بیچاره‌ها را اصلاح نمود. لیکن نمی‌گذارند که عملی شود.

ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی به سر می‌برند، و هیأت حاکمه ایران هر روز آنهمه مالیات را از مردم گرفته صرف ولخرجیهای خود می‌کند طیاره فانتوم می‌خرد تا نظامیان اسرائیل و عمال آن در کشور ما تعلیمات نظامی ببینند! اسرائیل که اکنون با مسلمانها در حال جنگ است - و کسانی که او را تأیید کنند، آنان نیز با مسلمانها در حال جنگ می‌باشند - به طوری پر و بالش در مملکت ما باز شده و به طوری مورد تأیید دستگاه حاکمه قرار گرفته که نظامیان او برای دیدن تعلیمات به کشور ما می‌آیند! مملکت ما پایگاه آنها شده! بازار ما هم دست آنهاست. و اگر به همین وضع باشد و مسلمانها به همین سستی بمانند، بازار مسلمین را ساقط خواهند کرد.

وَلَا فِي مَنزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ وَلَا مِنْ عَمَلٍ فِيهَا (تَعِينُونَ) شما از مقام خود استفاده نکرده و کاری انجام نمی‌دهید. و آن کسی را هم که به وظیفه عمل می‌کند کمک نمی‌نماید.
و بِالَادْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّالِمَةِ تَأْمَنُونَ. کل ذلك مما امرکم الله به من النهي والتناهي و انتم عنه غافلون.

همت و دلخوشی شما به این است که ظالم پشتیبان شما باشد؛ برای شما احترام قائل شود؛ مثلاً «ایها الشیخ الکبیر» بگوید! دیگر کاری ندارید که به سر ملت چه می‌آید و دولت چه می‌کند.
و أنتم أعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کتتم تسعون. ذلك بأن مجاری الامور والاحکام علی أيدي العلماء بالله الامناء علی حرامه و حلاله. فأنتم المسلوبون تلك المنزلة.
امام (ع) می‌توانست بگوید حق مرا ربودند، شما قیام نکردید؛ یا حق ائمه را می‌بردند، شما

ساکت نشستید؛ ولی «علماء بالله» فرمود که عبارت از «ربانیون» و پیشوایان است؛ نه اینکه مراد اهل فلسفه و عرفان باشد. «عالم بالله» عبارت از کسی است که عالم به احکام خداست و احکام الهی را می‌داند. و به او «روحانی» و ربانی گفته می‌شود. البته در صورتی که روحانیت و توجه به خدای تعالی در او غالب باشد.

فأنتم المسلوبون تلك المنزلة. و ما سلبتم ذلك إلا بفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة. و لو صبرتم على الاذى و تحملتم المونة في ذات الله كانت أمور الله عليكم ترد و عنكم تصدر و إليکم ترجع.

اگر شما مردم درستکاری بودید و قیام به امر می‌کردید، می‌دیدید که ورود و صدور امور به شما ارتباط پیدا می‌کند؛ از شما صادر می‌شود، و به سوی شما باز می‌گردد. اگر آن حکومتی که اسلام می‌خواست پدید می‌آمد، حکومت‌های فعلی دنیا نمی‌توانستند در برابر آن بایستند؛ تسلیم می‌شدند. لیکن متأسفانه کوتاهی شده است که چنین حکومتی برپا شود. و نه مخالفین صدر اسلام گذاشتند که تشکیل شود، و حکومت به دست آن کس که خدا و رسول از او راضی بودند قرار گیرد تا کار به اینجا نکشد.

و لكنکم مکتتم الظلمة من منزلتکم. وقتی شما به وظیفه قیام نکردید و امر حکومت را وا گذاشتید، برای ظلمه امکانات فراهم آمد که این مقام را اشغال نمایند.

و استسلمتم أمور الله في أیدیهم، يعلمون بالشبهات و یسرون في الشهوات، سلطهم على ذلك فرارکم من الموت و إعجابکم بالحياة التي هی مفارقتکم، فأسلمتم الضعفاء في أیدیهم فمن بین مستبد مقهور و بین مستضعف على معیشة مغلوب.

تمامی این مطالب بر زمان ما منطبق است. تطبیق آن بر عصر ما بیش از آن موقعی است که حضرت فرموده‌اند.

یتقلبون في الملك بأرائهم و یستشعرون الخزي بأهوائهم اقتداء بالا شرار و جزاة على الجبار. في كل بلد منهم على منبره خطیب یصقع.

آن موقع خطیب روی منبر از ظلمه تعریف می‌کرد، و اکنون رادیوها هر روز داد می‌زنند و برخلاف اسلام به نفع آنها تبلیغ می‌نمایند؛ و احکام اسلام را برخلاف آنچه هست وانمود می‌کنند. فلأرض لهم شاعرة. اکنون سرزمین‌ها برای ظلمه آماده و بلامانع می‌باشد، و کسی نیست در برابرشان قیام کند.

و ایدیهم فیها مبسوطه والناس لهم خول لا یدفعون یدلامس، فمن بین جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید مطاع لا یعرف المبدئ المعید. فیما عجباً و مالی لا أعجب والارض من غاش غشوم و متصدق ظلم و عامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم. فالله الحاکم فیما فیہ تنازعاً و القاضی بحکمه فیما شجر بیننا.

اللهم انک تعلم أنه لم یکن ما کان منا تنافساً فی سلطان ولا التماساً من فضول الحطام و لکن لنری المعالم من دینک و نظهر الإصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و أحكامک.

فإن لم تنصرونا و تنصفونا قوی الظلمة علیکم و عملوا فی اطفاء نور نبیکم و حسبنا الله و علیه توکلنا و إلیه أنبنا و إلیه المصیر.

به طوری که ملاحظه می فرمایید، اول تا آخر روایت مربوط به علماست. هیچ خصوصیتی هم نیست که مراد از «علماء بالله» ائمه، علیهم السلام، باشد. علمای اسلام «علماء بالله» هستند، و ربانی هستند. «ربانی» به کسی گفته می شود که به خدا اعتقاد دارد، احکام خدا را حفظ می کند، و عالم به احکام خداست، و نیز بر حلال و حرام خدا امین می باشد.

اینکه می فرماید مجاری امور در دست علماست، برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست؛ از خود روایت و خطبه معلوم می شود که حضرت امیر(ع) نظر وسیعی دارد: نظر به یک امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علما که در حلال و حرام الهی امین می باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلاً عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می کردند، حدود را جاری می ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی ماند؛ احکام اسلام تعطیل نمی گردید.

این روایت شریفه از مؤیدات بحث ماست. اگر از نظر سند ضعیف نبود، می توان گفت از ادله است. اگر نگوییم که خود مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم(ع) صادر شده و مضمون صادقی است.

۱. مؤلف تحف العقول روایات را با حذف اسناد آورده است. و همین موجب ارسال و ضعف روایت گردیده است.

ما از موضوع «ولایت فقیه» گذشتیم، و دیگر در این زمینه صحبتی نمی‌کنیم. نیازی هم نیست که در موضوع فروع مطلب، مثلاً زکات باید چگونه باشد، حدود چطور اجرا شود، بحث کنیم. ما اصول موضوع را، که عبارت از ولایت فقیه (حکومت اسلامی) می‌باشد، مورد بررسی قرار دادیم. و عرض کردم ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست، مگر موردی دلیل برخلاف باشد، و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم. همان طور که قبلاً عرض کردم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزای شیرازی^۱ در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی»^۳ این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود. و با رفتن عنوان

۱. میرزا حسن (یا محمد حسن) بن محمود حسینی شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ ه.ق.) فقیه، اصولی و رئیس امامیه در عصر خود. نخست در شیراز و اصفهان به تحصیل پرداخت و در نجف از شیخ انصاری بهره‌افراوان برد و ۲۲ سال به درس اصول و فقه وی حاضر گردید. پس از فوت شیخ، به عنوان مرجع شیعیان انتخاب گشت. ماجرای معروف تنباکو که در سال درگذشت وی اتفاق افتاد و منجر به ترك استعمال توتون توسط میلیونها ایرانی و متعاقباً لغو قرارداد با طرف انگلیسی شد، نمونه روشنی از اقتدار دینی و بینش سیاسی اوست. میرزا حسین نوری، آقا رضا همدانی، سید کاظم یزدی، شیخ فضل الله نوری و میرزا حبیب الله خراسانی از شاگردان او بوده‌اند. رساله در رضاع، رساله در اجتماع امر و نهی و کتابی در طهارت تا مبحث وضو از آثار اوست.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان؛ ناظم الاسلام کرمانی؛ ج ۱، ص ۱۴ - حیات یحیی؛ یحیی دولت‌آبادی؛ ج ۱، ص ۱۰۹ - تحریم تنباکو؛ ابراهیم تیموری؛ ص ۱۱۹ - تحریم تنباکو در ایران؛ نیکی رکدی؛ ترجمه شاهرخ قائم مقامی، ص ۱۱۸.

۳. عناوینی (اعم از افعال و ذوات) که حکم شرعی بدان تعلق می‌گیرد. دو صورت دارد: صورت اول، عنوان یا موضوع غیر مفید است (به قیودی چون اضطراب و...)؛ در این صورت حکمی که برای آن قرار داده می‌شود «حکم اولی» نام دارد. صورت دوم عنوان یا موضوع مفید است (به قیودی مانند اضطراب، اکراه، حرج، ضرر و فساد) که در این صورت حکمی که به آن تعلق می‌گیرد «حکم ثانوی» نام دارد. مثلاً خوردن گوشت مردار به عنوان اولی حرام است، ولی اگر شخصی به خوردن آن مضطر گردید، به میزان سد جوع، خوردن آن جایز می‌گردد. یا خرید و فروش تنباکو و استعمال آن به عنوان اولی حلال و جایز است، و چون موجب ضرر و فساد و غلبه کفار بر مسلمین شود، حرمت آن ساقط می‌گردد.

حکم هم برداشته شد.

مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی^۱ که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء^۲ نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله (ص) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله^۳ «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود^۳. در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسأله روشتر گردد. و تبعاً لأمر الله تعالی فی کتابه و لسان نبیه (ص) کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ وگرنه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.

ما اصل موضوع را طرح کردیم. و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی، و یأس را از خود دور نمایند. و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند؛ و کارهای حکومت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند؛ و دست خائن را از حکومت، وطن و بیت‌المال مسلمین قطع کنند. و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنهاست.

۱. میرزا محمد تقی بن محب علی شیرازی حائری (۱۳۳۸ ه. ق.) پس از تکمیل دروس مقدماتی به سامرا رفت و به درس میرزای شیرازی (بزرگ) حاضر گردید و در شمار بهترین شاگردان وی درآمد. پس از میرزا در سامرا مقام مرجعیت یافت و بعد از سید محمد کاظم یزدی ریاست شیعه را عهده‌دار گردید. با فتوایی مشهور در عراق اعلان جهاد داد و مردم را به مبارزه برضد دولت انگلیسی که به عراق دست انداخته بود، دعوت کرد. از وی آثاری علمی بر جای مانده که از جمله آنهاست: رسالاتی در علم اصول، حاشیه بر مکاسب. اشعاری نیز به فارسی از وی به جای مانده که در مدح و مراثی اهل بیت سروده است.

۲. جعفر بن خضر بن یحیی نجفی (۱۲۲۸ یا ۱۲۲۷ ه. ق.) معروف به شیخ جعفر کاشف الغطاء، بعد از فوت استادش علامه بحر العلوم (۱۲۱۲ ه. ق.) ریاست تامه شیعه را برعهده گرفت. مشهور بود که در فقه معتدل بوده و نیز به قوت استنباط از ادله شهرت داشت. وی شعر نیز نیکو می‌سرود. کشف الغطاء، شرح قواعد علامه، کتاب طهارت، غایه المأمول فی علم الاصول، مختصر کشف الغطاء الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین از آثار اوست.

۳. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب؛ ج ۲، ص ۳۲۷.



برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاییم. در همه عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم کم بر نفرات همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیرویی در يك حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند. محمد علی میرزایی^۱ را از بین می‌بردند، و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است؛ و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند. قلدریها و زورگوییها را محکوم می‌کردند؛ ملت را آگاه می‌ساختند، و به مردم می‌فهماندند که این قلدریها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت، و همه گروههای جامعه را فرا می‌گرفت؛ مردم بیدار و فعال می‌شدند، و به نتیجه می‌رسیدند.

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد. و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید،

۱. محمدعلی شاه (۱۲۸۹-۱۳۴۳ ه.ق./۱۲۴۹-۱۳۰۴ ه.ش.) وی فرزند ارشد مظفرالدین شاه قاجار و تاج‌الملوک دختر بزرگ میرزا تقی خان امیرکبیر بود. در زمان وی مجلس را به توب بستند و جمعی از نمایندگان آن را کشتند و عده‌ای از آنها را تبعید یا زندانی کردند. يك سال پس از این ماجرا، وی از سلطنت خلع گردید و شانزده سال در بلاد مختلف گذراند و سرانجام در ایتالیا درگذشت.

اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ همفکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم؛ تا یک جریان اجتماعی پدید آید، و کم‌کم توده‌های آگاه و وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم (ص)، یعنی فقها آمده است که *یعلمونها الناس* یعنی دین را به مردم تعلیم می‌دهند. مخصوصاً در شرایط کنونی که سیاستهای استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصاری و مادیون در تحریف حقایق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می‌کنند. در این شرایط مسئولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می‌بینیم که یهودیها، خذله‌م الله^۱ در قرآن تصرف کرده‌اند؛ و در قرآنهایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده‌اند تغییراتی داده‌اند. ما موظفیم از این تصرفات خائنه جلوگیری کنیم. باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودیها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی هستند که با اساس اسلام مخالفند؛ و می‌خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند. و چون جماعت موذی و فعالی هستند، می‌ترسم نعوذ بالله روزی به مقصود برسند؛ و سستی بعضی از ما باعث شود که یکوقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند. خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر عده‌ای از مستشرقین، که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند، مشغول فعالیتند تا حقایق اسلام را تحریف و وارونه کنند. مبلغین استعماری سرگرم کارند؛ در هر گوشه از بلاد اسلامی جوانهای ما را با تبلیغات سوء دارند از ما جدا می‌کنند. نه اینکه یهودی و نصرانی کنند؛ بلکه آنها را فاسد و بی‌دین و لایبالی می‌سازند. و همین برای استعمارگران کافی است. در تهران ما، مراکز تبلیغات سوء کلیسایی و

۱. «خداوند ایشان را خوار گرداند».

صهیونیسم^۱ و بهائیت^۲ به وجود آمده، که مردم را گمراه می‌کند و از احکام و تعالیم اسلام دور می‌سازد. آیا هدم این مراکز که به اسلام لطمه می‌زند وظیفه ما نیست. آیا برای ما کافی است که فقط نجف را داشته باشیم؟ که آن را هم نداریم. آیا باید در قم بنشینیم و عزای بگیریم، یا بعکس باید مردم زنده و فعالی باشیم؟

شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید، و امر خدا را زنده نگهدارید. شما نسل جوانید؛ فکرتان را رشد و تکامل دهید. افکاری را که همه در اطراف حقایق و دقایق علوم دور می‌زند کنار بگذارید؛ چون این ریزبینیها بسیاری از ما را از انجام مسئولیتهای خطیرمان دور نگاهداشته است. به داد اسلام برسید، و مسلمانان را از خطر نجات دهید. اسلام را دارند از بین می‌برند. به اسم احکام اسلام به اسم رسول اکرم (ص) اسلام را نابود می‌کنند. مبلغین همه جوهره داخلی و خارجی، چه آنهایی که تبعه استعمارند و

۱. «صهیونیسم» عنوان يك جریان ناسیونالیستی بسیار متعصب است که به انگیزه ایجاد يك کشور مستقل یهودی به وجود آمد. نام آن از کوه «صهیون» در بیت المقدس گرفته شده که آرامگاه داود نبی است. «صهیونیسم» واکنشی بود در برابر یهود ستیزی کشورهای اروپایی. پیشرو این نهضت يك روزنامه نویس مجارستانی یهودی به نام «تئودور هرتسل» بود که در سال ۱۸۹۷ م. نخستین کنگره جهانی صهیونیسم را در سوئیس برپا داشت. در این کنگره شخصی به نام وایزمن، که بعدها نخستین رئیس جمهور دولت اسرائیل شد، اعضای کنگره را به هر وسیله متقاعد ساخت که فلسطین را به عنوان موطن یهودیان بشناسند و با توطن یهودیان در این کشور موافقت کنند. با صدور اعلامیه «بalfورا» و موافقت انگلستان با کوچ یهودیان به فلسطین، صهیونیستها یهودیان بیشتری به فلسطین آوردند و به کمک سرمایه‌های امریکا زمینها و مزارع و خانه‌های اعراب را از چنگ آنان بیرون آوردند، چنانکه اکنون قدرت مالی سازمان صهیونیسم برابر دارایی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهان است. مرکز این سازمان امریکاست و فعالیتهای جمعیتهای صهیونیست را در بیش از شصت کشور جهان رهبری می‌کند. سازمان صهیونیسم دارای هجده سازمان اصلی جهانی، ۲۸۱ سازمان ملی یهودی، ۲۵۱ فدراسیون محلی است و نیز انواع مجامع مشورتی و صندوق پولی و بسیاری امکانات سیاسی و اقتصادی دیگر را در اختیار دارد. این سازمان همچنین دارای مراکز اطلاعات و جاسوسی در اکثر کشورهای جهان است. و از رسانه‌های عمومی سراسر دنیا کمک می‌گیرد. صهیونیستها جمعاً ۱۰۳۶ روزنامه و مجله در اختیار دارند که معروفترین آنها روزنامه نیویورک تایمز است.

۲. در سال ۱۲۶۰ ه.ق. مردی به نام سید علی محمد خود را «باب امام» و وسیله تماس با ایشان معرفی کرد و پس از چندی ادعای مهدویت نمود. علی محمد باب دستگیر و کشته شد اما در میان اتباع او دو برادر موسوم به «صبح ازل» و «بهاء» مدعی جانشینی وی شدند. پیروان صبح ازل خود را «بابی» (ازلی) و پیروان بهاءالله خود را «بهایی» نامیدند دولت عثمانی بهاءالله و پیروانش را به «عکّا» در فلسطین و صبح ازل و طرفدارانش را به جزیره قبرس تبعید کرد، فرقه بهاییان با کمکهای انگلیس در فلسطین نضج گرفت و بعدها رژیم اسرائیل نیز به آن مدد رسانید. این فرقه در دوره حکومت محمدرضا پهلوی در ایران موقعیتی ممتاز یافتند و در سیاست خارجی ایران و تأمین منافع صهیونیسم تأثیر عمده‌ای نهادند.

چه مبلغین داخلی و بومی آنها، به تمام دهات و بخشهای ایران رفته‌اند؛ و بچه‌ها و نوجوانان ما را، آنهايي را که به درد اسلام می‌خورند، منحرف می‌کنند. به داد آنها برسید. شما موظفید آنچه را تفقه کرده‌اید بین مردم منتشر کنید؛ و مردم را با مسائلی که یاد گرفته‌اید آشنا سازید. آنهمه تعریف و تمجیدی که در اخبار از اهل علم و فقیه آمده^۱ برای همین است که احکام و عقاید و نظامات اسلام را معرفی می‌کند و سنت رسول اکرم (ص) را به مردم می‌آموزد. شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بگذارید.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نزداییم، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم؛ و به آنها سفارش کنیم که نسل آتی^۲ خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیلکرده‌های ما، پیدا شده رفع کنند؛ جهان‌بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند. حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است. امروز حوزه قم، حوزه مشهد، و حوزه‌های دیگر موظفند که اسلام را ارائه بدهند و این مکتب را عرضه کنند. مردم اسلام را نمی‌شناسند. شما باید خودتان را، اسلامتان را، نمونه‌های رهبری و حکومت اسلامی را، به مردم دنیا معرفی کنید. مخصوصاً به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیلکرده. دانشجویان چشمشان باز است. شما مطمئن باشید اگر این مکتب را عرضه نمایید و حکومت اسلامی را چنانکه هست به دانشگاهها معرفی کنید، دانشجویان از آن استقبال خواهند کرد. دانشجویان با استبداد مخالفند؛ با حکومت‌های دست‌نشانده و استعماری مخالفند؛ با قلدری و غارت اموال عمومی مخالفند؛ با حرامخوری و دروغپردازی مخالفند. با اسلامی که طرز حکومت اجتماعی و تعالیم دارد، هیچ دانشگاه و دانشجویی مخالفت ندارد. اینها دستشان به طرف حوزه نجف دراز است که برای ما فکری بکنید. آیا باید بنشینیم تا آنها ما را امر به معروف کنند و به انجام وظیفه دعوت نمایند؟ جوانان از اروپا ما را امر به معروف کنند که ما حوزه اسلامی تشکیل داده‌ایم شما به ما کمک کنید!

۱. برای نمونه اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۷-۴۸، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء».

وظیفه ماست که این مطالب را تذکر بدهیم؛ طرز حکومت اسلامی و روش زمامداران اسلام را در صدر اسلام بیان کنیم؛ بگوییم که دارالاماره و دکه القضاة (وزارت دادگستری) او [حضرت علی (ع)] در گوشه مسجد قرار داشت، و دامنه حکومتش تا انتهای ایران و مصر و حجاز و یمن گسترش داشت. متأسفانه وقتی حکومت به طبقات بعدی رسید، طرز حکومت تبدیل به سلطنت و بدتر از سلطنت شد. باید این مطالب را به مردم رسانید و آنان را رشد فکری و سیاسی داد. باید گفت که چگونه حکومتی می‌خواهیم؛ و زمامدار و متصدیان امور حکومتی ما باید چگونه باشند، و چه رفتار و سیاستی را پیش گیرند. زمامدار جامعه اسلامی کسی است که با برادرش، عقیل، چنان رفتار می‌کند^۱ تا هرگز درخواست تبعیض اقتصادی و اضافه کمک از بیت المال نکند. دخترش را که از بیت المال عاریه مضمونه گرفته، بازخواست می‌کند، و می‌فرماید اگر عاریه مضمونه نبود، تو اولین هاشمیه‌ای بودی که دست قطع می‌شد^۲! اما چنین حاکم و زمامداری می‌خواهیم. زمامداری که مجری قانون باشد؛ نه مجری هوسها و تمایلات خویش؛ افراد مردم را در برابر قانون مساوی بداند، و آنها را دارای وظایف و حقوق اساسی متساوی؛ بین افراد امتیاز و تبعیض قائل نشود؛ خاندان خود و دیگری را به يك نظر نگاه کند؛ اگر پسرش دزدی کرد، دستش را قطع کند؛ برادر و خواهرش هروئین فروشی کردند، آنها را اعدام کند؛ نه اینکه عده‌ای را برای ده گرم هروئین بکشند، و کسان آنها باند هروئین داشته باشند و خروارها هروئین وارد کنند!

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادتهای اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی است. اسلام اینگونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود؛ عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود

۱. نهج البلاغه ۴ «خطبة ۲۱۵».

۲. بحار الانوار؛ ج ۴، ۳۳۷-۳۳۸، «تاریخ امیرالمؤمنین (ع)»، باب ۹۸- وسائل الشیعه ج ۴، ص ۵۲۱، «کتاب الحدود و التعزیرات»، «ابواب حدالسرقه»، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

راه‌حلهایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی پردازند. در کشورهای غیر اسلامی، یا حکومت‌های غیر اسلامی در کشورهای اسلامی، هرگاه بخواهند چنین اجتماعاتی فراهم آورند، مجبورند میلیونها از ثروت و بودجهٔ مملکت را صرف کنند. تازه اجتماعات آنها بی‌صفا و ظاهری و عاری از آثار خیر است. اسلام ترتیباتی داده که هرکس خودش آرزو می‌کند به حج برود، و راه افتاده به حج می‌رود. خودش با اشتیاق به نماز جماعت می‌رود. باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعهٔ نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی به این فکرها نیستند، و بیش از اینکه «ولا الضالین» را خوب ادا کنند فکری ندارند. حج که می‌روند، به جای اینکه با برادران مسلمان خود تفاهم کنند، عقاید و احکام اسلام را نشر دهند و برای مصایب و مشکلات عمومی مسلمانان چاره‌ای بیندیشند، و مثلاً برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام است اشتراک مساعی کنند، به اختلافات دامن می‌زنند! در حالی که مسلمین صدر اسلام با اجتماع حج و با جماعت جمعه کارهای مهم انجام می‌دادند. در خطبهٔ روز «جمعه» اینطور نبود که فقط يك سوره و دعایی بخوانند و چند کلمه‌ای بگویند؛ با خطبه‌های جمعه بسیج سپاه می‌شد، و از مسجد به میدان جنگ می‌رفتند. و کسی که از مسجد به میدان جنگ برود، فقط از خدا می‌ترسد و بس؛ و از کشته شدن و فقر و آوارگی نمی‌ترسد. و چنین سپاهی سپاه فاتح و پیروز است. هرگاه خطبه‌هایی را که راجع به جمعه است و خطبه‌های حضرت امیر(ع) را ملاحظه کنید^۱، می‌بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت درآورند و به مبارزه برانگیزند؛ برای اسلام فدایی و مجاهد بسازند؛ و گرفتاریهای مردم دنیا را برطرف کنند. اگر هر روز جمعه مجتمع می‌شدند، و مشکلات عمومی مسلمانان را به یاد می‌آوردند و رفع می‌کردند، یا تصمیم به رفع آن می‌گرفتند، کار به اینجا نمی‌کشید. امروز باید با جدیت این اجتماعات را ترتیب دهیم، و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم. به این ترتیب، نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد.

۱. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۱، ۲۷، ۲۹، ۵۱، ۵۴...، حکمت ۳۶۵ - وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، ص ۳۹۵ به بعد.

عاشورایی به وجود آورید

اسلام را عرضه بدارید. و در عرضه آن به مردم نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشته‌ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. (سلام بر مؤسس آن) شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه‌خوان و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند. اگر اسلام را معرفی نمایید و جهان‌بینی (عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید، با اشتیاق کامل از آن استقبال می‌کنند. خدا می‌داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده‌ام، وقتی کلمه‌ای القا می‌شد، موجی در مردم ایجاد می‌گردید. برای اینکه مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سرنیزه و خفقان نمی‌توانند حرفی بزنند. کسی را می‌خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید. حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید؛ و آنان را به شور و حرکت درآورید. از مردم کوچه و بازار، از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده‌اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد. اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند، و به صورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده، حکومت اسلامی را برقرار سازند.

فقهای «حصن اسلام» هستند که معرف عقاید و نظامات اسلام و مدافع و حافظ آن باشند؛ و این تعریف و دفاع و حفاظت را با نطقهای پرشور و بیدار کننده و رهبری مردم ثابت کنند. در این صورت است که اگر بعد از ۲۰ سال درگذشتند، مردم احساس خواهند کرد که مصیبتی بر اسلام وارد و خلایق ایجاد شده است، و به تعبیر روایت **ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ**. اینکه می‌فرماید فقیه مؤمن اگر بمیرد، **ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ**، خلایق جبران ناپذیر در جامعه اسلام به وجود می‌آید، مردن بنده است که در خانه نشسته‌ام و کاری جز مطالعه ندارم؟ از رفتن من چه خلایق در جامعه اسلام ایجاد می‌شود؟ اسلام وقتی امام حسین (ع) را از دست می‌دهد، **ثَلِمَ فِيهِ ثَلْمَةٌ**، خلایق جبران ناپذیر در آن به وجود می‌آید.

کسانی که حافظ عقاید و قوانین و نظام اجتماعی اسلام هستند، مانند «خواجه نصیر»^۱ و «علامه»^۲ که خدمت شایان و نمایانی کرده‌اند، اگر بمیرند خلأی به وجود می‌آید. اما من و جنابعالی برای اسلام چه کرده‌ایم که اگر مردیم مصداق این روایت باشد؟ هزار نفر از ما بمیرد، هیچ خبری نمی‌شود! ما یا فقیه نیستیم حق فقه، یعنی آنطور که باید بود؛ و یا مؤمن نیستیم حق ایمان.

مقاومت در مبارزه‌ای طولانی

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت‌های متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم يك سنگ اینجا می‌گذارند تا بعد از دو‌یست سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می‌کاشت گفت: پیرمرد، گردو می‌کاری که پنجاه سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما خوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد. سیدالشهداء(ع)

۱. محمد بن حسن طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (۵۹۷-۶۷۲ ه.ق.) از حکما و دانشمندان مشهور اسلام. در فلسفه و کلام و ریاضیات و هیئت سرآمد اقران بوده است. علامه حلی، قطب الدین شیرازی و سید عبدالکریم بن طاووس از شاگردان وی بوده‌اند. آثار ارزشمندی از او به جای مانده است مانند: شرح اشارات، تجرید الاعتقاد، تحریر اقلیدس، تحریری مجسطی و اخلاق ناصری.

۲. آیت الله شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه.ق.) فقیه، محدث، مفسر، متکلم، ادیب، جامع معقول و منقول و رئیس امامیه در عصر خود، شهرت «علامه» از اختصاصات اوست. وی نزد بزرگان شیعه و سنی تلمذ جست. از جمله استادانش: محقق حلی، خواجه نصیر الدین طوسی، سیداحمد بن طاووس، و شیخ نجیب الدین بوده‌اند. و خواجه نصیر از درس فقه او استفاده کرده است. پسر وی - فخرالمحققین - نیز از شاگردان پدر بوده است. تبصرة المتعلمین، المختلف، قواعد و تذکرة الفقهاء در فقه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در کلام، الفین در اثبات امامت، المختصر در رجال و تلخیص الکشاف در تفسیر از آثار اوست.

که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می کرد، از اول سازش می نمود و قضیه تمام می شد. هیأت حاکمه اموی از خدا می خواستند که امام حسین (ع) دست بیعت بدهد و با حکومت آنها موافقت نماید، از این بهتر برای آنها چه بود که پسر پیغمبر (ص) و امام وقت به آنها «امیرالمؤمنین» بگویند و حکومتشان را به رسمیت بشناسد؛ ولی آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود. به خاطر اینکه اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسانها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه‌ها برقرار شود، مخالفت نمود؛ مبارزه کرد؛ و فداکاری کرد.

در روایتی که قبلاً آوردم دقت کنید. می بینید حضرت امام صادق (ع) در شرایطی که تحت فشار حکام ستمکار قرار دارد و در حال تقیه به سر می برد و قدرت اجرایی ندارد و بسیاری اوقات تحت مراقبت و محاصره به سر می برد، برای مسلمانان تکلیف معین می کند، و حاکم و قاضی نصب می فرماید. آیا این کار آن حضرت چه معنا دارد؟ و اصولاً بر این نصب و عزل چه فایده‌ای مترتب است؟ مردان بزرگ، که دارای سطح فکر وسیعی می باشند، هیچ گاه مایوس نگردیده و به وضع فعلی خود - که در زندان و اسارت به سر می برند و معلوم نیست آزاد می شوند یا نه - نمی اندیشند؛ و برای پیشبرد هدف خویش در هر شرایطی که باشند طرح نقشه می کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا درآورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران - هرچند بعد از دوستان یا سیصدسال - دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضت‌های بزرگ به همین صورتها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو^۱، در زندان دارای این افکار بوده، و نقشه‌ها کشیده و طرحها داده که بعداً به اجرا درآمده است.

امام صادق (ع) علاوه بر دادن طرح، نصب هم فرموده‌اند. این نصب امام (ع) اگر برای

۱. احمد سوکارنو (۱۹۰۱-۱۹۷۰ م). فرزند يك آموزگار بود. در نوزده سالگی وارد يك كالج فنی هلندی شد و در رشته مهندسی فارغ التحصیل گشت. بر اثر مجاهدات ضد استعماری خود مدتها در زندان و تبعید به سر برد. در سال ۱۹۴۵ م. تأسیس حکومت جمهوری اندونزی را اعلام کرد و در ۱۹۴۹ م. رسماً به ریاست جمهوری کشور خود انتخاب شد. وی یکی از چهره‌های برجسته سیاست جهانی و از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد بود. او در سال ۱۹۶۷ م. پس از کودتای نظامیان طرفدار غرب مجبور به استعفا شد. از آثار او کتاب پرچم انقلاب را می توان نام برد.

آن روز بود، البته کار لغوی محسوب می‌شد؛ ولی آن حضرت به فکر آینده بودند. مثل ما نبودند که فقط به فکر خودش باشد و وضع خود را بنگرد. فکر امت بوده؛ فکر بشر بوده؛ فکر همه عالم بوده است. می‌خواست بشر را اصلاح کند؛ و قانون عدل را اجرا نماید. او باید در هزار و چند صد سال پیش طرح بدهد، نصب نماید تا آن روز که ملتها بیدار شدند، ملت اسلام آگاه گردید و قیام کرد، دیگر تحیری نباشد وضع حکومت اسلامی و رئیس اسلام معلوم باشد.

اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفت کرده است؛ یعنی ابتدا جز طرح چیزی نبوده؛ و سپس بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است. موسی شبانی بیش نبود و سالها شبانی می‌کرد؛ آن روز که برای مبارزه با فرعون مأمور شد، یاور و پشتیبانی نداشت؛ ولی بر اثر لیاقت ذاتی و ایستادگی خود با يك عصا اساس حکومت فرعون را برچید. شما خیال می‌کنید اگر عصای موسی دست من و جنابعالی بود، این کار از ما می‌آمد؟ همت و جدیت و تدبیر موسی می‌خواهد تا با آن عصا بساط فرعون را به هم بریزد. و این کار از هر کسی ساخته نیست. پیغمبر اکرم (ص) وقتی که به رسالت مبعوث شد، و شروع به تبلیغ کرد، يك طفل هشت ساله (حضرت امیر(ع)) و يك زن چهل ساله (حضرت خدیجه) به او ایمان آوردند. جز این دو نفر کسی را نداشت. و همه می‌دانند که چقدر آن حضرت را اذیت کردند و کارشکنیها و مخالفتها نمودند. لیکن مأیوس نشد، و نفرمود کسی ندارم. ایستادگی کرد؛ و با قدرت روحی و عزمی قوی از «هیچ» رسالت را به اینجا رسانید که امروز هفتصد میلیون جمعیت تحت لوای او هستند.

مذهب شیعه هم از صفر شروع شد. روزی که پیغمبر اکرم (ص) اساس آن را پایه‌گذاری کرد با استهزا مواجه گردید! وقتی که مردم را جمع و مهمان نمود و فرمود کسی که چنین و چنان باشد وزیر من است، و جز حضرت امیر(ع) که در آن وقت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود ولی دارای روحی بزرگ بود، بزرگتر از همه دنیا، کسی از جا برنخواست، شخصی رو کرد به حضرت ابیطالب و با استهزا گفت اکنون باید زیر پرچم پسر ت بروی!

آن روز هم که ولایت و حکومت امیرالمؤمنین (ع) را به مردم عرضه داشت، با «بخ» (مبارک باد) ظاهری مواجه گردید؛^۱ لیکن مخالفتها از همان جا شروع شد، و تا آخر هم ادامه داشت. اگر حضرت رسول (ص) ایشان را فقط مرجع مسائل شرعی قرار می داد، هیچ گونه مخالفتی نمی شد؛ ولی چون منصب جانشینی را به حضرت داد و فرمود ایشان باید حاکم بر مسلمین بوده و سرنوشت ملت اسلام را در دست داشته باشد، موجب آن ناراحتیها و مخالفتها شد. شما هم اگر امروز در خانه بنشینید و در امور مملکتی دخالت نکنید، کسی به شما کاری ندارد. آن روز به شما کار دارند که بخواهید در مقدرات کشور دخالت کنید. حضرت امیر (ع) و شیعه چون در امور حکومتی و کشوری دخالت می کردند، آنهمه مورد اذیت و مصیبت قرار گرفتند. اما دست از جهاد و فعالیت نکشیدند تا بر اثر تبلیغات و مجاهدات آنان امروز تقریباً دویست میلیون شیعی در دنیا وجود دارد.

اصلاح حوزه‌های روحانیت

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سستی و تبلی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود؛ افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می دارند، اصلاح شود؛ آخوندهای درباری که دین را به دنیا می فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

عمال استعمار و دستگاههای تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومتهای دست نشانده و ضد ملی قرنهایست که سمپاشی می کنند، و افکار و اخلاق مردم را فاسد می سازند. کسانی که از میان مردم وارد حوزه‌های روحانیت می شوند طبعاً آثار سوء فکری و اخلاقی را با خود می آورند؛ حوزه‌های روحانیت جزئی از جامعه و مردم است؛ بنابراین، ما باید در اصلاح

۱. تفسیر کبیر؛ ج ۱۲، ص ۵۳ - اسدالغابه؛ ج ۴، ص ۲۸ - الغدیر؛ ج ۱، ص ۱۱-۲۱۳.

فکری و اخلاقی افراد حوزه کوشش کنیم. آثار فکری و روحی را که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولتهای خائن و فاسد است، از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم. این آثار کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می بینیم که در حوزه‌ها نشسته به گوش یکدیگر می خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگویم. این افکار آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجه تبلیغات سوء چند صدساله استعمارگران است که در اعماق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها وارد شده، و باعث افسردگی و سستی و تنبلی گردیده و نمی گذارد رشدی داشته باشند.

مرتباً عذرخواهی می کنند که این کارها از ما ساخته نیست. این افکار غلط است. مگر آنها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند چکاره اند که آنها از عهده بر می آیند و ما بر نمی آیم؟ کدامیک از آنها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت دارد؟ بسیاری از آنها اصلاً تحصیل نکرده اند. حاکم حجاز^۱ کجا تحصیل کرده و چه تحصیل کرده است؟ رضاخان اصلاً سواد نداشت، و سرباز بیسوادی بیش نبود! در تاریخ نیز چنین بوده است: بسیاری از حکام خودسر و مسلط از لیاقت اداره جامعه و تدبیر ملت و علم و فضیلت بی بهره بوده اند. هارون الرشید^۲ یا دیگران، که بر کشور بزرگی حکومت می کردند، چه تحصیل کرده بودند؟ تحصیلات و داشتن علوم و تخصص در فنون برای برنامه و برای کارهای اجرایی و اداری لازم است، که ما هم از وجود این نوع اشخاص استفاده می کنیم. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالیة کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی رود؛ و تا پای جان از حقوق ملت و از آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می کند. فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی کند.

شما این افسردگی را از خود دور کنید؛ برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل

۱. فیصل بن عبدالعزیز آل سعود (۱۹۰۶-۱۹۷۵ م.). مدتها وزیر امور خارجه و نخست وزیر عربستان بود و در سال ۱۹۶۴ م. پس از خلع برادرش به جای او نشست.

۲. هارون الرشید (۱۹۳ ه. ق.). پنجمین خلیفه عباسی.

نمایید، و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید؛ و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید؛ و در این راه پیشقدم شوید؛ و دست به دست مردم مبارز و آزادیخواه بدهید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد. به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می‌کنید، شما که توانسته‌اید مردم را بیدار و به مبارزه وادار کنید، و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه درآورید، روز به روز بیشتر تجربه می‌آموزید؛ و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیشتر می‌شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره، و قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید؛ یا مثل حکام بیگانه پرست و غریزه به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید؛ همه چیز آماده و مهیاست. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی، که آن هم به کمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در يك مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می‌شود.

خوشبختانه ملتها هم تابع و متحد شما هستند. آنچه که کم داریم همت و قدرت مسلح است، که آن را هم ان شاء الله به دست می‌آوریم. به عصای موسی احتیاج داریم و به همت موسی. کسانی باید باشند که عصای موسی و شمشیر علی بن ابیطالب (ع) را به کار ببرند.

بله، آن آدمهای بی‌عرضه‌ای که در حوزه‌ها نشسته‌اند، از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی‌آیند؛ چون آنقدر بی‌عرضه‌اند که قلم هم نمی‌توانند به کار ببرند، قدمی هم در هیچ کاری بر نمی‌دارند.

از بس اجانب و عمالشان به گوش ما خوانده‌اند که آقا برو سراغ کارت. سراغ مدرسه و درس و تحصیل. به این کارها چکار دارید. این کارها از شما نمی‌آید. ما هم باورمان آمده که کاری از ما نمی‌آید! و اکنون من نمی‌توانم این تبلیغات سوء را از گوش بعضی بیرون کنم، و به آنها بفهمانم که شما باید رئیس بشر باشید. شما هم مثل دیگرانید. شما هم می‌توانید مملکت را اداره کنید. مگر دیگران چطور بودند که شما نیستید؟ جز این نیست

که بعضی از آنها به جایی رفته خوشگذرانی کرده و یا تحصیلی هم کرده‌اند. ما نمی‌گوییم تحصیل نکنند؛ ما مخالف تحصیل نیستیم؛ مخالف با علم نیستیم؛ به کره ماه بروند؛ صنایع اتمی درست کنند؛ ما جلو آنها را نمی‌گیریم؛ منتها در آن موارد هم تکالیفی داریم. شما اسلام را معرفی کنید، برنامه حکومتی اسلام را به دنیا برسانید، شاید این سلاطین و رئیس جمهورهای ممالک اسلامی متوجه شوند که مطلب صحیح است و تابع گردند. ما که نمی‌خواهیم از دست آنها بگیریم؛ هرکدام را که تابع و امین باشند سرچایشان می‌گذاریم.

ما امروز در دنیا هفتصد میلیون جمعیت داریم، ۱۷۰ میلیون یا بیشتر شیعه داریم، اینها همه پیرو ما هستند؛ ولی از بس بی‌همت هستیم نمی‌توانیم آنها را اداره کنیم. ما باید حکومتی تشکیل دهیم که امانتدار مردم باشد؛ مردم به او اطمینان داشته باشند، و بتوانند سرنوشت خود را به او بسپارند. ما حاکم امین می‌خواهیم تا امانتداری کند، و ملتها در پناه او و پناه قانون آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.

اینها مطالبی است که باید در فکر آن باشید. مایوس نباشید. خیال نکنید این امر نشدنی است. خدا می‌داند که لیاقت و عرضه شما کمتر از دیگران نیست. اگر عرضه ظلم و آدمکشی باشد، البته ما نداریم. آن مردك^۱ وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی^۲، سلمه الله، که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغگویی و... خلاصه پدرسوختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدی، علیهم السلام، که «ساسة العباد»^۳ هستند، غیر این

۱. مراد پاکروان - رئیس سازمان امنیت وقت - است که در یازده مرداد ۱۳۴۲ - زمانی که امام در زندان بودند - به دیدار ایشان رفت. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۷۵.

۲. مراد حاج سیدحسن قمی - فرزند مرحوم آیت الله حاج سید حسین قمی - است که در آن تاریخ با حضرت امام (س) در حبس بوده‌اند، و سپس تا سال پیروزی انقلاب در منطقه کرج به حال تبعید به سر می‌بردند. و با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام (س) و حرکت مردم از تبعید آزاد شدند و به مشهد بازگشتند.

۳. «ساسة» جمع «سائس» به معنی مرد سیاست و نیز متولی امر است. این تعبیر در زیارت «جامعه کبیره» وارد شده است. من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۷۰، «ابواب زیارات»، «باب ۲۲۵»، حدیث ۲.

معنایی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند. بعد رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند! ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیبش کردیم. گفتیم دروغ گفته است! اگر خمینی یا دیگری چنین حرفی بزند، بیرونش می‌کنیم.^۲

اینها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنای دروغ‌گویی و امثال آن می‌باشد تا شما را از امور مملکتی منصرف کنند؛ و آنها مشغول کار خودشان باشند، و شما هم مشغول دعا‌گویی باشید. شما اینجا بنشینید «خلد الله ملک»^۳ بگویید! و آنها هم هرکاری که دلشان می‌خواهد بکنند؛ هرگونه هرزگی که می‌خواهند بکنند. البته خودشان بحمدالله این فهمها را ندارند، ولی اساتید و کارشناسان این نقشه‌ها را کشیده‌اند. استعمارگران انگلیسی که از سیصد سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این ممالک اطلاع دارند، این برنامه را درست کردند. بعدها نیز استعمارگران امریکایی و غیر آنها با انگلیسها همراه و متفق شدند، و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همدان بودم که یکی از طلبه‌های ما که مرد فاضلی بود و از لباس خارج شده ولی اخلاقش محفوظ بود، ورقه بزرگی را به من نشان داد که در آن به رنگ سرخ علامت گذاریهایی شده بود. به طوری که می‌گفت این علامتهای سرخ مال مخازن زیر زمینی بود که در ایران وجود دارد؛ و

۱. در دوازده مرداد ۱۳۴۲ جراید کشور این خبر را منتشر ساختند: (طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی، محلاتی تفاهم حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد...). نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۸۵ - کوثر؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. امام خمینی (س) در روز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ در منزل ضمن سخنانی که ایراد فرمودند اشاره کردند: «در روزنامه [موبخ ۱۳/۵/۱۳۴۲] که مرا از زندان قیصریه آوردند، نوشتند که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الآن حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. يك نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، آمد گفت: آقا، سیاست عبارت است از: دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است! و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتیم: ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبوده‌ایم. امروز چون موقع مقتضی است می‌گویم اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم». کوثر؛ ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳. «خداوند حکومت او را پایدار سازد».

کارشناسان خارجی کشف کرده بودند! کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند. همه مخازن زیرزمینی ما را که کجا طلا دارد، کجا مس دارد و نفت و ... به دست آوردند. روحیه افراد ما را هم سنجیدند که چطوری است. و دیدند تنها چیزی که نمی گذارد نقشه هایشان عملی گردد و در مقابلشان سد می باشد، اسلام و روحانیت است. آنان قدرت اسلام را دیدند که بر اروپا سلطه پیدا کرد؛ و دانستند که اسلام واقعی مخالف با این بساط است. نیز به دست آوردند که روحانین واقعی را نمی توانند تحت نفوذ خود درآورند و در فکرشان تصرف کنند؛ لذا، از روز اول کوشیدند که این خار را از سر راه سیاست خود بردارند، و اسلام را کوچک و روحانیت را ضایع کنند. با تبلیغات سوء این کار را هم کردند. به طوری که امروز اسلام در نظر ما بیش از چهار تا مسأله نیست! از طرفی بر آن شدند که فقها و علمای اسلام را که رأس جمعیت های اسلامی قرار دارند، با تهمت یا به وسایل دیگر لکه دار و ضایع نمایند. آن شخص بسیار بی آبرو که عامل استعمار است، در کتابش نوشته: ششصد نفر از علمای نجف و ایران وظیفه خوار انگلیس بودند! شیخ مرتضی^۱ فقط دو سال حقوق بگیر بود بعد متوجه شد!^۲ مدرکش اسنادی است که در وزارت خارجه انگلستان در هند بایگانی شده است! این دست استعمار است که می گوید به ما فحش بدهید تا نتیجه بگیریم. استعمار خیلی مایل است که همه علماء را جیره خوار خودش معرفی کنند، تا علمای اسلام را در میان مردم بدنام ساخته مردم را از آنان روگردان و منصرف کنند.

از طرف دیگر، با تبلیغات و تلقینات خود تلاش کرده اند تا اسلام را کوچک و محدود کنند؛ و وظایف فقها و علمای اسلام را به کارهای جزئی منحصر گردانند. به گوش ما خوانده اند که فقها جز مسأله گفتن کاری ندارند و هیچ تکلیف دیگری ندارند! بعضی هم

۱. مراد شیخ مرتضی انصاری - فقیه و اصولی بزرگ شیعه - است.

۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ اسماعیل راثین؛ ص ۱۰۲ - ۱۰۳. توضیح آنکه راثین از بدو تأسیس ساواک با شماره رمز ۱۴۹۸ با آن همکاری داشت. او کتاب فراموشخانه و فراماسونری خود را با همکاری ساواک تهیه و منتشر کرد. تطبیق اسناد مندرج در کتاب راثین با اسناد فراماسونری بایگانی ساواک نشان می دهد که بخش مهمی از این اسناد به شکل گزینش شده عیناً در کتاب راثین آمده است. وی با علم - وزیر دربار شاهنشاهی ایران - نیز روابط حسنه ای داشت؛ و همو بود که راثین را به تألیف کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران و داشت تا از این رهگذر چهره روحانیت را مخدوش جلوه دهد - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۶ - مطالعات سیاسی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، کتاب اول، ص ۴۱ - ۹۲.

نفهمیده باور کرده و گمراه شده‌اند. ندانسته‌اند که اینها نقشه است تا استقلال ما را از بین ببرند، و همهٔ جهات کشورهای اسلامی را از دست ما بگیرند. و ندانسته به بنگاههای تبلیغات استعماری و به سیاست آنها و به تحقق هدفهای آنها کمک کرده‌اند. مؤسسات تبلیغاتی استعماری وسوسه کرده‌اند که دین از سیاست جداست. روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند. فقها وظیفه ندارند بر سرنوشت خود و ملت اسلام نظارت کنند. متأسفانه عده‌ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. و نتیجه این شده که می‌بینیم. این همان آرزویی است که استعمارگران داشته‌اند و دارند و خواهند داشت.

شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بی‌کاره و تنبل و بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسأله می‌گویند، و دعا می‌کنند؛ و کاری جز این از آنها ساخته نیست. ضمناً به افکاری و رویه‌هایی برخورد می‌کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است. مثلاً اینکه حرف زدن منافی شأن آخوند است! آخوند و مجتهد باید حرف بلد نباشد! و اگر بلد است حرف نزند! فقط لا إله إلا الله بگوید! و گاهی يك کلمه بگوید! در حالی که این غلط است، و برخلاف سنت رسول الله است. خدا از سخنگویی و بیان و قلم و نگارش تجلیل کرده، و در سوره «الرحمن» می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱ و این را که بیان کردن آموخته را نعمتی بزرگ و اکرامی می‌شمارد بیان برای نشر احکام خدا و تعالیم و عقاید اسلام است. با بیان و نطق است که می‌توانیم دین را به مردم بیاموزیم و مصداق يعلمونها الناس شویم. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر(ع) نطقها و خطبه‌ها ایراد می‌کرده و مرد سخن بوده‌اند.

اصلاح مقدس نماها

اینگونه افکار ابلهانه، که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند، و از نهضت

۱. «به او سخن گفتن آموخت». (الرحمن/۴).

اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند؛ و در حقیقت «مقدس‌نما» هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم، و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم؛ چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی^۱، مرحوم آقای حجت^۲، مرحوم آقای صدر^۳، مرحوم آقای خوانساری^۴، رضوان الله علیهم، برای مذاکره در يك امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند^۵. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده، و يك نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. اینهایی که اسمشان «مقدسین» است - نه مقدسین واقعی - و متوجه مفاسد و مصالح نیستند دستهای شما را بسته‌اند. و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آنها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید.

امروز جامعهٔ مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را

۱. آیت الله العظمی سید حسین بن علی طباطبایی بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ ه.ق.)، فقیه، اصولی و زعیم حوزهٔ علمیه و مرجع شیعیان جهان. از درس اساتیدی چون آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی و شیخ الشریعهٔ اصفهانی بهره برد. به تقاضای علما و طلاب شهر قم از سال ۱۳۶۴ ه.ق. در آن دیار رحل اقامت افکند. از آثار اوست: حاشیه بر کتابهای عروة الوثقی و کفایة الاصول و نهایة شیخ طوسی و نیز تقریرات درس فقه و اصول که به قلم شاگردانش فراهم آمده است.

۲. آیت الله سید محمد حجت (۱۳۱۰-۱۳۷۳ ه.ق.) از مجتهدان و مدرسان فقه و اصول. از سال ۱۳۴۹ ه.ق. در شهر قم سکونت گزید، و پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آیات الهی صدر و خوانساری به ادارهٔ حوزهٔ علمیه اهتمام نمود. رساله در استصحاب، رساله در بیع و حاشیه بر کفایه از آثار اوست.

۳. آیت الله سید صدر الدین صدر (۱۲۹۹-۱۳۷۳ ه.ق.) از شاگردان آخوند خراسانی و آیت الله نائینی. به دعوت آیت الله حائری به قم رفت و سمت مشاورت و همکاری ایشان را به عهده گرفت. المهدی، خلاصة الفصول و مدینة العلم از آثار اوست.

۴. آیت الله سید محمد تقی خوانساری (۱۳۰۵-۱۳۷۱ ه.ق.) از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی، میرزای نائینی و سید محمدکاظم یزدی بهره برد. در قیام مردم عراق علیه استعمار انگلستان، در صف مجاهدان نهضت بود. پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آقایان حجت و صدر به ادارهٔ امور حوزهٔ علمیه همت گماشت و در خشکسالی سال (۱۳۶۳ ه.ق.) به دعوت مردم قم نماز «استسقا» اقامه نمود که در پی آن باران فراوانی باریدن گرفت.

۵. به استناد اظهارات آقایان: دوانی و خلخالی، امر سیاسی مذکور بحث پیرامون مسألهٔ مجلس مؤسسان بوده است.

می گیرند، و به اسم اسلام به اسلام صدمه می زنند. ریشه این جماعت، که در جامعه وجود دارد، در حوزه های روحانیت است. در حوزه های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها افرادی هستند که روحیه مقدس نمایی دارند؛ و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می دهند. اینها هستند که اگر يك نفر پیدا شود بگویند بیاید زنده باشید، بیاید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و امریکا اینقدر به ما تحمیل کنند، نگذارید اسرائیل اینطور مسلمانان را فلج کند، با او مخالفت می کنند.

این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد. به آنها گفت مگر خطر را نمی بینید؟ مگر نمی بینید که اسرائیلیها دارند می زنند و می کشند و از بین می برند و انگلیس و امریکا هم به آنها کمک می کنند، و شما نشسته اید تماشا می کنید. آخر شما باید بیدار شوید؛ به فکر علاج بدبختیهای مردم باشید. مباحثه به تنهایی فایده ندارد؛ مسأله گفتن به تنهایی دردها را دوا نمی کند. در شرایطی که دارند اسلام را از بین می برند، بساط اسلام را به هم می زنند، خاموش نشینید مانند نصرانیها که نشستند درباره روح القدس و تثلیث صحبت کردند تا آمدند آنها را گرفته از بین بردند. بیدار شوید، و به این حقایق و واقعیتها توجه کنید. به مسائل روز توجه کنید. خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. شما با این اهمال کاریها می خواهید که ملائکه اجنحه خود را زیر پای شما پهن کنند؟ مگر ملائکه تنبل پرورند؟ ملائکه بالشان را زیر پای امیرالمؤمنین (ع) پهن می کنند؛ چون مردی است که به درد اسلام می خورد؛ اسلام را بزرگ می کند؛ اسلام به واسطه او در دنیا منتشر می شود و شهرت جهانی پیدا می کند؛ با زمامداری آن حضرت جامعه ای خوشنام و آزاد و پر حرکت و پر فضیلت به وجود می آید. البته ملائکه برای حضرتش خضوع می کنند. و همه برای او خضوع و خشوع می کنند. حتی دشمن در برابر عظمتش تعظیم می کند. برای شما که جز مسأله گفتن تکلیفی ندارید خضوع معنی و مورد ندارد.

هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت های مکرر بیدار نشده و به انجام وظیفه برنخاستند، معلوم می شود قصورشان از غفلت نیست، بلکه درد دیگری دارند. آن وقت حسابشان طور دیگری است.

حوزه‌های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانتداری است؛ و بدیهی است که امانت الهی را نمی‌توان به دست هرکس داد. آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نایب امیرالمؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن، دخالت کند، باید منزّه بوده دنیا طلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هرچند در امر مباح باشد، امین الله نیست، و نمی‌توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه نشینان دربارها می‌شود و اوامرشان را اطاعت می‌کند، امین نیست و نمی‌تواند امانتدار الهی باشد. خدا می‌داند که از صدر اسلام تاکنون از این علمای سوء چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد شده است. ابوهریره^۱ یکی از فقهاست؛ لیکن خدا می‌داند که به نفع معاویه و امثال او چقدر احکام جعل کرد؛ و چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد ساخت. قضیه ورود علما در دستگاه ظلمه و سلاطین غیر از ورود افراد عادی است. يك آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق است، و بیش از این چیزی بر آن مترتب نیست؛ لیکن يك فقیه، يك قاضی، مثل ابوهریره و شریح قاضی، وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند، دستگاه را عظمت می‌دهند؛ اسلام را لکه‌دار می‌کنند. يك نفر فقیه اگر وارد دستگاه ظلمه شد، مثل این است که يك امت وارد شده باشد، نه اینکه يك نفر آدم عادی

۱. ابوهریره (۵۷ یا ۵۸ ه.ق.) صحابی در سال هفتم هجری اسلام آورد. هر چند بیش از سه سال از مصاحبت پیامبر برخوردار نبود، بیش از هر صحابی دیگر از آن حضرت حدیث نقل کرد. تا آنجا که در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند. در روزگار عمر ولایت بحرین داشت، سپس معزول گشت و به کیفر بردن اموال بیت‌المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محکوم گردید. در زمان خلافت عثمان برای تقرب به وی احادیثی در فضیلت وی جعل کرد. در دوره خلافت امیرالمؤمنین با سکوت ظاهری از خیرخواهی جهت دستگاه معاویه دریغ نمود. گویند در هنگامه جنگ صفین از پیکار کناره گرفت و روزی را در خیمه گاه حضرت امیر و روز دیگر را در میان لشکریان معاویه می‌گذراند. و گویند در نماز به حضرت اقتدا می‌نمود در طعام، سفره معاویه را رجحان می‌نهاد و می‌گفت: غذای معاویه چربتر و نماز با علی (ع) افضل است. در بسیاری از احادیث دانشمندان اسلامی - چه شیعه و چه سنی - وی را مردود شناخته‌اند. ابوهریره، علامه شرف الدین؛ ابوهریره شیخ المضیره، محمد ابوزهره؛ شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۴، ص ۶۳-۶۹ و ۷۸ — دائرة المعارف اسلامیة؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۹.

وارد شده است؛ و لذا ائمه (ع) از ورود به این دستگاهها شدیداً تحذیر کردند، و فرمودند اگر شماها وارد نمی‌شدید، کار به اینجاها نمی‌رسید.^۱

تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترك كنند و از آن اعراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی نمی‌گذاشتند. تقیه مربوط به فروع است، مثلاً وضو را اینطور یا آنطور بگیر؛ اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام، در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست. اگر يك فقیهی را وادار کنند که برود منبر خلاف حکم خدا را بگوید، آیا می‌تواند به عنوان التقیة دینی و دین آباء^۲ اطاعت کند؟ اینجا جای تقیه نیست. اگر بنا باشد به واسطه ورود يك فقیه در دستگاه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه دار گردد، نباید وارد شود، هر چند او را بکشند. و هیچ عذری از او پذیرفته نیست؛ مگر اینکه معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است؛ مثل علی بن یقطين^۳ که معلوم است برای چه وارد شده است؛ یا خواجه نصیر، رضوان الله علیه، که معلوم است در ورود او چه

۱. در نامه امام سجاد(ع) به محمد بن مسلم زهری آمده است: *وَاعْلَمْ أَنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَأَخْفَى مَا اخْتَمَلْتَ أَنْ أَنْتَ وَخَشَةَ الظَّالِمِ وَ سَهَلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْعَرَى بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَ اجَابَتَكَ لَهُ حِينَ دَعَيْتَ... أَوْلَيْتَ بِدَعَاةِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَاؤُوكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَ جَسْرًا يَغْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بِلَايَاهُمْ وَ سَلَّمَا إِلَى صَلَاتِهِمْ دَاعِيَا إِلَى غَيْبِهِمْ سَالِكَا سَبِيلِهِمْ، يُدْخِلُونَ بِكَ الشُّكَّ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ يَتَشَادُونَ بِكَ قُلُوبَ الْجُهَالِ إِلَيْهِمْ.* (پس بدان کمترین حقی که پنهانش داشته‌ای و سبکترین باری که بر دوش خود گرفته‌ای آن است که وحشت ستمگر را با نزدیکی به او زایل نموده‌ای و راه گمراهی را بر او هموار ساخته‌ای، از این راه که به او تقرب می‌جویی و هرگاه بخواندت اجابت می‌کنی. مگر نه آنکه اینان با این دعوتها می‌خواهند تو را همچون قطب آسیا محور بیدادگریهای خویش قرار دهند، و ستمکاریها را گرد وجود تو بچرخانند؟ تو را پلی قرار دهند برای مظالم و مقاصد خود و نردبانی برای گمراهیها و دعوت کننده‌ای برای کج رویهای خویش، و به همان راهی تو را ببرند که خود می‌روند و تو را وسیله سازند تا دانشمندان را لکه‌دار نمایند، و دل‌های نادانان را به سوی خود متمایل سازند). *تحف العقول*؛ ص ۲۱۴، بخش کلمات امام سجاد(ع).

۲. «تقیه مسلک من و مسلک پدران من است». *مستدرک الوسائل*؛ ج ۱۲، ص ۲۵۸، «کتاب الامر بالمعروف»، «ابواب الامر والنهی...»، باب ۲۴، حدیث ۴.

۳. علی بن یقطين (۱۲۴-۱۸۲ ه.ق.) پدرش در دوران حکومت بنی امیه داعی حکومت آل عباس بود، از این رو پس از روی کار آمدن بنی عباس، علی بن یقطين نزد آنان منزلی تام یافت تا آنجا که هارون الرشید او را به وزارت خود

←

فوایدی بود. البته فقهای اسلام از این حرفها منزّه‌اند؛ وضعشان از صدر اسلام تا کنون روشن است؛ مثل نور پیش ما می‌درخشند و لکهای ندارند. آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند، از مذهب ما نبودند. فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها را نکردند، بلکه مخالفت کردند؛ حبسها رفتند؛ زجرها کشیدند، و اطاعت نکردند. کسی خیال نکند که علمای اسلام در این دستگاهها وارد بوده یا هستند. البته بعضی مواقع برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه وارد می‌شدند که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد، واجب است که وارد شویم. این موضوع مورد صحبت نیست. اشکال سر آنهاست که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم اینجا یا جای دیگر خوانده یا نخوانده، و برای شکم یا بسط ریاست به این دستگاهها پیوسته‌اند. با اینها باید چه کنیم؟

آخوندهای درباری را طرد کنید

اینها از فقهای اسلام نیستند. و بسیاری از اینها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند. اگر در اعیاد و دیگر مراسم نتوانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کند که حضور یابند، از خودشان داشته باشند تا «جل جلاله» بگویند! اخیراً لقب «جل جلاله» به او* داده‌اند! اینها فقها نیستند؛ «شناخته شده»‌اند! مردم اینها را می‌شناسند. در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید؛ اینها دین شما را از بین می‌برند. اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند؛ ساقط شوند. اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می‌کنند؛ اسلام را ساقط می‌کنند.

باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام، اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند؛ اینها قابل کشتن نیستند؛ لکن

→ برگزید. وی در عین حال با امام کاظم (ع) نیز مرتبط بود و آن حضرت را واجب‌الاطاعه می‌دانست و در اجرای فرمانش می‌کوشید. امام (ع) درباره او فرمود: «ای علی، خداوند در کنار دستیاران ستم پیشگان یاورانی دارد که آنها را وسیله دستان خود قرار می‌دهد، و تو ای علی از آنان هستی.»
* شاه.

عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند؛ لیکن عمامه‌هایشان را بردارند؛ نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس شریف است، نباید بر تن هرکسی باشد. عرض کردم که علمای اسلام از این مطالب منزّه‌اند، و در این دستگاہها نبوده و نیستند. و آنهایی که به این دستگاہ وابسته‌اند، مفتخورهایی هستند که خود را به مذهب و علما بسته‌اند؛ و حسابشان اصلاً جداست و مردم آنها را می‌شناسند.

خود ما نیز وظایف دشواری داریم. لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث طرز زندگی کاملتر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم. شما آقایان باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید. امین شوید. دنیا را در نظر خود تنزل دهید. البته نمی‌توانید مثل حضرت امیر(ع) باشید که می‌فرمود دنیا در نظر من مثل «عقطة عنز» است؛ لیکن از حطام دنیا اعراض کنید؛^۱ نفوس خود را تزکیه کنید؛ متوجه به حق تعالی شوید؛ متقی باشید. اگر خدای نکرده برای این درس می‌خوانید که فردا به نوایی برسید، نه فقیه خواهید شد، و نه امین اسلام خواهید بود. خود را مجهز کنید تا برای اسلام مفید باشید. لشکر امام زمان باشید تا بتوانید خدمت کنید و عدالت را بسط دهید. افراد صالح طوری هستند که وجود آنها در جامعه مصلح است. ما از این اشخاص دیده‌ایم. انسان به واسطه راه رفتن و معاشرت با آنها منزّه می‌شود. شما کاری کنید که با کار شما و اخلاق و سلوک شما و اعراض شما از حطام دنیا مردم اصلاح شوند؛ به شما اقتدا کنند؛ شما مقتدی الایمان باشید. جندالله، سرباز خدا شوید تا اسلام را معرفی کنید؛ حکومت اسلامی را معرفی کنید من نمی‌گویم ترک تحصیل نمایید، لازم است درس بخوانید، فقیه شوید، جدیت در فقاہت کنید، نگذارید این حوزه‌ها از فقاہت بیفتد تا فقیه نشوید نمی‌توانید به اسلام خدمت کنید؛ لیکن در خلال تحصیلات خود در فکر باشید که اسلام را به مردم معرفی کنید؛ فعلاً که اسلام غریب است و کسی اسلام را نمی‌شناسد؛ ولی لازم است که شما اسلام و احکام اسلام را به مردم برسانید تا مردم بفهمند اسلام چیست، و حکومت اسلام

۱. ص ۳۸ همین کتاب.

۲. پیشوای مردم.

چه می‌باشد؛ رسالت و امامت یعنی چه؛ اصلاً اسلام برای چه آمده است و چه می‌خواهد. کم کم اسلام معرفی گردد، و ان شاءالله روزی حکومت اسلامی تشکیل شود.

حکومت‌های جائز را براندازیم

روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. با آنها همکاری نکنیم. از هرگونه کاری که کمک به آنها محسوب می‌شود پرهیز کنیم. مؤسسات قضایی، مالی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

برانداختن «طاغوت»، یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاههای دولتی جائز و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد؛ و طبق قانون اسلام اداره شود؛ و بتدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن اطاعت از «طاغوت» و قدرتهای ناروای سیاسی را نهی فرموده است؛ و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده؛ و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است. روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در دین تصرف می‌کنند تشویق شده است. ائمه، علیهم السلام، و پیروانشان، یعنی شیعه همیشه با حکومت‌های جائز و قدرتهای سیاسی باطل مبارزه داشته‌اند. این معنی از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیداست. بسیاری اوقات گرفتار حکام ظلم و جور بوده‌اند، و در حال شدت تقیه و خوف به سر می‌برده‌اند. البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان. و این مطلب در بررسی روایات همیشه مورد نظر است. حکام جور هم همیشه از ائمه (ع) وحشت داشتند. آنها می‌دانستند که اگر به ائمه (علیهم السلام) فرصت بدهند قیام خواهند کرد؛ و زندگی توأم با عشرت و هوسبازی را بر آنها حرام خواهند کرد. اینکه می‌بینید «هارون» حضرت موسی بن جعفر (ع) را می‌گیرد و چندین سال حبس می‌کند، یا «مأمون» حضرت رضا (ع) را به مرو می‌برد و تحت الحفظ نگه می‌دارد و سرانجام مسموم می‌کند، نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و اینها با پیغمبر (ص) مخالفند؛

۱. عبدالله مأمون (۱۷۰-۲۱۸ ه.ق.) فرزند هارون الرشید و هفتمین خلیفه عباسی.

۲. الارشاد؛ ص ۲۹۰-۲۹۵. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۹. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۴۴۰-۴۴۱.

هارون و مأمون هر دو شیعی بودند،^۱ بلکه از باب «الملک عقیم»^۲ است ولو اینها می دانستند که اولاد علی (ع) داعیه خلافت داشته بر تشکیل حکومت اسلامی اصرار دارند، و خلافت و حکومت را وظیفه خود می دانند. چنانکه آن روز که به امام (ع) پیشنهاد شد حدود «فدک»^۳ را تعیین فرماید تا آن را به ایشان برگردانند، طبق روایت حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود.^۴ یعنی تا این حدود حق ماست و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم، و شما غاصبید. حکام جائز می دیدند که اگر امام موسی بن جعفر (ع) آزاد باشد، زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد؛ و ممکن است زمینه ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد. از این جهت مهلت ندادند اگر مهلت داده بودند، بدون تردید حضرت قیام می کرد. شما در این شك نداشته باشید که اگر فرصتی برای موسی بن جعفر (ع) پیش می آمد، قیام می کرد و اساس دستگاه سلاطین غاصب را واژگون می ساخت.

همچنین، مأمون حضرت رضا (ع) را با آنهمه تزویر و سالوس و گفتن «یا ابن عم» و «یا

۱. اشاره امام به اقرار آنها به حقانیت ائمه (ع) است. چنانکه مأمون خلیفه عباسی خود را شیعه می شمرد و تشیع خود را از پدرش هارون می دانست. وی گفته است که چون از پدرش، هارون، درباره امام کاظم پرسید، هارون به او گفت: «من پیشوای ظاهری مردم و با زور و غلبه بر ایشان تسلط یافتم و موسی بن جعفر امام بر حق است به خدا سوگند پسرم اگر تو هم در امر حکومت با من بستیزی، چشمهایت را از کاسه بیرون خواهم آورد؛ بدان که حکومت بی زاد و ولد است». بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۲۹-۱۳۳.

۲. مقصود هارون از اینکه گفت: «حکومت بی زاد و ولد است» آن بود که چون مخاصمه بر سر قدرت و حکومت درگیرد، خویشاوندیها فراموش می گردد و هیچ پدری آن را حتی بر فرزند خود نیز روا نخواهد داشت و از او سلب خواهد کرد چنانکه گویی اصلاً عقیم بوده و فرزندی نداشته است. مقصود امام از «الملک عقیم» اشاره به همین معناست.

۳. «فدک» قریه آبادی بوده است واقع در یک منزلی خیبر که پس از جنگ خیبر ساکنان آن با پیغمبر (ص) پیمان صلح بستند و فدک از آن پیغمبر (ص) گردید، و پیامبر به دستور خداوند آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید. سیره ابن هشام؛ ج ۳ و ۴، ص ۳۵۳- تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۰- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۴، ص ۸۲۳-۸۷۴- الفدک فی التاريخ؛ شهید سید محمد باقر صدر.

۴. درباره مهدی، خلیفه عباسی، نوشته اند که وی تصمیم گرفت حقوق و اموال به ناحق رفته را به صاحبانش بازگرداند. این خبر به امام موسی بن جعفر - علیه السلام - رسید، امام به او فرمود: چرا حق ما را باز نمی گردانی. مهدی گفت: حق شما چیست؟ فرمود: فدک حق ماست و سپس وسعت آن را کوه احد، عریش مصر، دومه الجندل و سیف البحر، تعیین فرمود. چون مهدی متعجبانه پرسید: آیا تمام اینهاست؟ امام فرمود: آری، همه اینهاست. بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۷-۱۵۶، تاریخ امام موسی بن جعفر (ع)، «باب ۴۰»، حدیث ۲۹- ابن شهر آشوب از کتاب «اخبار الخلفاء» این برخورد را با هارون نقل می کند و حدود آن را سرزمینهای عدن، سمرقند، افریقا، سیف البحر (نزدیک ارمنستان) می شمرد. مناقب آل ابیطالب؛ ج ۴، ص ۳۴۶.

ابن رسول الله^۱ تحت نظر نگه می‌دارد! که مبادا روزی قیام کند و اساس سلطنت را درهم بریزد. چون پسر پیغمبر (ص) است و در حق او وصیت شده، و نمی‌شود او را در مدینه آزاد گذاشت. حکام جائز سلطنت می‌خواستند، و همه چیز را فدای این سلطنت و امارت می‌کردند؛ نه اینکه دشمنی خصوصی با کسی داشته باشند. چنانکه اگر امام (ع)، نعوذ بالله، درباری می‌شد، کمال عزت و احترام را به او می‌گذاشتند، و دستش را هم می‌بوسیدند. برحسب روایت وقتی که امام (ع) بر «هارون» وارد شد، دستور داد حضرت را تا نزدیک مسند سواره بیاورند؛ و کمال احترام را به ایشان نمود. بعد که موقع تقسیم سهمیه بیت المال شد و نوبت به بنی هاشم^۱ رسید، مبلغ بسیار اندکی مقرر داشت! مأمون که حاضر بود، از آن تجلیل و این طرز توزیع درآمد تعجب کرد. هارون به او گفت عقل تو نمی‌رسد. بنی هاشم را باید همین طور نگه داشت. اینها باید فقیر باشند؛ حبس باشند؛ تبعید باشند؛ رنجور باشند؛ مسموم شوند؛ کشته شوند؛ وگرنه قیام خواهند کرد، و زندگی را بر ما تلخ خواهند ساخت.^۲

ائمه (ع) نه فقط خود با دستگاههای ظالم و دولتهای جائز و دربارهای فاسد مبارزه کرده‌اند، بلکه مسلمانان را به جهاد بر ضد آنها دعوت نموده‌اند. بیش از پنجاه روایت در وسائل الشیعه^۳ و مستدرک و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاه ظلمه کناره‌گیری کنید^۴؛ به دهان مداح آنها خاک بریزید^۵؛ هرکس يك مداد به آنها بدهد یا آب در دواتشان

۱. «بنی هاشم» نام طایفه‌ای بزرگ و اصیل از قریش، فرزندان عمرو بن عبد مناف ملقب به «هاشم» که پدر «عبدالمطلب» جد پیامبر (ص) بود.

۲. عیون اخبار الرضا (ع)؛ ج ۱، ص ۸۸-۹۱. بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۲۹، «باب مناظراته (ع) مع خلفاء الجور».

۳. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه که اختصاراً وسائل نامیده می‌شود، تألیف علامه محدث حرّ عاملی است. این کتاب جامعترین تصنیف در احادیث احکام و دارای بهترین ترتیب و تبویب در این زمینه است. احادیث این کتاب بر طبق دیگر کتب فقهی ترتیب یافته و در آخر فوایدی از علم رجال به آن ضمیمه گشته است.

۴. وسائل الشیعه؛ ج ۱۲، ص ۱۲۷-۱۳۹، «کتاب التجاره»، «در ابواب ما یکتسب به»، بابهای ۴۲ و ۴۵ - مستدرک الوسائل؛ ج ۱۳، «ابواب ما یکتسب به»، بابهای ۳۵-۳۸.

۵. عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه عن رسول الله فی حدیث «المناهی» انه نهی عن المدح و قال: اُخْتُوا فی وجوه المدّاحین الثّراب و وسائل الشیعه؛ ج ۱۲، ص ۱۳۲، «کتاب التجاره»، «ابواب ما یکتسب به» باب ۴۲، حدیث ۱ - من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۵، «باب ذکر جمل من مناهی النبی»، حدیث ۱.

بریزد، چنین و چنان می‌شود^۱. خلاصه دستور داده‌اند که با آنها به هیچ وجه همکاری نشود و قطع رابطه بشود. از طرف دیگر، آنهمه روایت که در مدح و فضیلت عالم و فقیه عادل وارد شده، و برتری آنها را بر سایر افراد مردم گوشزد کرده‌اند. اینها همه طرحی را تشکیل می‌دهند که اسلام برای تشکیل حکومت اسلامی ریخته. برای اینکه ملت را از دستگاه ستمکاران منصرف و روگردان سازد و خانه‌ظلم را ویران کند؛ و درب خانه فقها را به روی مردم بگشاید - فقهایی که عادل و پارسا و مجاهد هستند - و در راه اجرای احکام و برقراری نظام اجتماعی اسلام می‌کوشند.

مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش به سر برده، ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند - حکومتی که اسلام نظام و طرز اداره و قوانینش را طراحی کرده است - اکنون وظیفه ماست که طرح حکومتی اسلام را به اجرا درآوریم و پیاده کنیم. امیدوارم که معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام به گروه‌های عظیم بشر موجی در افکار به وجود آورد، و قدرتی که از نهضت مردم پدید می‌آید عامل استقرار نظام اسلام شود.

بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولتهای اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملت‌ها کوشش کنند، و از تفرقه‌ها و سودجوییهای شخصی دست بردارند. نسل جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه اهداف مقدسه اسلام به پاخیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراک مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً به نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. **إِنَّكَ وَلِي التَّوْفِيقِ. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.**

۱. در عقاب الاعمال از امام صادق نقل کرده که از جدش رسول خدا روایت فرمود: **إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مَنَادٍ: ...أَيْنَ أَعْوَانِ الظَّالِمَةِ وَ مَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاةً أَوْ رَبِطَ كَيْسًا أَوْمَدَّ لَهُمْ مُدَّةَ قَلَمٍ، فَأَحْشَرُوهُمْ مَعَهُمْ** (...کجايند ياران ستمگران! و آنان که در مرکبشان، ليقه نهادند و يا كيسه زر برای ایشان بستند يا برای آنان قلمی به دوات آغشتند، پس اينک با همان ياران ستمگران محشورشان کنيد). **وسائل الشيعه**؛ ج ۱۲، ص ۱۳۰، «کتاب التجارة»، «ابواب ما يكتسب به»، باب ۴۲.



فهرست آیات

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم.	(نسا/ ٥٩) ٤٥، ٧١، ٨٦، ٨٨، ١٠٠
الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك.	(نسا/ ٦٠) ٨٨
ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها.	(نسا/ ٥٨) ٨٣، ٨٦
انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها.	(توبه/ ٦٠) ١٢١
انه كان من المفسدين.	(قصص/ ٤) ٣٥
تبيان لكل شى	(نحل/ ٨٩) ٢٩
خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزكئهم بها.	(توبه/ ١٠٣) ٧١
الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة	(نور/ ٢) ٦٨
علمه البيان	(الرحمن/ ٤) ١٤٣
فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله والرسول...	(نسا/ ٥٩) ٨٧
فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا باياتى ثمنا قليلا.	(مائدة/ ٤٤) ١٠٧
لا ينال عهدى الظالمين	(بقره/ ١٢٤) ٤٩
لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود و عيسى ابن مريم.	(مائدة/ ٧٨) ١٠٧، ١١٧
لقد ارسلنا رسلنا بالبينات...	(حديد/ ٢٥) ٧٠
لولا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت.	(مائدة/ ٦٣) ١٠٧، ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٩
النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم.	(احزاب/ ٦) ٥٤، ١٠٠، ١٠١
و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل.	(نسا/ ٥٨) ٨٢، ٨٦، ٨٨
واعدوا لهم ما استطعتم...	(انفال/ ٦٠) ٣٣، ٣٤
واعلموا انما غنمتم...	(انفال/ ٤١) ٧١
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض.	(توبه/ ٧١) ١٠٧، ١١٧
ويقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و يطيعون الله و رسوله...	(توبه/ ٧١) ١١٧

يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به. (نسا/ ٦٠) ٨٩

فهرست روایات

- اتقوا الحكومه، فان الحكومه انما هي للامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبي او وصي نبي. ٧٧
اذا ظهرت البدع فللعالم ان يظهر علمه و الاعليه لعنة الله. ١١٣
اذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة... ٦٦
اذا مات المؤمن الفقيه... ٦٦
اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله به اولياءه... ١٠٧، ١٠٨، ١١٢، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢
افتخر يوم القيامة بعلماء امتي و علماء امتي كسائر انبياء قبلي، ٩٩، ١٠٦ و ١٠٥
اللهم ارحم خلفائي... ٥٩، ٦٢
اللهم انك قد تعلم انه لم يكن الذي كان منا... ٥٥
اللهم اني اول من اتاب و سمع و اجاب. لم يسبقني الا رسول الله (ص) بالصلاة... ٥٦
اما والذي فلق الحبة ويرا النسمة... ٣٧
ان العلماء ورثة الانبياء... ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤
ان لنا مع الله حالات لا يسعه ملك مقرب ولا نبي مرسل. ٥٣
اياكم اذا وقعت بينكم الخصومة... ٩٣
التقية ديني و دين آبائي. ١٤٧
رب حامل فقه ليس بفقيه. ٦١
سألت ابا عبد الله... من تحاكم اليهم في حق اوباطل... ٨٩، ٩١، ٩٢
علماء امتي كانوا بنى اسرائيل. ٩٨
العلماء امناء والاتقياء حصون والانبياء سادة. ٦٩
العلماء حكام على الناس. ١٠٦
فان قال قائل: ولم جعل اولي الأمر... ٣٨، ٧٣
الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا... ٦٩، ٧٢
الفقهاء حكام على السلاطين. ٤٩

كونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً. ۳۷
لم يبق الاقراته. ۶۸
لودنوت انملة لاحترقت. ۵۳
من حفظ على امتي اربعين حديثاً حشره الله فقيهاً. ۶۳
من سلك طريقا يطلب فيه علماً سلك الله به طريقا الى الجنة... ۹۶، ۱۰۲
منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الانبياء في بني اسرائيل. ۱۰۵
و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا... ۷۹
و لم يبق الا اسمه. ۶۸
يا شريح قد جلست مجلسا لا يجلسه (ماجلسه) الانبي او وصى نبي او شقى. ۷۵

* * *

ايمه(ع) در همه امور وارث پيغمبر(ص) هستند. ۱۰۱
اگر از تأثر اين واقعه انسان بميرد قابل سرزنش نخواهد بود. ۸۵
اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به اين کار نشده بودم آن را رها می کردم. ۵۴
امامت برای حفظ نظام و تبديل افتراق مسلمين به اتحاد است. ۳۷
اين کفش چقدر می ارزد؟... ۵۴

فهرست اعلام

امام عصر(عج) ۱۹، ۲۳، ۳۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 امام علی(ع) ۳۲، ۴۹، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۹، ۲۲،
 ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۲،
 ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۷۰، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶،
 ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۳،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲،
 ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹.
 امام محمد باقر(ع) ۱۹، ۱۰۰
 امام موسی کاظم(ع) ۶۶، ۹۶، ۱۵۰، ۱۵۱
 امیرالمؤمنین ← امام علی
 بروجردی(آیت الله) ۱۴۴
 بنی اسرائیل ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۷
 بنی امیه ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۸۱، ۱۳۵
 بنی عباس ۳۵، ۸۱
 بنی هاشم ۱۵۲
 بنی قریظه ۸۵
 پیامبر اکرم(ص) ← حضرت محمد
 حضرت امیر ← امام علی
 حضرت محمد(ص) ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۳۴،
 ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳

ابراهیم بن هاشم ۹۷
 ابن عباس ۵۴
 ابن محبوب ۶۶
 ابن مسکان ۷۷
 ابوالبختری ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲
 ابوهریره ۱۴۶
 ابی الجهم ۹۳
 ابی خدیجه ۹۳
 ابی عبدالله(ع) ← امام صادق(ع)
 ابی عبدالله المؤمن ۷۷
 احمد بن محمد ۶۶، ۹۳
 احمد بن محمد بن عیسی ۹۷
 اسامه ۷۱، ۸۷
 السکونی ۶۹
 اسحاق بن عمار ۷۵
 اسحاق بن یعقوب ۷۹
 امام حسن(ع) ۱۹
 امام حسین(ع) ۶۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 امام رضا(ع) ۳۸، ۳۷، ۱۵۰، ۱۵۱
 امام صادق(ع) ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۱۳۵

- ۶۸، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۷، ۹۹،
 ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲
- جبرئیل (ع) ۵۳
 حجت (آیت الله) ۱۴۴
 حسین بن سعید ۹۳
 حضرت زهرا (س) ۳۷، ۵۴
 حضرت عیسی (ع) ۹۹
 حضرت موسی (ع) ۶۵، ۹۹، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۳۹
 حماد بن عیسی ۹۶
 خدیجه (ع) ۱۳۵
 خواجه نصیر طوسی ۱۳۴، ۱۴۷
 خوانساری (آیت الله سید محمد تقی) ۱۴۴
 داود بن الحصین ۸۹
 راوندی ۶۹
 رسول اکرم (ص) ← حضرت محمد (ص)
 رسول الله (ص) ← حضرت محمد (ص)
 رضاخان ۱۳۸
 روح القدس ۱۴۵
 زرارہ ۸۰
 سلیمان بن خالد ۷۷
 سمرة بن جندب ۶۴
 سهیل بن زیاد ۷۷
 سوکارنو ۱۳۵
 سید الشهداء ← امام حسین (ع)
 شاه سلطان حسین ۶۷
 شاه (محمد رضا) ۱۱۶
 شریح ۷۵، ۱۴۶
 صدر (آیت الله) ۱۴۴
 صدوق (شیخ صدوق) ۶۰، ۶۱، ۷۷
 صفوان بن یحیی ۸۹
 عبد الله بن جمیلہ ۷۵
 عبدالواحد بن محمد بن عبدوس ۳۸
 عقیل ۱۳۰
 علامہ حلی ۱۳۴
- علی بن ابراہیم ۶۹، ۹۶
 علی بن حمزہ ۶۶
 علی بن ابیطالب ← امام علی (ع)
 علی بن محمد بن قتیبہ ۳۸
 علی بن یقطین ۱۴۷
 عمر بن حنظلہ ۸۳، ۸۹، ۹۴، ۱۲۵
 فرعون ۳۵، ۱۳۶
 فضل بن شاذان ۳۸
 القداح (علی بن میمون) ۹۶، ۱۰۲
 قمی (سید حسن) ۱۴۰
 کاشف الغطاء ۱۲۵
 مالک اشتر ۵۷
 مأمون ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 محمد بن احمد ۷۵
 محمد بن حسن ۹۳
 محمد بن الحسین ۸۹
 محمد بن خالد ۹۷
 محمد بن عثمان العمری ۷۹
 محمد بن علی بن محبوب ۹۳
 محمد بن محمد بن عصام ۷۹
 محمد بن یحیی ۶۶، ۷۵، ۸۹، ۹۷
 محمد بن یعقوب ۷۹، ۸۹
 محمد علی میرزا ۱۲۶
 معاویہ ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۱۴۶
 مفید (شیخ مفید) ۶۱
 میرزا محمد تقی شیرازی ۱۲۴
 میرزای شیرازی ۱۲۴
 نائینی (آیت الله) ۷۶، ۱۲۵
 نراقی (ملاحمد) ۶۹، ۷۶، ۹۷، ۱۲۵
 نوری (میرزا حسین) ۶۹
 ہارون الرشید ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 ہراکلیوس ۱۳
 یحیی بن مبارک ۷۵
 یزید ۱۴
 یعقوب بن یزید ۷۵

فهرست کتابها

توضیح: کتابهای زیر منابعی است که در متن کتاب ولایت فقیه بدانها استناد شده است.

- تحف العقول ۱۰۶
- جامع الاخبار ۱۰۶
- دعائم الاسلام ۶۹
- عوائد الایام ۱۰۵
- عیون اخبار الرضا ۹۵
- غرر الحکم و درر الکلم ۱۰۶
- کافی (اصول) ۱۰۲، ۶۹، ۶۶، ۲۹
- مجالس (شیخ صدوق) ۵۹
- مستدرک (الوسائل) ۱۵۲، ۱۰۶، ۶۹
- معانی الاخبار ۵۹، ۵۴
- نوادیر ۶۹
- نهج البلاغه ۵۴
- وسائل الشیعه ۱۵۲، ۹۳، ۸۹، ۷۷، ۵۹

فهرست اصطلاحات فقهی و حقوقی

آزادی ۱۰، ۳۶، ۱۳۸	آدلہ ۷۷
آیات عبادی ۱۱	آذان ۲۲
آیین دادرسی ۱۳، ۴۷، ۷۷، ۷۸، ۸۴	اراضی خراجیہ ۵۲
اثبات شرعی ۸۷	استبداد ۱۲، ۲۳، ۴۳، ۱۳۹
اثبات عرفی ۸۷	استقلال ۳۳، ۷۱، ۱۳۸
اجازة حسبیہ ۹۴	استنباط ۴۰
اجتہاد ۶۳	اطلاق ۶۲
احکام اجتماعی ۱۱، ۱۳۳	اقامہ ینہ ۹۳
احکام اقتصادی ۱۱، ۱۲۸	امارات و ولایت
احکام جزایی ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۶۷، ۶۸	امارہ ۱۰۰
احکام حکومتی ۱۱، ۱۹، ۲۶، ۴۹، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۵	امامت اعتباری ۶۹
احکام حیض ۱۱، ۱۲، ۲۲	امپراتوری - شاهنشاهی
احکام سیاسی ۱۱، ۱۹، ۹۱، ۱۲۸	امر بہ معروف ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۵۰
احکام شرع ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۱، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶	امر حکومتی ۸۷
احکام قضایی ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۸۴، ۱۱۰، ۱۲۴	اموال عمومی ۳۲
احکام مالی ۳۱	اموال مردم ۱۴۵
احکام معاملات ۱۲	امور اجتماعی ۱۲، ۲۲، ۲۳
احکام نفاس ۱۱، ۱۲، ۲۲	امور اعتباری ۵۱، ۱۰۱
احکام واقعی ۶۳، ۶۵	امور حکومتی ۱۲، ۹۱
اختیارات حکومتی ۵۰	امور سیاسی ۲۲
	امور عقلایی ۵۱، ۱۰۱
	امور قضایی ۹۲

حقوق کشاورزی ۲۹	اهل ذمه ۸۵
حکم حقوقی ۹۰	بانکداری ۱۴
حکم کیفری ۹۰	بدعت ۴۰، ۴۱، ۱۱۳، ۱۱۴
حکم واقعی ۶۳، ۶۵	بودجه ۳۲، ۵۰
حکومت استبدادی ۴۳	بیت المال ۳۱، ۴۹، ۷۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۲
حکومت جمهوری ۴۴، ۹۵	بیعت ۱۱۰، ۱۳۵
حکومت شاهنشاهی ۱۴، ۴۶، ۹۴	تبرعات ۳۲
حکومت شرعی ۵۲	تحریم ۹۰
حکومت مردم ۱۲	تشریح ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۴۴
حکومت مشروطه ۱۳، ۴۳، ۱۲۶	تقلید ۴۸
حکومت مطلقه ۴۳	تقیه ۱۸، ۶۳، ۶۵، ۹۱، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۰
حلال ۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۳	تقسید ۹۷
حوادث واقعه ۷۹	تکلیف ۱۲، ۵۰، ۶۸، ۹۲، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۷
حوزه علمیه ۹، ۱۱، ۱۸، ۳۲، ۶۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹	جزیه ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۵۲، ۷۲
خاص ۶۲	جعل ۲۱، ۵۱، ۹۵، ۷۶
خبر واحد ۸۰	جمع عقلایی ۶۲
خراج ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۸۴	حاکم ۹۳، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲
خلیفه ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۳	۹۵، ۹۴
۱۰۴، ۶۶	حاکم اسلامی ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۱۳۱
خمس ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۱، ۷۲	۱۴۰
دادرسی ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۸۹، ۹۰	حبس ابد ۶۹
دعای جزایی ۸۷، ۹۰	حج ۱۳۰، ۱۳۱
دعای حقوقی ۸۷، ۹۰	حجت ۸۰، ۸۱، ۸۲
دعوی ۹۰	حد ۲۱، ۲۵، ۵۲، ۶۸، ۷۲
دفاع ۱۷، ۲۸، ۳۳، ۵۰، ۷۲، ۱۳۸	حدود ۱۲، ۲۶، ۳۴، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱
دلاله ۵۹، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۹۶، ۱۰۴	۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۲۳، ۱۴۶
۱۰۶	حرام ۱۴، ۴۷، ۹۰، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۳
دیات ۲۸، ۳۴، ۶۹	حضانت ۵۱
ریا ۱۴	حقوق ۱۱، ۱۵، ۳۴، ۴۷، ۶۷، ۸۹، ۹۵، ۱۱۱
رجم ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۶۹	۱۲۸
رسالة عملیه ۱۱	حقوق اسلام ۱۲
رشوه ۱۵، ۵۷	حقوق بین الملل خصوصی ۱۲
روایات متواتره ۷۹	حقوق بین الملل عمومی ۱۲
زکات ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۲، ۷۱، ۷۲، ۸۱	حقوق تجارت ۲۹
	حقوق صنعت ۲۹

فصل خصومات ۱۵، ۴۷، ۸۱، ۹۰	۱۲۳، ۱۱۷، ۱۰۹
فقہ عامہ ۱۰۴	زامدار اسلامی سے حاکم اسلامی
فہم عرف ۱۰۰	زنا ۶۸، ۵۲، ۱۶
فتنہ باغیہ ۱۱۴	سنت ۲۶، ۲۹، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۱۱۱
فیء ۱۰۷، ۱۱۷	۱۳۰، ۱۳۳
قاضی ۲۶، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۸۴، ۸۷، ۹۴	سند (روایت) ۷۷، ۷۶، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۳
۹۵	۱۲۳
قاضی شرع ۱۵، ۴۷	سنن ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۱۱، ۱۲۳
قانون کیفری ۲۸	شارع مقدس ۴۴، ۵۰
قصاص ۱۲، ۲۸، ۳۴، ۷۲	شرب خمر ۱۶
قضاوت ۲۶، ۵۷، ۷۲، ۷۸، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۵	شرع ۲۷، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
قوانین حکومتی سے احکام حکومتی	صحیح (روایت) ۷۷، ۹۷
قوة قضایہ ۵۰، ۸۴، ۹۴	صدقات ۳۲، ۷۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷
قوة مجریہ ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۵۲، ۸۴	۱۲۱
قوة مقننہ ۴۴، ۸۴	ضروریات فقہ ۷۸
قیم ۴۱، ۵۱، ۷۳	ضعیف (روایت) ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۳
قیم صفار ۵۱، ۹۵	عاریہ مضمونہ ۱۳۰
کیفر ۹۰	عام ۶۲
کیفرخواست ۸۷	عبادات ۱۱، ۱۲، ۷۱، ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۰
مال اللہ ۳۳	عدالت ۱۸، ۱۹، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۷۲، ۷۳
مالیات ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۴۹، ۵۲، ۷۱، ۷۲	۷۶، ۸۲، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۳
۷۴، ۸۴، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۹	عدالت اجتماعی ۷۶
مالیات سرانہ ۳۳	عرف ۱۰۱
مباح ۱۴۵، ۱۴۶	عرف عام ۹۹
متولی ۹۵	عقل ۲۷، ۳۵، ۳۸، ۴۷، ۷۰
مجتہد ۱۱، ۶۲، ۶۳، ۱۴۳	علم (فقہ) ۴۷، ۵۷، ۷۷، ۱۲۳
محاکمہ ۹۰	عنوان ثانوی ۱۴۴
محصن ۱۶	عنوانی ۴۱
محصنہ ۱۶	عین شخصی ۹۰
مدعی العموم ۸۷	عین کلی ۹۰
مرسل ۶۰	غنائم ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۷
مروت ۱۸، ۱۹	غیر مشروع ۱۵
مسائل شرعیہ ۸۰، ۱۳۷	فتوا ۶۱، ۷۵
مسند ۶۰	فحشا ۱۴، ۱۶، ۴۶، ۶۸
معارضہ (در احادیث) ۱۰۴	فساد فی الارض ۳۵

وکیل ۱۵
 ولایت ۲۰، ۲۱، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۸۴، ۹۹،
 ۱۰۱، ۱۰۳
 ولایت فقیہ ۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۷۰،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۴
 ولئی امر ۲۱، ۲۶، ۳۸ — ۴۰، ۴۵، ۵۳، ۸۰،
 ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۶
 ولئی مقتول ۷۲

معتبر ۷۷
 مغانم ۵۶، ۱۴۶
 مقررات شرعی ۷۳
 منابع احکام ۱۱
 مناصب ۵۱، ۷۵، ۹۵
 منصب حکومت ۷۶، ۹۵، ۹۶
 منصب قضا ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۴
 منصب ولایت ۱۰۱
 منکرات ۴۶، ۱۱۸
 موازین شرعی ۹۱
 موازین عقلی ۹۱
 موقوفہ ۴۶، ۹۵
 مؤیدات ۷۷، ۸۳، ۹۳، ۹۶، ۱۰۶
 نص ۱۰۴
 نظام حقوقی ۲۹
 نظام سیاسی اسلام ۳۵، ۱۳۵
 نظام عادلانہ ۲۱، ۲۷، ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۷۰، ۷۳
 نفوس مردم ۱۴۶
 نفی بلد ۶۹
 نکاح ۲۹
 نماز ۲۲، ۶۹، ۸۶، ۱۱۷
 نماز جماعت ۴۰، ۱۳۰، ۱۳۲
 نماز جمعہ ۴۰، ۱۳۰، ۱۳۲
 نہی از منکر ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۸، ۱۱۷
 واجب ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۳،
 ۱۴۸
 واجب عینی ۵۳
 واجب کفائی ۵۳
 واجب مشروط ۶۸
 واجب مطلق ۶۸
 والی ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۵۷، ۷۱، ۷۴، ۹۲
 وصف عنوانی ۸۵، ۱۰۰
 وضع — جعل
 وکالت ۹۴

فهرست مآخذ پاورقیها الف - منابع فارسی

- امثال و حکم؛ دهخدا؛ چاپ پنجم، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ایران در دوره سلطنت قاجار؛ علی اصغر شمیم؛ چاپ سوم، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ایران سراب قدرت؛ رابرت گراهام؛ ترجمه: فیروز فیروزنیا؛ چاپ نخست، سحاب کتاب، ۱۳۵۸.
- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی؛ سیدحمید روحانی؛ چاپ چهارم، انتشارات دارالفکر و دارالعلم، ۱۳۵۸.
- بیت المقدس شهر پیامبران؛ عبدالله ناصری طاهری؛ سروش، ۱۳۶۷.
- تاریخ اجتماعی ایران؛ مرتضی راوندی؛ چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران.
- تاریخ بیداری ایرانیان؛ ناظم الاسلام کرمانی؛ چاپ دوم، کتابفروشی ابن سینا.
- تاریخ بیست ساله ایران؛ حسین مکی؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- تاریخ خاورمیان؛ ژرژ لنگافسکی؛ ترجمه: دکتر هادی جزایری؛ چاپ نخست، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، ۱۳۳۷.
- تاریخ رجال ایران؛ مهدی بامداد؛ چاپ نخست، کتابفروشی زواره، تهران، ۱۳۴۷.
- تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران؛ غلامرضا نجاتی؛ چاپ نخست، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱.
- تاریخ قرن نوزدهم؛ آلبرماله؛ ترجمه: میرزا حسین خان فرهودی؛ چاپ نخست، انتشارات کمیسیون معارف، ۱۳۱۳.
- تاریخ قرون وسطی، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه: میرزا عبدالحسین خان هژیر؛ چاپ چهارم، ۱۳۴۵.
- تاریخ مشروطه ایران؛ کسروی تبریزی؛ چاپ نهم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۱.
- تحریم تنباکو؛ ابراهیم تیموری؛ چاپ سوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱.
- تحریم تنباکو در ایران؛ نیکی ر. کدی؛ ترجمه: شاهرخ قائم مقامی؛ چاپ نخست، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.
- تفسیر نمونه؛ جمعی از نویسندگان، دارالکتب الاسلامیه.
- تمدن اسلام و عرب؛ گوستا ولسویون؛ ترجمه: محمد تقی فخرداعی گیلانی؛ چاپ چهارم، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴.
- جنايات جنگ در ويتنام؛ برتراند راسل؛ ترجمه: ایرج مهدویان؛ چاپ دوم، انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۷.
- جهان در عصر بعثت، ص ۱۲.

- حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ اسماعیل راین؛ چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۸.
- حیات یحیی؛ یحیی دولت آبادی؛ چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱.
- دائرة المعارف فارسی؛ زیر نظر: غلامحسین مصاحب؛ چاپ نخست، مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- داستان اولیک؛ پی یر ترزیان؛ ترجمه: عبدالرضا غفرانی؛ چاپ اول، ۱۳۶۷.
- دانشنامه سیاسی؛ داریوش آشوری؛ چاپ دوم، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
- روابط سیاسی ایران و امریکا؛ آبراهام سلیسون؛ ترجمه: محمد باقر آرام؛ امریکبیر، ۱۳۶۸.
- شکست شاهانه؛ ماروین زونیس؛ ترجمه: عباس مخبر؛ چاپ نخست، طرح نو، ۱۳۷۰.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.
- فرهنگ جامع سیاسی؛ محمود طلوعی؛ چاپ نخست، ۱۳۷۲.
- فرهنگ علوم سیاسی؛ غلامرضا علی بابایی؛ چاپ دوم، شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹.
- قانون اساسی و متمم آن؛ چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۶.
- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی؛ مصطفی رحیمی؛ ابن سینا، ۱۳۵۴.
- کلمات مکنونه؛ ملامحسن فیض؛ چاپ سنگی.
- مجله نور علم؛ دوره نخست، شماره ۶ (مهرماه ۱۳۶۳) و ۷ (آذرماه ۱۳۶۳) و ۱۰ (خرداد ۱۳۶۴).
- مطالعات سیاسی؛ نشریه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کتاب اول، تهران، پاییز ۱۳۷۰.
- نفت از آغاز تا به امروز؛ انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت، تهران، ۱۳۶۱.
- نفت، قدرت و اصول؛ مصطفی علم؛ ترجمه: غلامحسین صالحیار؛ چاپ نخست، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- نهج البلاغه؛ ترجمه: فیض الاسلام؛ چاپ دوم، ۱۳۵۱.
- وینام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ؛ ر. نامور؛ چاپ نخست، انتشارات جمعیت ایرانی هوادار صلح، ۱۳۵۹.
- هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی؛ زیر نظر: غلامرضا کرباسچی؛ چاپ نخست، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

ب - منابع عربی

- ابوهریره؛ شرف الدین؛ چاپ نخست، صیدا، ۱۳۶۵ ق.
- الاختصاص؛ شیخ مفید؛ مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- الارشاد؛ شیخ مفید؛ مکتبه بصیرتی، قم.
- الاستیعاب؛ ابن عبدالبر؛ در حاشیه کتاب الإصابة.
- أسد الغابه فی معرفة الصحابة؛ ابن اثیر؛ افست اسماعیلیان.
- الإصابة فی تمییز الصحابة؛ ابن حجر عسقلانی؛ مصر، ۱۳۲۸ ق.
- اصول الفقه؛ شیخ محمدرضا المظفر؛ چاپ سوم، نجف اشرف، ۱۳۹۱ ق.
- الاعلام؛ زرکلی؛ چاپ دوم، مصر.
- اعیان الشیعة؛ سید محسن امین؛ دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- الامالی؛ شیخ صدوق؛ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
- بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

- البداية والنهاية؛ ابن كثير؛ چاپ چهارم، مكتبة المعارف، لبنان، ۱۴۰۸ ق.
- البرهان فى تفسير القرآن؛ بحراني؛ افست اسماعيليان.
- بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفار؛ شركت چاپ كتاب، تبريز؛ ۱۳۸۱ ق.
- بلغة الفقيه؛ سيد محمد آل بحر العلوم؛ مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۹۶ ق.
- تاريخ ابن خلدون؛ دارالفكر، ۱۴۰۸ ق.
- تاريخ الطبرى (تاريخ الامم والملوك)؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم؛ دارالتراث، لبنان.
- تاريخ يعقوبى؛ المكتبة المرتضوية؛ نجف، ۱۳۵۸ ق.
- تحرير الوسيلة؛ امام خمينى (قده)؛ انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- تفسير الفخر الرازى (التفسير الكبير)، دارالفكر، لبنان، ۱۴۱۰ ق.
- التهديب؛ شيخ طوسى؛ دارصعب - دارالتعارف، بيروت، ۱۴۰۱ ق.
- جواهر الكلام؛ شيخ محمد حسن نجفى؛ داراحياء التراث العربى، بيروت، ۱۹۸۱ م.
- الخصال؛ شيخ صدوق؛ مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ۱۴۰۳ ق.
- دائرة المعارف الاسلامية؛ دارالمعرفة، لبنان.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ آقا بزرگ تهرانى، دارالاضواء، بيروت.
- رياض المسائل؛ سيدعلى طباطبايى؛ خط: كلب على افشار، چاپ سنگى، ۱۲۹۲ ق.
- زبدة البيان فى احكام القرآن؛ مقدس اردبيلى؛ المكتبة المرتضوية، تهران.
- سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار؛ شيخ عباس قمى؛ كتابخانه سنائى، ۱۳۸۲ ق.
- سنن ابى داود؛ حافظ ابى داود سجستانى؛ دارالحديث، سوريه، ۱۳۹۳ ق.
- سنن الدارمى؛ حافظ عبدالله بن عبدالرحمن الدارمى؛ دارالكتب العربى، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
- السيرة الحلبية؛ على بن برهان الدين الحلبي؛ دارالمعرفة، بيروت.
- السيرة النبوية؛ ابن هشام؛ تحقيق: السقا، الايبارى و سلبى، دارالمعرفة، لبنان.
- شرايع الاسلام؛ محقق حلى؛ تحقيق: عبدالحسين محمد على؛ چاپ اول، نجف، ۱۳۸۹ ق.
- شرح اللمعه؛ شهيد ثانى؛ خط: عبدالرحيم، ۱۳۰۹ ق.
- شرح نهج البلاغة؛ ابن ابى الحديد؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم؛ چاپ نخست، مصر، ۱۳۷۸ ق.
- شيخ المضيرة؛ ابوهريرة الدوسى؛ محمود ابوريته؛ چاپ دوم، مصر.
- صحيح البخارى؛ محمد بن اسماعيل البخارى؛ دارالفكر، ۱۴۰۱ ق.
- العروة الوثقى؛ سيد كاظم يزدى؛ چاپ اول، مكتب وكلاء الامام الخمينى، بيروت، ۱۴۱۰ ق.
- علل الشرايع؛ شيخ صدوق؛ دارالبلاغة.
- عوائد الايام؛ ملا احمد نراقى؛ مكتبة بصيرتى، قم.
- عيون اخبار الرضا؛ شيخ صدوق؛ چاپ رضا مشهدى، قم، ۱۳۶۳ ش.
- الغدیر؛ علامة امينى؛ چاپ دوم، دارالكتب الاسلامية، تهران، ۱۳۷۲ ق.
- غرر الحكم و درر الكلم؛ عبدالواحد آمدى؛ ترجمه: محمدعلى انصارى؛ چاپ هشتم.
- الفدك فى التاريخ؛ محمدباقر صدر؛ المطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۷۴ ق.
- القاموس المحيط؛ فيروزآبادى؛ دارالجيل، بيروت.
- القضاء؛ ميرزا محمد حسن آشتيانى؛ دارالهجرة، قم.

- الكافي؛ محدث كليني؛ دارالكتب الاسلامية، تهران، ١٣٨٨ق.
- كشف الغمّة في معرفة الأئمّة؛ علي بن عيسى اربلي؛ چاپ حاج سيد على بنى هاشمي، تبريز.
- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد؛ علامه حلي؛ مكتبة المصطفوي، قم.
- كمال الدين و تمام النعمة؛ شيخ صدوق؛ دارالكتب الاسلامية، تهران، ١٣٩٥ق.
- مجمع الامثال؛ ميداني؛ چاپ سنگي، تهران، ١٢٩٠ق.
- مجمع البيان؛ فضل بن حسن طبرسي؛ مكتب آيت الله نجفي، قم، ١٤٠٣ق.
- مجمع البحرين؛ شيخ فخرالدين طريحي؛ مكتبة الهلال، بيروت.
- مروج الذهب؛ مسعودي؛ چاپ اول، دارالاندلس، بيروت، ١٣٨٥ق.
- مسالك الافهام؛ شهيد ثاني؛ خط: محمود اشرفي تبريزي.
- المعارف؛ ابن قتيبة؛ چاپ نخست، چاپخانه الاسلاميه، مصر، ١٣٥٣ق.
- معاني الاخبار؛ شيخ صدوق؛ مؤسسة النشر الاسلامي، ١٣٦١ش.
- معجم رجال الحديث؛ آيت الله خويي؛ چاپ سوم، لبنان، ١٣٩٨ق.
- المقنعة؛ شيخ مفيد؛ مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٠ق.
- مكاتب الرسول؛ علي احمدی؛ دارصعب، بيروت.
- المكاسب المحرمة؛ شيخ انصاري؛ خط: طاهر خوشنويس، تبريز، ١٣٧٥ق.
- الملل والنحل؛ شهرستاني؛ تصحيح: احمد فهمي؛ چاپ نخست، قاهره، ١٣٦٨ق.
- مناقب آل ابيطالب، ابن شهر آشوب، تحقيق: يوسف البقاعي؛ چاپ دوم، دارالاضواء، بيروت، ١٤١٢ق.
- من لا يحضره الفقيه؛ شيخ صدوق؛ دارصعب - دارالتعارف، ١٤٠١ق.
- منية الطالب في حاشية المكاسب؛ شيخ موسى نجفي خوانساري.
- النهاية و نكتها؛ شيخ طوسي؛ محقق حلي؛ مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٢ق.
- نهج البلاغه؛ چاپ صبيحي صالح؛ دارالكتاب المصري و دارالكتاب اللبناني، بيروت، ١٤١١ق.
- وسائل الشيعة؛ شيخ حر عاملي؛ تصحيح: عبدالرحيم رباني شيرازي؛ چاپ ششم، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٢ق.

